



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شناخت قرآن

محمد مصطفیٰ نجفی - ہاشم نوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سازمان حج و اوقاف امور خیریه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	شناخت قرآن (نجمی و هریسی)
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	[خطبه]
۱۷	پیشگفتار
۱۹	۱ در پیشگاه عظمت قرآن
۱۹	اشاره
۱۹	قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث
۱۹	اشاره
۲۱	حدیث اول
۲۱	اشاره
۲۲	توضیح حدیث
۲۳	حدیث دوم
۲۳	اشاره
۲۴	توضیح حدیث
۲۷	فضیلت قرائت قرآن و آداب آن
۲۷	اشاره
۲۸	۱ قرائت از روی قرآن
۲۹	۲ قرائت قرآن در خانه
۳۰	احادیث جعلی در فضیلت قرائت قرآن
۳۱	دقت و تدبر در معانی قرآن
۳۲	۲ اعجاز قرآن
۳۲	اشاره

۳۲	معنای معجزه
۳۳	شرایط معجزه
۳۴	معجزه شاهد نبوت
۳۴	تناسب در اعجاز
۳۶	معجزه برتر
۳۶	اشاره
۳۷	۱/ قرآن معجزه ادبی
۳۸	۲/ قرآن معجزه جاودانی
۳۹	۳/ قرآن معجزه انسان ساز
۴۰	۴/ هماهنگی در قرآن
۴۳	۵/ اصول و حقایق تغییر ناپذیر در قرآن
۴۴	۶/ پیشگوییهای قرآن
۴۴	اشاره
۴۴	۱/ پیشگویی درباره جنگ بدر:
۴۵	۲/ پیشگویی درباره سرنوشت دشمنان پیامبر:
۴۵	۳/ پیشگویی درباره پیروزی اسلام بر تمام ادیان دیگر:
۴۵	۴/ پیشگویی درباره جنگ ایران و روم:
۴۶	۵/ پیشگویی در هزیمت نیرومند:
۴۶	۶/ پیشگویی درباره سرنوشت ابو لهب:
۴۶	۷/ معارف عالی در قرآن:
۴۷	۸/ اعجاز قرآن در تشریح:
۴۷	۹/ اسرار خلقت در قرآن:
۴۷	۳ معارف عقلی و فلسفی در قرآن
۴۷	اشاره

۴۷	قرآن و پیامبر امی
۴۸	توحید در قرآن
۵۰	نبوت در قرآن
۵۱	توحید و نبوت در تورات و انجیل
۵۵	نتیجه مباحث
۵۵	۴ قانون گذاری در قرآن
۵۵	اشاره
۵۵	جامعه عرب قبل از نزول قرآن
۵۶	جامعه عرب بعد از نزول قرآن
۵۶	اعتدال در قرآن
۵۶	اشاره
۵۷	۱/ اعتدال در بخشش
۵۸	۲/ اعتدال در عفو و انتقام
۵۸	۳/ اعتدال در امور مادی و معنوی
۶۰	۴/ اعتدال در اقتصاد
۶۰	۵/ اعتدال در انتخاب همسر
۶۰	۶/ اعتدال در معاشرت
۶۱	قانون نظارت عمومی در قرآن
۶۲	قانون برابری و ملاک برتری در قرآن
۶۳	نتیجه
۶۳	۵ اسرار آفرینش در قرآن
۶۳	اشاره
۶۴	جلوه‌های علمی قرآن در عصر جهالت
۶۴	اشاره

۶۴	۱/ قانون توازن در قرآن
۶۴	۲/ قانون تلقیح در قرآن
۶۵	۳/ قانون زوجیت در قرآن
۶۵	۴/ حرکت زمین در قرآن
۶۶	۵/ قاره‌های ناشناخته در قرآن
۶۷	۶/ کرویت زمین در قرآن
۶۷	روایاتی مربوط به کرویت زمین
۶۸	نتیجه مباحث
۶۹	۶ اشکالات و پاسخها
۶۹	اشاره
۷۰	اشکال تراشیهها و انگیزه‌های آن
۷۰	اشاره
۷۰	اشکال ۱:
۷۰	اشاره
۷۰	پاسخ:
۷۱	اشکال ۲:
۷۱	اشاره
۷۱	پاسخ:
۷۱	اشکال ۳:
۷۱	اشاره
۷۲	پاسخ:
۷۲	اشکال ۴:
۷۲	اشاره
۷۲	پاسخ:

۷۲	اشکال ۵:
۷۳	اشاره
۷۳	پاسخ:
۷۴	مسئله جبر و تفویض
۷۶	یک مثال روشن و عینی
۷۶	اشاره
۷۷	نتیجه:
۷۷	اشکال ۶:
۷۷	اشاره
۷۸	پاسخ:
۷۹	اشکال ۷:
۷۹	اشاره
۷۹	پاسخ:
۸۰	اشکال ۸:
۸۰	اشاره
۸۰	پاسخ:
۸۰	معارضه با سوره فاتحه
۸۳	معارضه با سوره کوثر
۸۵	۷ معجزات از نظر قرآن
۸۵	اشاره
۸۵	بررسی آیات نفی معجزه
۸۶	اشاره
۸۶	یک پندار غلط
۸۶	نخستین آیه نفی اعجاز

۸۶	اشاره
۸۶	پاسخ:
۸۹	نتیجه اینکه:
۸۹	دومین آیه نفی اعجاز
۸۹	اشاره
۹۰	پاسخها:
۹۲	سومین آیه نفی اعجاز
۹۴	نبوت محمد (ص) در تورات و انجیل
۹۵	شأن نزول آیات نفی اعجاز
۹۹	خلاصه مطالب
۱۰۰	۸ قاریان هفتگانه قرآن
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	عدم تواتر قرائتهای هفتگانه
۱۰۱	شرایط اعتبار قرائتهای مختلف قرآن
۱۰۲	اشاره
۱۰۳	۱/ عبد الله بن عامر دمشقی
۱۰۳	۲/ شرح حال ابن کثیر
۱۰۴	۳/ شرح حال عاصم
۱۰۵	۴/ شرح حال ابو عمرو
۱۰۶	۵/ شرح حال حمزه:
۱۰۷	۶/ شرح حال نافع
۱۰۸	۷/ شرح حال کسایی
۱۰۹	سه قاری غیر معروف
۱۰۹	حجیت قرائتهای هفتگانه

- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۰ آیا می‌توان با هر یک از قرائت‌های هفتگانه نماز خواند؟
- ۱۱۱ ۹ مسئله تحریف قرآن
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۲ معنا و اقسام تحریف
- ۱۱۲ تحریف چیست؟
- ۱۱۲ ۱ تحریف در معنا:
- ۱۱۳ ۲ تحریف در حروف و حرکات:
- ۱۱۳ ۳ تحریف در کلمات قرآن:
- ۱۱۳ ۴ تحریف، یا زیاد کردن:
- ۱۱۴ ۵ تحریف، یا کم نمودن:
- ۱۱۴ تحریف قرآن از نظر علمای شیعه و سنی:
- ۱۱۴ دلایل طرفداران عدم تحریف قرآن
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ ۱/ تحریف از نظر قرآن
- ۱۱۷ ۲/ روایات تقلین و تحریف قرآن
- ۱۱۹ ۳/ مسئله تحریف و قرائت قرآن در نماز
- ۱۲۰ ۴/ مسئله تحریف از نظر تاریخ
- ۱۲۰ تحریف قرآن در دوران خلیفه اول و دوم
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۰ ۱/ تحریف غیر عمدی:
- ۱۲۲ ۲/ تحریف عمدی در آیات غیر سیاسی
- ۱۲۲ ۳/ تحریف عمدی در آیات سیاسی قرآن:
- ۱۲۳ احتمال تحریف قرآن به وسیله عثمان

- ۱۲۴ تحریف قرآن در دورانهای بعد از خلفا
- ۱۲۵ دلایل طرفداران تحریف قرآن و پاسخ آن
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۵ ۱/ تحریف تورات و انجیل:
- ۱۲۶ ۲/ قرآن امیر مؤمنان (ع)
- ۱۲۸ ۳/ روایات تحریف
- ۱۳۳ مسئله تحریف از نظر تدوین قرآن
- ۱۳۴ ۱۰ مسئله تدوین و جمع آوری قرآن
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۴ نظریه تدوین قرآن در دوران خلفا
- ۱۳۴ روایات تدوین قرآن در دوران خلفا
- ۱۳۸ ارزیابی این روایات
- ۱۳۹ س: جمع آوری قرآن در چه زمانی صورت گرفته است!؟
- ۱۴۰ س: در دوران ابو بکر چه کسی متصدی جمع آوری قرآن بود!؟
- ۱۴۰ س: آیا جمع آوری قرآن به زید بن ثابت محول شده بود!؟
- ۱۴۰ س: آیا قسمتی از آیات قرآن تا دوران عثمان نوشته نشده بود؟
- ۱۴۰ س: عثمان مصحف خویش را از کدام مأخذ جمع آوری نمود؟
- ۱۴۰ س: چه کسی از ابو بکر تقاضای جمع آوری قرآن را نمود؟
- ۱۴۰ س: چه کسی قرآن اصلی (مرجع) را جمع آوری کرد و از روی آن نسخه‌های چندی به شهرها فرستاد؟
- ۱۴۱ س: آن دو آیه در چه زمانی به آخر سوره براءت ملحق گردیدند؟
- ۱۴۱ س: این دو آیه را چه کسی آورد؟
- ۱۴۱ س: قرآن بودن این دو آیه چگونه و از چه راهی ثابت گردید؟
- ۱۴۱ س: عثمان چه کسی را برای املا و نوشتن قرآن معین نمود؟
- ۱۴۲ نظریه تدوین قرآن در عصر پیامبر (ص) و دلایل آن

۱۴۲	اشاره
۱۴۲	۱/ کیفیت تدوین قرآن از نظر قرآن
۱۴۲	۲/ کیفیت تدوین قرآن از نظر احادیث
۱۴۴	۳/ تدوین قرآن از نظر عقل
۱۴۷	نتیجه و خلاصه مطالب
۱۴۸	۱۱ مسئله نسخ در قرآن
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	معنای نسخ
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	نسخ در لغت
۱۴۸	نسخ در اصطلاح فقهی
۱۴۹	امکان نسخ
۱۵۱	اقسام نسخ
۱۵۱	اشاره
۱۵۱	۱ نسخ در تلاوت نه در حکم:
۱۵۲	۲ نسخ در تلاوت و حکم:
۱۵۲	۳ نسخ در حکم نه در تلاوت:
۱۵۲	نسخ در تورات و انجیل
۱۵۵	نسخ در قرآن
۱۵۵	کیفیت نسخ:
۱۵۶	۱۲ مسئله بدا در آفرینش
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	چرا از بدا بحث می‌کنیم:
۱۵۷	بدا، یا رابطه تقدیر و اراده خدا

- ۱۵۸ بدا و قدرت خدا از نظر یهود
- ۱۵۸ بدا از نظر شیعه
- ۱۵۸ اقسام قضا و موارد جریان بدا
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۹ ۱ علم مکنون و یا اختصاصی:
- ۱۵۹ ۲ قضای حتمی:
- ۱۶۰ ۳ قضای غیر حتمی
- ۱۶۰ بدا در پیشگوییها
- ۱۶۰ بدا از نظر قرآن
- ۱۶۱ بدا از نظر روایات
- ۱۶۲ بدا از نظر روایات اهل سنت
- ۱۶۲ آنجا که بدا راه ندارد
- ۱۶۴ آثار عقیده به بدا
- ۱۶۵ ۱۳ حجیت ظواهر قرآن
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ معنای حجیت ظواهر قرآن
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ ۱/ قرآن کتاب همگانی است:
- ۱۶۷ ۲/ قرآن گواه نبوت
- ۱۶۷ ۳/ قرآن بزرگترین مرجع مسلمانهاست
- ۱۶۸ ۴/ قرآن معیار شناخت روایات
- ۱۶۸ ۵/ استدلال با ظاهر آیات قرآن
- ۱۶۹ دلایل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن
- ۱۶۹ اشاره

- ۱/ آیا تنها افراد خاصی می‌توانند قرآن را بفهمند؟ ۱۷۰
- اشاره ۱۷۰
- پاسخ: ۱۷۰
- ۲/ تفسیر دلبخواهی در قرآن ممنوع ۱۷۱
- اشاره ۱۷۱
- پاسخ: ۱۷۲
- ۳/ عمیق و علمی بودن قرآن: ۱۷۲
- اشاره ۱۷۳
- پاسخ: ۱۷۳
- ۴/ پیروی از آیات متشابه ممنوع است ۱۷۳
- اشاره ۱۷۳
- پاسخ: ۱۷۳
- ترجمه قرآن و شرایط آن ۱۷۴
- نتیجه بحث ۱۷۵
- ۱۴ قواعد کلی در تفسیر قرآن ۱۷۶
- اشاره ۱۷۶
- معنای تفسیر ۱۷۶
- مدارک و منابع تفسیر ۱۷۶
- تفسیر قرآن با خبر واحد ۱۷۷
- تخصیص قرآن با خبر واحد ۱۷۹
- بررسی دلایل مخالفان تخصیص قرآن با روایت ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- ۱/ ظنیت روایت و قطعیت قرآن ۱۷۹
- ۲/ قرآن معیار سنجش روایات است ۱۸۰

۱۸۱ ۳/ همگونی نسخ و تخصیص

۱۸۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: نجمی، محمدصادق

عنوان و نام پدیدآور: شناخت قرآن / محمدصادق نجمی، هاشم هریسی؛ [برای] معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه. مشخصات نشر: [تهران]: سازمان اوقاف و امور خیریه، اسوه، [۱۳].

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.

شابک: : ۹۶۴-۶۰۶۶-۳۷-۲۹۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: (چاپ دوم: ۱۳۸۷) (فیپا).

یادداشت: اساس تالیف این کتاب، کتاب "البيان" نوشته شهید اول، محمدبن مکی است.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: البيان.

موضوع: قرآن — تحقیق.

شناسه افزوده: هاشم زاده هریسی، هاشم، ۱۳۱۷-

شناسه افزوده: شهید اول، محمدبن مکی، ۷۸۶ - ۷۳۴ ق. البيان.

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. معاونت فرهنگی

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه

رده بندی کنگره: ۳/۶۵/۳/۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۲۶۶۰

[خطبه]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَالصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، وَالصَّلَاةَ وَالنَّسَاءَ عَلَى رَسُولِهِ الَّذِي أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ، وَالتَّحْيَةَ وَالْإِكْرَامَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ الْهَادِيَةِ وَاللَّعْنَةَ الدَّائِمَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمُ الَّذِينَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَه بِالْهُدَى

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵

پیشگفتار

قبل از آغاز بحث به منظور تشریح اهمیت و ضرورت و بیان انگیزه و کیفیت پیدایش این کتاب و روشن نمودن موضوع و هدف آن، نظر خواننده عزیز را به مطالب ذیل معطوف می‌داریم:

۱ ارزش و شرافت هر علم و نوشتار به ارزش و شرافت موضوع آن بستگی کامل دارد، بنابراین کتاب حاضر که موضوع آن، قرآن-

کتاب مقدس و بزرگ آسمانی و الهی است - طبعاً از عظمت و ارزش خاصی برخوردار است. زیرا کتاب حاضر یک سلسله مسائل کلی و شناخت‌های لازم در رابطه با قرآن را مطرح ساخته و با تحلیلی روشن بررسی می‌نماید و آن را در اختیار فرزندان اسلام و عاشقان قرآن قرار می‌دهد.

کتابی که امروز شناخت آن برای ما و جوانان ما بیش از هر زمان و بیش از هر موضوع دیگر لازم و واجب و ضروری است، زیرا این گرامی کتاب آسمانی است که امروز هدایت و حاکمیت کشور اسلامی ما را به عهده دارد. کتابی که قوانین و احکام حیات بخش آن برنامه روزانه این ملت و این کشور را تشکیل می‌دهد و نشانه نبوت و پشتوانه اسلام است.

کتابی که خطوط فکری، عبادی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و بالاخره نظام اجتماعی و زندگی مادی و معنوی ملت مسلمان ما را تعیین می‌کند و انقلاب اسلامی ما از آن الهام گرفته و با آن تنظیم گردیده و هم اکنون نیز با آن رهبری می‌شود و با همین کتاب آسمانی نیز تداوم و گسترش پیدا کرده و به یاری و خواست خدا جوامع بشری را دگرگون خواهد ساخت.

آری کشور ما، کشور قرآن، و ملت و جوانان ما، فرزندان قرآند، و به توفیق پروردگار

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶

حاکمیت کامل آن بر سراسر جهان از همین مرز و بوم رواج و گسترش پیدا خواهد نمود.

بدین جهت است که در کشور و اجتماع ما باید مسائل و مباحث قرآنی از اولویت خاصی برخوردار باشد و جوانان ما باید قرآن را دریابند و به قرآن برگردند و با آن آشنا شوند.

۲ امروز که در جامعه اسلامی ما حس مذهبی به طور معجزه آسا رشد یافته و تحول فکری به وجود آمده است تا آنجا که پدران و مادران، عزیزترین فرزندان خود را در راه اسلام تقدیم و در این عمل به یکدیگر مباحثات و افتخار می‌کنند و جوانان ما در میدان شهادت از یکدیگر سبقت می‌جویند و جان خود را در پیشگاه قرآن هدیه می‌کنند، چنین جامعه‌ای نیاز مبرم به شناخت هر چه عمیق‌تر قرآن و در ابعاد مختلف آن دارد. اینست که آموزش قرآن و آشنایی با آن در سر لوحه برنامه‌های علمی و آموزشی قرار گرفته و از اهم وظایف ملت مسلمان و جوانان پاکبخته ما می‌باشد.

آشنایی با قرآن در پنج مرحله انجام می‌گیرد:

مرحله اول: روخوانی قرآن.

مرحله دوم: آشنایی با قواعد صحیح خوانی قرآن و علم «تجوید».

مرحله سوم: ترجمه قرآن.

مرحله چهارم: تفسیر قرآن و آشنایی با حقایق معارف و تعالیم آن.

مرحله پنجم: آشنایی با خود قرآن یعنی علوم قرآنی و قرآن شناسی در مرحله پنجم یک سلسله مسائل کلی پیرامون قرآن مطرح و بررسی می‌شود که در اصطلاح علمی «علوم قرآن» و یا «شناخت قرآن» نام دارد.

کتاب حاضر متضمن بیان و توضیح این سلسله مسائل و تعلیم این مرحله از آموزش قرآن است.

در مورد روخوانی قرآن و قواعد «تجوید»، کتابهای مختلفی به زبان فارسی تألیف گردیده و همچنین تفسیرها و ترجمه‌های متعددی به زبان فارسی در اختیار علاقمندان به قرآن قرار گرفته است که می‌تواند تا حدی جوابگوی این نیاز علمی و معنوی گردد، ولی در رابطه با علوم قرآن و مرحله پنجم آموزش قرآن کمتر کتابی به زبان ساده فارسی بخصوص به سبک کلاسیک و به صورت درسی به چشم می‌خورد، از این نظر و برای جبران کمبود و رفع نیازی که در این زمینه آشکارا احساس می‌گردید، کتاب حاضر تنظیم یافت که امیدواریم مفید و مؤثر

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷

واقع گردد و رهگشای نویسندگان اسلامی بسوی برنامه‌ها و نوشته‌های بهتر و کاملتری باشد، ان شاء الله.

۳ در تنظیم این کتاب تصمیم بر این شد که از منابع و متون موجود استفاده گردد تا در فراخور اهمیت موضوع از اصالت و استحکام و سندیت بیشتر برخوردار باشد، به همین منظور ترجمه کتاب «البیان» که در سالهای ۵۲-۵۳ انجام یافته است، با تلخیص و اقتباس، مبنای کار قرار گرفت. بدینگونه که قسمتی از مسائل اختصاصی کتاب که در سطح عموم نبود و طرح آن ضروری به نظر نمی‌رسید، حذف گردید و مطالب لازم دیگر بر آن افزوده شد، و گاه برخی جابه‌جایی و تقدیم و تأخیر صورت گرفت و نیز بعضی از پاورقیها به علت ضرورت به متن و بعضی از مطالب متن به پاورقی کتاب انتقال یافت و نظم خاص و سبک کلاسیک و آموزشی به آن داده شد.

بدینگونه با انجام دادن تغییرات فوق، کتاب «ترجمه البیان» که در دو مجلد بزرگ «۱» انتشار یافته بود، تلخیص و بازنویسی شد و به این صورت درآمد و در دسترس عموم علاقمندان و فرزندان قرآن قرار گرفت، تا همگان و مخصوصا جوانان عاشق به قرآن بتوانند از این کتاب ارزنده تحقیقی و سند علمی حداکثر استفاده را ببرند.

به امید آشنایی کامل مسلمانان با قرآن و حاکمیت مطلق آن بر سراسر جهان- فآنه یهدی ألی الحقّ و ألی صراط مستقیم- قم، حوزه علمیه محمد صادق نجمی، هاشم هریسی دی ماه ۱۳۶۱

(۱). ترجمه اصلی کتاب نیز در قوت و اصالت خود باقی است، زیرا در آن کتاب مطالب مهم و اساسی دیگر هم وجود دارد که به علت خلاصه گیری در کتاب حاضر نیامده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹

۱ در پیشگاه عظمت قرآن

اشاره

قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث فضیلت قرائت قرآن و آداب آن احادیث جعلی دقت و تدبر در معانی قرآن شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰

قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث

اشاره

آنجا که سخن به فضیلت قرآن می‌رسد، بهتر آن است انسان مکث و توقف کند و خود را در برابر قرآن، کوچک ببیند و به عجز و زبونی خویش اعتراف نماید. چون اعتراف بر عجز و نارسایی گاهی بهتر از گفتار و قلم فرسایی در مدح و ثناست.

انسان آن موجود ممکن و محدود چگونه می‌تواند حقیقت و واقعیت گفتار خدای بزرگ و نامتناهی را درک نموده و در مغز

کوچک خود بگنجانند! و با کدام نیرو می‌تواند موقعیت و ارزش واقعی قرآن را در مغز نارسای خود ترسیم و سپس بیان کند؟

یک نویسنده- هر چند هم توانا باشد- در این باره چه می‌تواند بنویسد؟ و یا یک خطیب سخنور هر چند هم گویا باشد چه بر زبان آورد که شایسته آن باشد؟

آیا موجود محدود می‌تواند موجودی غیر محدود را توصیف و تعریف کند؟

در عظمت قرآن همان بس که گفتار و کلام پروردگار بزرگ است و در مقام و منزلت آن همان بس که معجزه پیامبر خاتم و آیاتش متکفل هدایت بشر و ضامن سعادت انسانها است و افراد بشر را در تمام شئون زندگی و در همه قرون و اعصار رهبری می‌کند. مجد، سیادت و سعادت همیشگی آنان را تضمین و تأمین می‌نماید. این حقیقت را از خود قرآن بشنویم آنجا که می‌گوید:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴿١﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٢﴾

(۱). اسراء، ۹.

(۲). ابراهیم: ۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱

هذا بيان للناس وهدى وموعظة للمتقين ﴿١﴾ ۱ «این قرآن به راهی که استوارترین راهها است هدایت می‌کند» ۲ «کتابی است که بر تو نازل نمودیم تا مردم را از تاریکی‌ها بسوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی) بفرمان پروردگارشان درآوری» ۳ «این قرآن گفتار روشنی است برای عموم مردم و پند و اندرزی است برای پرهیزگاران» در فضیلت و عظمت قرآن از رسول خدا (ص) چنین آمده است:

فضیلت و برتری گفتار خدا بر سایر گفتارها، به مانند برتری پروردگار است بر مخلوقاتش. ﴿۲﴾

در اینجا رمز حقیقتی که در ابتدای سخن بدان اعتراف نمودیم روشن می‌گردد که شایسته است انسان از سخن گفتن درباره عظمت و فضیلت قرآن لب فرو بندد و آن را به راسخان و متخصصان علوم آن موکول نماید. زیرا آنان به حقیقت و عظمت قرآن از همه آشناترند، و انسان را به ارزش و واقعیت قرآن رهبری می‌کنند و در فضیلت و هدایت و رهبری شریک و یاران قرآنند. چنانکه جد بزرگوارشان رسول اکرم (ص)، همان کسی که قرآن را برای بشر عرضه داشته و انسان را به سوی احکام آن دعوت می‌کند و ناشر حقایق و تعالیم قرآن می‌باشد درباره ارتباط آنان با قرآن چنین می‌گوید:

«من در میان شما دو امانت بزرگ و گرانبها می‌گذارم: قرآن، عترت و خاندان من و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در واپسین روز در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند». ﴿۳﴾

(۱). آل عمران، ۱۳۸.

(۲). فضل کلام الله علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه.

(۳). ائی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و اینهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، این حدیث را که «حدیث ثقلین» نام دارد اکثر علمای شیعه و سنی در کتب معتبر خود آورده‌اند:

«احمد» در مسند خود، ج ۱ ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۲۹ از ابو سعید خدری و ج ۴ ص ۳۶۶، ۳۷۱ از زید بن ارقم و ج ۵ ص ۱۷۲ از زید بن ثابت نقل کرده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲

از این حدیث چنین استفاده می‌شود که پاکان خاندان رسول گرامی (ص) قرین و همدوش قرآن و راهنمایان مردم به سوی آن و آشناترین افراد به احکام و حقایق قرآن می‌باشند. پس چه بهتر که در توصیف و شناسایی قرآن بگفتار آنان اکتفا کنیم و از افکار و راهنماییهای سودمندشان روشنایی و الهام بگیریم.

درباره فضیلت قرآن احادیث فراوانی از آنان نقل گردیده و علامه مجلسی آنها را در جلد ۱۹ بحار الانوار جمع آوری نموده است

که ما نمونه‌های چندی از آن احادیث را در اینجا می‌آوریم:

حدیث اول

اشاره

حارث همدانی می‌گوید: وارد مسجد گردیدم. گروهی را دیدم که دور هم نشسته، در پاره‌ای از احادیث به بحث و مجادله پرداخته‌اند. سپس به حضور امیر مؤمنان (ع) بار یافتم و جریان را به سمع وی رسانیدم، آن حضرت فرمود: واقعا چنین روشی را اتخاذ نموده‌اند؟ گفتم: آری. آنگاه علی (ع) گفت:

«دارمی» در کتاب فضائل القرآن ج ۲ ص ۴۳۱ وارد نموده.

«جلال الدین سیوطی» در الجامع الصغیر از طبرانی آن هم از زید بن ثابت آورده و صحتش را نیز امضاء نموده است. «علامه مناوی» در شرح خود، ج ۳ ص ۱۵ می‌گوید: هیشمی ناقلان حدیث ثقلین را توثیق نموده و اعتبار آنان را تصدیق کرده است. «ابو یعلی» با سندی که می‌توان بآن اطمینان کرد این روایت را نقل کرده است. «حافظ بن عبد العزیز اخضر» پس از نقل این حدیث می‌گوید: رسول خدا این حدیث را در حجة الوداع صادر کرده است و هر کس در صحت این حدیث تردید کند و مانند ابن جوزی آن را جعلی و دروغ بداند بسیار راه خطا و اشتباه پیموده است. «سمهودی» می‌گوید در اسناد این حدیث بیش از بیست تن از صحابه بزرگ پیامبر خدا شرکت دارند. «حاکم» این روایت را در مستدرک: ج ۳ ص ۱۰۹ از زید بن ارقم آورده و صحتش را هم تصدیق نموده است «ذهبی» که یکمرد منتقد، خرده‌گیر و حاشیه پرداز است- در این روایت ایرادی نکرده است. روایتهای حدیث ثقلین در الفاظ و عبارات گاهی با هم متفاوت ولی معنی و مفهوم همه آنها یکی است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳

حارث! من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: دیری نپاید که فتنه‌ها برپا گردد. عرضه داشتم یا رسول الله! راه فرار و رهایی از این فتنه‌ها چیست؟ فرمود: قرآن کتاب خدا، کتابی است که اخبار گذشتگان و آیندگان شما در آن آمده است، کتابی که حل و فصل اختلافات و کشمکشهای شما در آن می‌باشد و می‌تواند حق و باطل را به آسانی از هم جدا و روشن سازد. حقیقتی که هزل و شوخی به آن راه ندارد و هر جبار و ستمگری اگر آن را به دور اندازد خداوند کمر او را می‌شکند و بر خاک مذلت و هلاکتش می‌نشانند، و هر کس هدایت را در غیر آن بجوید به ضلالت و گمراهی می‌افتد. آن همان ریسمان محکم الهی است که ارتباط انسان با خداوند بدان بسته است. کتابی که حکمت آمیز و راهنمون است و امیال و هوسهای بشری نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

با این کتاب است که زبانها از اشتباه مصون می‌ماند و گفتگوهای باطل و بی‌فایده پایان می‌پذیرد. دانشمندان از خواندن و تفکر در آن سیر نمی‌شوند و با گذشت اعصار و قرون، کهنه و فرسوده نخواهد گردید. کتابی که وقتی جنیان آن را شنیدند دلباخته آن گردیدند و بی‌اختیار گفتند: «ما قرآن اعجاب انگیزی می‌شنویم که بسوی سعادت رهبری می‌کند» إِنْ أَسْمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآَمَنَّا بِهِ.

هر کس با قرآن سخن بگوید گفتارش درست خواهد بود، و هر کس طبق آن حکومت و قضاوت کند به عدل و داد قضا و حکم

کرده است، و هر کس عمل خود را با آن تطبیق کند به اجر و پاداش نیک خواهد رسید، هر کس مردم را به سوی آن دعوت نماید به راه راست و مستقیمی هدایت نموده است.

آنگاه علی (ع) خطاب به حارث همدانی فرمود:

«خذاها یا عور!» این حدیث را از من بیادگار بدار! «۱»

(۱). کتاب الله فيه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم و هو الفصل لیس بالهزل ...

سنن دارمی ۲/ ۴۳۵، صحیح ترمزی ۱۱/ ۳۰ با مختصر تفاوت در الفاظ، بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۴، نقل از تفسیر عیاشی.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴

توضیح حدیث

این حدیث دارای نکات جالبی است که مهمترین آنها را در اینجا توضیح می‌دهیم:

۱ «قرآن اخبار گذشته و آینده را در بر دارد» «۱» در این حدیث چند احتمال به نظر می‌رسد:

الف ممکن است منظور از اخبار آینده حوادثی باشد که در جهان دیگر به وقوع خواهد پیوست، زیرا قرآن انسان را به عالم برزخ و حساب، به روز بازپسین، به روزی که نتیجه و پاداش اعمالش را از نیک و بد خواهد دید متوجه می‌سازد و از چنین عوامل و حوادث خیر می‌دهد و شاید این احتمال قویتر از احتمالات بعدی باشد.

مؤید و گواه این مطلب جمله‌ای است که علی (ع) در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید: «این قرآن خبر گذشتگان و آیندگان شما را در بردارد، این قرآن تکلیف شما را در اختلافات و کشمکش‌هایتان روشن می‌سازد، این قرآن اخبار روز بازپسین و معاد شما را نیز بازگو می‌کند».

ب ممکن است اخبار آینده اشاره به پیشگوییهای قرآن باشد، زیرا قرآن از حوادثی خبر داده است که این حوادث سالها بعد از نزول قرآن تدریجا بوقوع پیوسته و خواهد پیوست.

ج احتمال سوم اینست که منظور از اخبار آینده قرآن همان اخبار ملل و اقوام گذشته باشد که قرآن از وقوع آنها- و اینکه آنها بدون کم و کاستی در بین آیندگان نیز جریان خواهد داشت- خبر می‌دهد.

بنابراین احتمال، جمله مذکور اشاره به معنای آیه شریفه می‌باشد که می‌گوید:

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» «۲» شما نیز روش اقوام گذشته را موبموا اجرا خواهید نمود و مسیر آنها را در انحراف از حق و تکذیب انبیاء، در بهانه جویی و طغیان- که نتیجه آن، بدبختی و هلاکت حتمی می‌باشد-

(۱). کتاب الله فيه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم.

(۲). انشقاق: ۲۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵

خواهید پیمود.

و باز این جمله اشاره به حدیثی است که رسول اکرم (ص) فرموده است: «شما نیز سنتها و روشهای ناپسند و پوسیده گذشتگان را

احیا نموده و از همان سنتها پیروی خواهید نمود» «۱»

۲ «هر جبار و ستمگری قرآن را به پشت سر اندازد، خداوند کمر او را می‌شکند» «۲»

رسول اکرم (ص) با این جمله کوتاه بقا و دوام قرآن را تضمین می‌کند و این نوید را می‌دهد که خداوند، این کتاب آسمانی را از دستبرد ستمگران و تحریفگران و بدعتگذاران برای همیشه حفاظت و پاسداری خواهد نمود. «۳»

دشمنان قرآن و حقیقت هرگز نمی‌توانند قرآن را بازیچه و ملعبه خویش قرار داده و احکام آن را از میان بردارند و یا تحریفش کنند. آنگونه که با کتب ادیان گذشته رفتار کردند «۴» و آنها را دستخوش تغییر و تحریف نمودند.

۳ نکته دیگری که از این حدیث استنباط می‌شود آن است که اگر مسلمانان در خصومات و منازعاتشان به قرآن برگردند و در کشمکشها و اختلافات فکری و عملیشان، به قرآن رجوع کنند قرآن راه حل مشخص و عادلانه‌ای برای آنان نشان می‌دهد و به راستی و عدالت در میانشان حکومت و قضاوت می‌کند و حق و باطل را از هم به روشنی جدا و مجزا می‌سازد.

اگر مسلمانان قوانین قرآن را عمل می‌کردند و از آن پیروی می‌نمودند و الهام می‌گرفتند

(۱). این حدیث علاوه بر کنز العمال در مدارک معتبر فراوان دیگری نیز نقل گردیده است این حدیث را «احمد» در مسند خود از واقد لیلی در جلد ۵ ص ۲۱۸ از ابو سعید خدری در جلد ۳ ص ۷۴، آورده است.

«بخاری» هم این حدیث را در کتاب اعتصام فصل گفتار نبی جلد ۸ ص ۱۵۱، بدین صورت نقل کرده است «لتتبعن سنن من قبلکم». «مسلم» در کتاب «علم» در فصل پیروی از سنن یهود و نصاری جلد ۸ ص ۵۸، «هیشمی» در مجمع الزوائد جلد ۷ ص ۲۶۱ از ابن عباس، این حدیث را آورده‌اند.

(۲). هو الذی من ترکه من جبار قصمه الله.

(۳). این جمله مضمون همان آیه را بیان می‌کند که در قرآن آمده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حج ۹۱).

(۴). الهدی الی دین المصطفی ۱/ ۳۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶

حق را به وضوح می‌شناختند و با مقام و موقعیت خاندان پیامبر (ص) آشنا می‌شدند. خاندانی که رسول خدا آنان را همدوش و قرین قرآن و جانشینان خود معرفی نموده است.

راستی اگر مسلمانان قرآن را در پیشاپیش خود قرار داده و از روشنایی آن کسب نور می‌نمودند از عذاب دائمی و انحطاطی که دامگیرشان شده است در امان بودند و در پرتگاه بدبختی و ذلت قرار نمی‌گرفتند. نکبتها و تاریکیهای ضلالت و انحراف از احکام الهی آنان را بدینگونه فراموشی گرفت و هیچ قدمی از مسیر صحیح و راه راست لغزش نمی‌کرد.

متأسفانه مسلمانان راهنماییهای قرآن را نادیده گرفته و به دوران جاهلیت برگشتند و از امیال و خواسته‌های نامشروعشان پیروی نمودند، در زیر پرچم باطل پناه گرفته و به صورت گروههای مختلف درآمدند، گروهی دیگر را تفسیق و یا تکفیر نموده و ریختن خونشان و به غارت بردن اموالشان را تجویز کردند و توهین و تاختن بر یکدیگر را عبادت و وسیله تقرب به پیشگاه خداوند پنداشتند.

اختلاف و تشتت گواه آشکاری است بر اینکه مسلمانان از قرآن فاصله گرفته و از اسلام فرسنگها دوری جسته‌اند.

حدیث دوم

اشاره

امیر مؤمنان علی (ع) در توصیف و تعریف قرآن چنین می‌گوید:

«قرآن آن نور مطلق است که غروب و افول بر آن راه ندارد، چراغ روشنی است که بخموشی نگراید، آن دریای ژرف و پهناوری است که عمق آن پیدا نیست، آن راه راست و مستقیمی است که رهروانش گمراه نگردند، پرتو تابانی است که ظلمت و تاریکی به آن راه ندارد، فیصل دهنده‌ای است که دلایل آن سست نخواهد بود، بیان واضح و روشنگری است که اصول آن خلل ناپذیر است، داروی شفابخشی است که با داشتن آن از امراض و بیماریها ترسی نیست، مایه عزت و سربلندی است که یاران آن خوار و مغلوب نخواهند گردید و حقیقتی است که طرفدارانش بی‌یار و یاور نخواهند بود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷

قرآن گنجینه ایمان و منبع آن است، دریای علوم و سرچشمه دانش و پایگاه و بوستان عدالت و دادگستری است.

قرآن اساس و زیربنای اسلام و وادیهای حق و دشتهای پهناور آن است.

قرآن دریایی است که آبکشانش نتوانند، آب آنرا تمام کنند، و چشمه‌ای است که آبش تیره و آلوده و آبشخور آن در اثر تراکم و کثرت تنگ نخواهد گردید، منزلی است که راههای آن صاف و رهروانش گمراهی ناپذیرند.

قرآن نشانه روشنی است که عابران از آن غفلت نوزند، تل بلندی است که قصد کنندگانش نتوانند از آن بگذرند.

قرآن کتابی است که خداوند آن را سیراب کننده تشنگان علم و بهار دل‌های فقها و دانشمندان و آخرین مقصد نیکان و صالحان قرار داده است.

قرآن دوائیست که با بودن آن دردی نیست، نور و روشنایی است که هرگز به ظلمت و تاریکی نمی‌گراید، ریسمانی است که دستگیره آن، محکم و ناگسستنی است و پناهگاه محکم و بلندی است که دست یغما و چپاول به آن راه ندارد. برای دوستدارانش عزت و برای پناهندگانش ایمنی بخش است. برای پیروانش وسیله هدایت و رستگاری و برای تسمک کنندگانش وسیله عذر خواهی است. قرآن دلیل محکم و استواری برای استدلال کنندگان، گواه حق و زنده‌ای است برای کسی که در خصومتها به آن چنگ زند، و وسیله پیروزی است برای اجتماع کنندگانش. حاملانش را به سوی سعادت می‌برد و عاملانش را به مقام عالی و بلندی پرواز و اوج می‌دهد.

قرآن علائم و راهنماییهاییست برای متفکرین، سپری است برای طالبان سلاح، علم و دانشی است برای کسی که آن را در مغز خود جای دهد، و حدیث درستی است برای کسی که آن را نقل کند، قضاوت حق و عادلانه‌ای است برای کسی که در میان مردم حکومت و قضاوت نماید. «۱»

(۱). ثم انزل علیه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحها و سراجا لا یخبوا توقده ... نهج البلاغه، خ ۱۹۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸

توضیح حدیث

این خطبه نیز مانند خطبه پیش مشتمل بر نکات قابل توجه و مهمی است که اینک پاره‌ای از آنها را در اینجا می‌آوریم:
 ۱ «چراغ روشنی است که نور آن به خموشی نگراید» «۱» هدف آن حضرت از این جمله و جملات دیگر مشابه آن که در خطبه به کار رفته این است که دوران حقایق و مفاهیم آیات قرآن محدود و موقت نیست، آیات آن جاودانی و احکامش همیشه نو و زنده می‌باشد.

به طور مثال: بعضی از آیات قرآن در مورد خاص و یا درباره شخص و یا جمعیت معینی نازل گردیده است ولی در عین حال مفهوم اینگونه آیات عمومیت داشته و تا روز قیامت شامل همگان می‌باشد و به مورد نزول، انحصار و اختصاص ندارد.

در این مورد عیاشی از امام باقر (ع) چنین آورده است که آن حضرت در تفسیر آیه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۲) که هر قومی را راهنمایی هست فرمود: منظور از این راهنما، علی بن ابی طالب (ع) است، و این راهنما در هر زمان از ما خاندان رسالت خواهد بود. راوی می‌گوید: جانم بقربانت پس تو نیز مشمول و مصداق این آیه هستی و از همان هادیان و راهنماییانی که در این آیه آمده است، می‌باشی؟ فرمود: آری من نیز مشمول همین آیه می‌باشم زیرا قرآن همیشه زنده است و زوال و فنا هرگز بر آن راه ندارد. آیه‌ای که درباره ملت معینی نازل گردیده با از بین رفتن آن ملت دورانش سپری نمی‌گردد و اگر سپری می‌شد، دوران تمام آیات قرآن با مرور به پایان می‌رسید در صورتی که چنین نیست بلکه همان آیه برای آیندگان نیز شامل و صادق می‌باشد همانگونه که برای گذشتگان صادق بود. (۳)

امام صادق (ع) نیز در این باره می‌فرماید:

(۱). و سراجا لا یخبوا توقده.

(۲). رعد ۱۳.

(۳) انّ القرآن حی لا یموت و الآیة حیة لا تموت، فلو كانت الآیة إذا نزلت فی الأقسام و ماتوا ماتت الآیة لمات القرآن و لكن هی جاریة فی الباقین كما جرت فی الماضین».

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹

«قرآن زنده و جاوید است هرگز از بین نمی‌رود و مانند پیدایش و جریان شب و روز در همه ادوار و ازمنه جریان و سریان دارد و به مانند حرکت و سیر آفتاب سیر می‌کند و همانطوری که به مسلمانان دوران اول روشنایی می‌بخشید به آیندگان نیز نور افکن و روشنی بخش خواهد بود». (۱)

در تفسیر فرات کوفی آمده است: اگر مفهوم آیه‌ای که درباره جمعیت و یا ملت معینی نازل گردیده است با از بین رفتن آن جمعیت از بین می‌رفت دیگر از قرآن اثری باقی نمی‌ماند. ولی تا آسمانها و زمین پا برجاست قرآن نیز پا برجا بوده و تا به آخرین روز جریان خواهد داشت، و درباره هر قوم و ملتی آیه‌ای در قرآن هست که سرنوشتشان را برای آنان بازگو می‌کند خواه به نفعشان باشد و یا به ضررشان. (۲)

در این مورد احادیث فراوانی نقل گردیده است که ما به عنوان نمونه به همان چند حدیث اکتفا می‌کنیم. (۳)

۲ «راه راست و مستقیمی است که رهروانش گمراه نگردند» (۴) منظور آن حضرت این است که قرآن راهی را نشان می‌دهد که هر کس آنرا در پیش گیرد هرگز گمراه نمی‌گردد و در ضلالت و هلاکت قرار نمی‌گیرد، زیرا خداوند قرآن را برای راهنمایی و هدایت مردم و تأمین سعادت آنان فرستاده است تا پیروان خود را از ضلالت و هلاکت حفظ نموده و از گمراهی و بی‌راهه رفتن نجاتشان بخشد.

۳ «بیان واضح و روشنگریست که اصول و براهین آن خلل ناپذیر است» (۵) در معنای این جمله دو احتمال به نظر می‌رسد:

(۱). انّ القرآن حی لم یمت، و انه یجری كما یجری اللیل و النهار، و كما تجری الشمس و القمر، و یجری علی آخرنا كما یجری علی أولنا».

(۲). و لو انّ الآیة نزلت فی قوم ثم مات أولئک ماتت الآیة لما بقی من القرآن شیء، و لكن القرآن یجری أوله علی آخره مادامت السماوات و الأرض، و لكل قوم آیة یتلوها هم منها من خیر أو شر».

(۳). این احادیث در کتاب مرآت الانوار صفحات ۳ و ۴ آمده است.

(۴). و منهاجا لا یضلل نهجه.

(۵). و تیانا لا تهدم ارکانه.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰

یکی اینکه اساس و پایه‌های معارف و تعالیم قرآن و زیربنای تمام حقایق آن بر پایه فطرت بشر و قانون طبیعت چنان محکم و استوار است که به هیچ وجه تزلزل و انهدام نخواهد پذیرفت.

دوم اینکه الفاظ و کلمات قرآن که نشان دهنده حقیقت قرآن است تغییر ناپذیر بوده، هیچ خلل، زیادت و نقصانی بر آن راه ندارد. بنابراین مصون و محفوظ بودن قرآن از تحریف می‌تواند صحیح و صادق است.

۴ «قرآن پایگاه و بوستان عدالت و دادگستری است» «۱» منظور از این جمله این است که عدالت و دادگستری به تمام معنا و با تمام جهات و جوانبش: عدالت در عقیده و افکار، عدالت در عمل و اخلاق و تمامی عدالتهای در قرآن جمع گردیده و از آنجا بجوامع بشری سرازیر می‌شود. پس قرآن مرکز و محور عدالت و محل تجمع و پرورش نهال و درختان عدل و داد است.

۵ «قرآن وادیهای پهناور حق است» «۲» منظور آن حضرت از این جمله اینست که قرآن محل پرورش و نشو و نماي حق و حقیقت است. در این جمله قرآن به وادیهای وسیع، همواره امن، بی‌خطر، و حق نیز به نباتات، گلها و سبزیهایی که در آن وادی می‌روید تشبیه گردیده است.

در این جمله به این نکته نیز اشاره شده است که هر کس به غیر قرآن تمسک جوید و از راه دیگر، حق را پی‌جویی کند هرگز به آن نخواهد رسید زیرا تنها قرآن است که بوستان و گلزار حق است، و حق را بجز در قرآن در جای دیگر نتوان یافت.

۶ «قرآن دریایی است که آبکشانش نتوانند آب آنرا تمام کنند» «۳» معنای این جمله و جملات بعدش اینست که: کسانی که خود را آماده فهم دقایق و معانی

(۱). و ریاض العدل و غدرانه.

(۲). و اودیة الحق و غیطانه.

(۳). و بحر لا ینزفه المنترفون.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱

قرآن کرده‌اند نمی‌توانند به عمق آن برسند و به مفاهیم قرآن احاطه پیدا کنند، زیرا رموز و اسرار قرآن پایان ناپذیر و تمام نشدنی است.

از این جمله معنای دیگری نیز استفاده می‌گردد که: دقایق و اسرار قرآن با بدست آوردن آنها کم نمی‌شود و نقصانی در آن حاصل نمی‌گردد همانطور که چشمه‌های پر آب و ریشه‌دار با استفاده از آن، آبش به نقصان نمی‌گراید.

۷ «کوههای بلندیست که قصد کنند گانش نتوانند از آن بگذرند» «۱» منظور علی (ع) اینست که محققین و کاوشگران که در فکر رسیدن به حقایق و مفاهیم قرآن‌اند نمی‌توانند به قله‌های آن برسند و از آنجا نیز بگذرند، و شاهباز بلند پرواز فکر بشر هر چه پرزند و اوج بگیرد قبل از رسیدن به قله‌های بلند لطائف و دقایق قرآن احساس خستگی نموده و در برابر آن بر می‌ریزد.

از این جمله چنین استفاده می‌گردد که قرآن دارای بطون و معانی مختلفی است که فکر انسان از درک کامل آنها عاجز است. به احتمال دیگر معنای جمله چنین است که: قصد کنندگان مفاهیم و دقایق قرآن چون به قله مرتفع آن رسیدند در آنجا مکث و توقف می‌کنند و قدم از قدم بر نمی‌دارند و لب از لب بر نمی‌کشایند، زیرا با رسیدن به آن مرحله در واقع به مقصد و آرمان نهایی خویش رسیده و به هدف عالی و نهایی خود نائل آمده‌اند.

فضیلت قرائت قرآن و آداب آن

اشاره

قرآن قانون خدایی و ناموس آسمانی است که اصلاح دین و دنیای مردم را به عهده گرفته و سعادت جاودانی آنان را تضمین نموده است.

آیات آن سرچشمه هدایت و راهنمایی و کلماتش معدن ارشاد و رحمت است. کسی که به سعادت همیشگی علاقه‌مند باشد و سعادت و خوشبختی هر دو جهان را بخواهد بر وی لازم

(۱). و اکام لا یجوز عنها القاصدون.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲

است که روز و شب با قرآن، کتاب خدا تجدید عهد نموده، ارتباطش را با آن محکمتر و استوارتر سازد، و آیات آن را به حافظه خود بسپارد و با فکر خویش بهم درآمیزد تا در روشنایی و پرتو آن بسوی رستگاری و سعادت ابدی گام بردارد.

از ائمه هدی و جد بزرگوارشان پیغمبر خدا (ص) در ثواب و فضیلت قرائت قرآن احادیث فراوانی به ما رسیده است که اینک قسمتی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱ از امام باقر (ع) نقل گردیده است که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس در هر شب ده آیه از قرآن بخواند در آن شب از غافلان و آنانکه از پروردگارش بی‌خبرند، نوشته نمی‌شود. و هر کس پنجاه آیه از قرآن بخواند در آن شب در شمار آشنایان و یادکنندگان خدا ثبت می‌گردد.

هر کس صد آیه تلاوت نماید از عبادت کنندگان، و هر کس دویست آیه بخواند نام وی در لیست خاشعین و افرادی که در پیشگاه پروردگارش از اظهار ذلت و کوچکی کنند خواهد آمد. و هر کس سیصد آیه از قرآن بخواند از سعادت‌مندان، و هر کس پانصد آیه تلاوت کند از کوشش کنندگان در عبادت و پرستش، نوشته خواهد شد. و اگر کسی هزار آیه از قرآن بخواند بمانند کسی خواهد بود که مبالغ کلانی از طلای ناب و خالص در راه خدا بذل و احسان نموده است. (۱)

۲ امام صادق (ع) فرمود: قرآن برنامه سعادت و زندگی انسانهاست که از طرف پروردگارش برای آنان تنظیم گردیده است، مرد مسلمان کسی است که برنامه خود را مورد دقت قرار دهد و هر روز حداقل پنجاه آیه از آن تلاوت کند. (۲)

۳ در جای دیگر فرمود: چه مانعی دارد تاجری که در بازار به داد و ستد مشغول و سرگرم است آنگاه که به خانه‌اش برمی‌گردد قبل از آنکه به خواب و استراحت پردازد،

(۱). عن الإمام الباقر عليه السلام. قال:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يَكْتُبْ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً كَتَبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ، وَ مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ كَتَبَ مِنَ الْقَانِتِينَ، وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتِي آيَةٍ كَتَبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ، وَ مَنْ قَرَأَ ثَلَاثِينَ آيَةً كَتَبَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً كَتَبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ، وَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ كَتَبَ لَهُ قَنْطَارٌ مِنْ تَبَرٍ...».

(۲). القرآن عهد الله الى خلقه فقد ينبغى للمسلم أن ينظر في عهده، و أن يقرأ منه في كل يوم خمسين آية.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳

سوره‌ای از قرآن را تلاوت نماید تا در برابر هر آیه که می‌خواند ده حسنه و پاداش برای وی نوشته شود و ده گناه از گناهانش محو

گردد. «۱»

۴ و نیز فرمود: بر شما باد قرائت و خواندن قرآن، زیرا مراتب و درجات کاخهای بهشتی به عدد آیات قرآن است. در روز قیامت به خوانندگان قرآن گفته می‌شود که: قرآن بخوانید و به مرتبه بالاتری ترقی کنید، و قرآن خوان هر آیه‌ای را که تلاوت می‌کند به مرتبه بالاتری اوج می‌گیرد. «۲»

در کتب حدیث، احادیث فضیلت و ثواب قرآن خواندن، جمع آوری گردیده و در جلد ۱۹ بحار الانوار طبع قدیم و جلد ۹۲ طبع جدید نیز قسمت مهمی از این احادیث آمده است. این احادیث علاوه بر ثواب فضیلت تلاوت قرآن به دو نکته مهم و جالب دیگر دلالت دارد و آنها عبارتند از یکی: فضیلت بیشتر تلاوت قرآن از روی مصحف و دومی ضرورت تدبر در قرآن در حین تلاوت قرآن، یعنی تلاوت باید مبتنی بر دقت در معانی قرآن باشد، که در دو بحث آینده توضیح داده می‌شود.

۱ قرائت از روی قرآن

گروهی از آن احادیث دلالت بر این دارد که قرائت نمودن از روی قرآن، بر قرائت آن از حفظ برتری و ثواب بیشتری دارد. از جمله احادیثی که به این نکته دلالت دارد، روایت اسحاق بن عمار است که به امام صادق (ع) عرضه داشت: جانم به قربانت من قرآن را حفظ کرده‌ام از حفظ بخوانم یا از روی آن؟ امام فرمود: از روی قرآن بخوان، زیرا که قرائت از روی قرآن ثواب بیشتری دارد، مگر نمی‌دانی که نگاه کردن به

(۱). ما یمنع التاجر منکم المشغول فی سوقه إذا رجع الی منزله أن لا ینام حتی یقرأ سورة من القرآن فیکتب له مکان کل آیه یقرأها عشر حسنات. و یمحی عنه عشر سیئات؟.

(۲). علیکم بتلاوة القرآن فان درجات الجنة علی عدد آیات القرآن، فاذا کان یوم القیامة یقال لقارئ القرآن: إقرأ وارق، فکلما قرأ آیه رقی درجة.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴

قرآن علاوه بر خواندن آن، مستقلاً عبادت محسوب می‌گردد؟ «۱» در جای دیگر نیز حضرت صادق (ع) فرمود: هر کس قرآن را از روی آن تلاوت کند چشم وی از قرآن بهره می‌برد و از عذاب پدر و مادرش هم کاسته می‌شود گرچه با کفر از دنیا رفته باشند. «۲»

قرائت قرآن از روی مصحف نتایج مختلفی دارد:

الف: قرائت از روی قرآن باعث تکثیر و ازدیاد نسخه‌های قرآن می‌گردد. زیرا اگر در قرائت قرآن تنها به نیروی حافظه قناعت و اکتفا شود، مسلمانان به نسخه‌های قرآن احساس نیاز نمی‌کنند و به تدریج متروک و فراموش می‌شود و در اینصورت نه تنها نسخه‌های قرآن رو به ازدیاد و فزونی نمی‌رود، بلکه کم کم از بین رفته و یا کمیاب خواهد گردید.

ب: هر کس قرآن را از روی مصحف بخواند چشم او از نگاه کردن به قرآن التذاذ و بهره می‌برد و از دردها و بیماری‌ها و نابینایی سالم و محفوظ می‌ماند.

ج: قرائت از روی قرآن سبب می‌شود که خواننده در قرآن بیشتر دقت کند، از نکات دقیق و لطایفی که در آیات آن بکار رفته لذت و بهره بیشتر ببرد. زیرا انسان همانطور که از تماشای مناظر و دیدنیهای مورد علاقه‌اش لذت می‌برد و این تماشا بر دید و تفکر او حسن تأثیر و بر روح و روانش سرور و شادمانی می‌بخشد، خواننده قرآن نیز هر وقت دید خود را متوجه الفاظ قرآن کند و فکرش

را در معانی آیات آن جولان دهد و در علوم و معارف عالی و حیات بخش و پر بهایش تفکر نماید، از این دقت و تفکر احساس لذت می‌کند و در روح وی سرور و شادمانی و در دلش روشنایی و نورانیت خاصی احساس می‌کند.

(۱). جعلت فداک انی احفظ القرآن عن ظهر قلبی فأقرأه عن ظهر قلبی أفضل أو أنظر فی المصحف قال: فقال لی: لا. بل اقرأه وانظر فی المصحف فهو أفضل. أما علمت ان النظر فی المصحف عبادة؟

(۲). من قرأ القرآن فی المصحف متع ببصره و خفف عن والدیه و ان کانا کافرین این روایات و روایات مشابه زیاد دیگر در کتاب اصول کافی باب فضیلت قرآن و کتاب وسائل الشیعه جلد ۴ ابواب القرآن ذکر شده است علاقمندان می‌توانند مراجعه کنند. شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵

۲ قرائت قرآن در خانه

نکته دیگری که در احادیث قرائت قرآن وجود دارد این است که این احادیث مسلمانان را به تلاوت قرآن در منازلشان تشویق فراوان می‌کند و خواص و آثار گوناگونی بر آن می‌شمارد.

فایده اول اینکه: خواندن قرآن در منازل سبب اعتلای کلمه حق و نشر حقایق اسلام، موجب انتشار و کثرت قرآن خواهد بود زیرا وقتی که انسان در منزل خود قرآن بخواند همسر و فرزندان وی نیز طبعاً در این عمل از وی پیروی نموده و به خواندن قرآن تشویق می‌گردند، و در نتیجه به خواندن قرآن گرایش یافته و تعداد قرآن خوانان روز بروز افزایش پیدا می‌کند.

اگر برای خواندن قرآن مرکز و محل معینی اختصاص یابد در اینصورت قرآن خواندن برای همه و در تمام اوقات امکان پذیر نخواهد بود. اینست که گفتیم: قرائت قرآن در منازل یکی از راههای انتشار و گسترش حقایق اسلام می‌باشد.

فایده دیگر قرائت قرآن در منازل و خانه‌ها، تعظیم و بپا داشتن شعائر اسلام است، زیرا وقتی از خانه‌های مسلمانان هر صبح و شام صدای جانفزای قرآن بلند گردد و از هر نقطه شهرهای اسلامی صدای آیات الهی به گوشها فرا رسد، در اعمال جان و دل شنوندگان اثر خاص و عمیقی می‌گذارد و اسلام و ایمان در دلشان شکوفا و بارور می‌گردد.

فایده سومی که برای قرائت قرآن در منازل مترتب است، این است که تلاوت قرآن، و دعا و ذکر خدا در خانه‌ها و منازل باعث فزونی نعمتها و ازدیاد برکتها است و فرشتگان در چنین خانه‌ها فرود آمده و شیاطین از آن دوری می‌گزینند و اینگونه منازل برای اهل آسمان نور و روشنایی می‌بخشد، همان گونه که ستارگان آسمان بر اهل زمین نور افکنی می‌کنند. و خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت نشود و یادی از خدا نگردد برکتش کم گردیده و ملائکه از آن دوری و شیاطین به این گونه خانه‌ها راه می‌یابند. «۱»

(۱). انّ البیت الذی یقرأ فیہ القرآن و یذکر الله تعالی فیہ تكثر برکتة، و تحضره الملائکة، و تهجره الشیاطین،

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶

به همین جهت روایات فراوانی در تشویق به تلاوت قرآن در خانه‌های مسلمین وارد شده است که اینک نمونه‌هایی از آنها: ۱ علی امیر مؤمنان (ع) فرمود: خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت گردد و یاد خدا شود برکات الهی بر آن خانه می‌بارد، فرشتگان فرود می‌آیند، شیاطین از آن خانه دور می‌شوند و بر اهل آسمان می‌درخشد آنچنانکه ستارگان درخشان آسمان بر اهل زمین می‌درخشند و خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت نشود بی‌برکت و تاریک خواهد بود و فرشتگان از آن دور و شیاطین در آن حضور پیدا می‌کنند.

۲ رسول خدا (ص) فرمود: خانه‌هایتان را به تلاوت قرآن نورانی کنید و آنرا مانند بیوت یهودیان و مسیحیان به صورت قبور ساکت

نسازید. «۱»

احادیث جعلی در فضیلت قرائت قرآن

احادیث درباره فضیلت و عظمت قرآن، ثواب و پاداش خواندن قرآن به حدی است که هر انسان متفکری را به حیرت و شگفتی وامی‌دارد.

از جمله اینکه: رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس از قرآن یک حرف بخواند برای او یک حسنه و عمل نیک نوشته می‌شود، و برای هر حسنه نیز ده برابر ثواب و پاداش داده خواهد شد. آنگاه رسول خدا افزود: «من نمی‌گویم «الم» یک حرف است بلکه الف یک حرف و لام حرف دیگر و میم حرف سوم می‌باشد».

و یضیء لأهل السماء كما یضیء الكوكب الدرّی لأهل الأرض، و إن البیت الذی لا یقرأ فیہ القرآن، و لا یذكر الله تعالی فیہ نقل برکته، و تهجره الملائکة، و تحضره الشیاطین.

(۱). نورا بیوتکم بتلاوة القرآن و لا تتخذواها قبورا كما فعلت اليهود و النصارى اصول کافی: ج ۲، ص ۶۱۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷

این حدیث را، راویان اهل سنت نیز نقل کرده‌اند، چنانکه قرطبی در تفسیر خود «۱» از ترمذی و او نیز از ابن مسعود این حدیث را نقل نموده و کلینی هم حدیثی به همین مضمون از امام صادق (ع) آورده است.

اگر کسی به کتب احادیث مراجعه نماید، اینگونه احادیث که در فضیلت قرآن و ثواب آن و در خواص سوره‌ها و آیات نورانش نقل گردیده است فراوان خواهد دید.

در برابر این همه احادیث صحیح و اصیل تعدادی روایت نیز از راویان دروغ ساز در فضیلت قرائت قرآن نقل گردیده است. این دروغ سازان، احادیثی را که درباره قرآن وارد شده است کم پنداشته از پیش خود حدیثهای دیگری نیز ساخته و بر آنها افزوده‌اند، احادیثی که نه مضمون آنها از طرف خداست و نه رسول خدا از آنها اطلاع دارد. این دروغسازان عبارتند از: ابو عصمت فرج بن ابی مریم مروزی و محمد بن عکاشه کرمانی و احمد بن عبد الله جویباری.

اتفاقا خود ابو عصمت به این حقیقت اعتراف نموده است، آنجا که از وی پرسیدند: چگونه توانستی درباره یکایک سوره‌های قرآن از عکرمه - که با وی هم‌زمان نبودی - حدیث نقل کنی که او نیز از ابن عباس گرفته باشد؟

در جواب گفت: چون دیدم مردم از قرآن اعراض نموده و به فقه ابو حنیفه و مغازی محمد بن اسحق سرگرم شده‌اند، این حدیثها را برای خدا (قربۀ الی الله) از پیش خود ساخته، در اختیار مردم گذاشتم تا شاید که مسلمانان را به خواندن قرآن وادار و تشویق نمایم. عثمان بن صلاح درباره حدیث معروفی که به واسطه ابی بن کعب از رسول خدا (ص) درباره فضائل یکایک سوره‌های قرآن نقل گردیده است چنین می‌گوید:

در این حدیث تحقیقی به عمل آمده است و نتیجه بدست آمده در این تحقیق این بود که راوی حدیث اعتراف می‌کند که: این حدیث را من با گروه دیگری به دروغ از پیش خود ساخته

(۱). تفسیر قرطبی ۷/۱ و کتاب اصول کافی ابواب فضیلت قرآن.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸

و در دسترس مردم گذاشتیم.

بنابراین، واحدی و مفسرین دیگری که این حدیث را در تفاسیر خود آورده‌اند راه اشتباه و خطا پیموده‌اند. «۱»

از این دروغسازان تعجب است که با چه جرأتی به خدا و رسول او افترا می‌بندند، سپس این افترا و دروغ را وسیله تقرب به پیشگاه پروردگار می‌شمارند.

آری، چنینند اسراف کنندگان در گناه که اعمال زشت آنان در نظرشان نیکو جلوه گر می‌شود.
«كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُشْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)

دقت و تدبر در معانی قرآن

آیات قرآن مجید و احادیث صحیح، انسان را به دقت و تدبر در معانی قرآن تشویق فراوان کرده و به تفکر و آشنایی با مقاصد و اهداف عالی قرآن تأکید و ترغیب نموده است.

خداوند می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۳) چرا در معانی قرآن دقت و تدبر نمی‌کنند و یا بر دل‌هایشان مهرها زده‌اند؟! در این آیه عدم دقت در معانی قرآن به شدت مورد توبیخ و ملامت قرار گرفته است.

ابن عباس نیز از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که: آن حضرت فرمود: «قرآن را با صدای بلند و رسا بخوانید! رموز، عجایب و دقایق آنرا پی‌جویی کنید». (۴)

ابو عبد الرحمن می‌گوید: یکی از اصحاب رسول خدا (ص) که قرآن را به ما تعلیم می‌داد،

(۱). تفسیر قرطبی ۱/ ۷۸-۷۹.

(۲). یونس- ۱۲.

(۳). محمد- ۲۴.

(۴). اعرابوا القرآن و التمسوا غرائبها.

بحار الانوار ۱۹/ ۲۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹

چنین می‌گفت: اصحاب پیامبر (ص) قرآن را ده آیه ده آیه از وی فرا می‌گرفتند، ولی آنحضرت آیات دهگانه دوم را به آنان تعلیم نمی‌نمود مگر اینکه نکات و رموز علمی و اخلاقی آیات دهگانه قبلی را کاملاً فرا گیرند و آنها را به مورد عمل و اجرا بگذارند.
(۱)

از ابن مسعود و عثمان و ابی نقل شده است که: رسول خدا (ص) ده آیه از قرآن را به اصحاب خود یاد می‌داد و آنان از این ده آیه رد نمی‌شدند تا اینکه مفاهیم و معانی آنرا به مورد عمل و اجرا بگذارند، و رسول خدا (ص) یاد گرفتن قرآن را توأم با عمل کردن به آن یکجا برای اصحاب خود تعلیم می‌نمود. (۲)

امیر مؤمنان علی (ع): روزی در میان جمعی، از جابر بن عبد الله انصاری یاد نمود و او را به علم و معرفت توصیف کرد. مردی عرضه داشت: یا امیر المؤمنین با آن مقام علمی که تو داری از دانش جابر توصیف می‌کنی؟! آن حضرت فرمود: آری جابر به این تعریف زینده است، زیرا او تفسیر این آیه را می‌داند که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ». (۳)

درباره تدبر و تفکر در آیات قرآن احادیث فراوانی وارد گردیده، و مجلسی علیه الرحمه قسمت مهمی از این احادیث را در جلد ۱۹ طبع قدیم بحار الانوار آورده است. (۴)

ولی در لزوم آشنایی با معانی قرآن به تتبع اخبار و احادیث احتیاج مبرمی هم نیست، زیرا قرآن کتابی است که خداوند به عنوان

برنامه زندگی برای بشر نازل نموده است و باید مردم در زندگیشان از آن پیروی کنند و در مسیر آخرتشان از نور و روشنایی آن بهره‌مند گردند. و مسلم است که به این اهداف و نتایج نمی‌توان رسید جز از راه تدبر در قرآن و تفکر در معانی آن، چنانکه عقل انسانی نیز گواه و مؤید این حقیقت است. آیات و احادیثی هم که در این زمینه

(۱). تفسیر قرطبی: ج ۱، ص ۲۶.

(۲). اصول کافی: ج ۲ کتاب فضل القرآن.

(۳). خدائی که قرآن را بر تو فرو فرستاده است به وعده گاهت باز خواهد گردانید. (قصص - ۸۵)

(۴). طبع جدید جلد ۹۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۰

وارد شده و در واقع از سنخ اوامر ارشادی می‌باشد، آدمی را به همان واقعیت عقلی و فطری هدایت و راهنمایی می‌کند. زهری نیز این حقیقت را از امام سجاد (ع) چنین نقل می‌کند که فرمود «هر یک از آیات قرآن گنجینه و خزینه‌ایست که در برابر تو قرار گرفته است و هر گنجینه که به روی تو باز گردد لازم است بر آنچه در میان آن گنجینه قرار دارد به دقت نگاه و واریسی کنی».

«۱»

(۱). آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزینةً ینبغی لك ان تنظر ما فیها.

اصول کافی - کتاب فضیلت قرآن.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۱

۲ اعجاز قرآن

اشاره

معنای معجزه شرایط معجزه معجزه شاهد نبوت تناسب در اعجاز قرآن معجزه ادبی قرآن معجزه انسان ساز هماهنگی در قرآن پیشگوییهای قرآن معارف عالی در قرآن اعجاز قرآن در تشریح اسرار خلقت در قرآن شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۲

معنای معجزه

معجزه از «اعجاز» ریشه گرفته و «اعجاز» در لغت به چند معنی آمده است:

۱ از دست رفتن چیزی، مثلاً گفته می‌شود «اعجزه الامر الفلانی» یعنی فلان چیز از دست وی در رفت.

۲ احساس عجز و ناتوانی در دیگری، مثلاً می‌گویند «اعجزت زیدا» او را عاجز و ناتوان یافتم.

۳ ایجاد عجز و درماندگی در طرف مقابل، و در این صورت اعجاز به معنای «تعجیز» می‌باشد، مانند «اعجزت زیدا» یعنی او را عاجز و ناتوان نمودم و اما در اصطلاح دانشمندان علم «کلام» اعجاز عبارت از این است که: آنکس که مقامی را از ناحیه خداوند ادعا می‌کند به عنوان گواه بر صدق گفتارش، عملی انجام دهد که با آن عمل قوانین طبیعت را بشکند، به طوری که دیگران از انجام دادن آن عمل عاجز و ناتوان باشند، چنین عمل خارق العاده را «معجزه» و انجام دادن آن را «اعجاز» می‌نامند.

شرایط معجزه

عمل خارق العاده را در صورتی معجزه می‌نامند که شرایط ذیل را دارا باشد:

- ۱ کسی که از ناحیه خدا منصبی برای خود ادعا می‌کند آن عمل را در مقام گواه بر صدق گفتار و ادعایش انجام دهد.
- ۲ مقامی که این شخص ادعا می‌کند باید از نظر عقل برای بشر امکان پذیر باشد. و اگر مقامی را ادعا کند که به گواه عقل کذب، و دروغ وی در این ادعا ثابت و مسلم گردد در این شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۳ صورت هر عملی برای اثبات گفتارش انجام دهد، نه گواه بر صدق گفتار او خواهد بود و نه آن را می‌توان معجزه نامید، گرچه دیگران از انجام چنین عملی عاجز و ناتوان باشند.
- مثلاً: اگر کسی ادعای الوهیت و خدایی کند محال است که چنین شخصی در ادعای خود راستگو باشد زیرا که دلایل روشن و استوار عقلی، کذب و دروغ وی را در این ادعا ثابت و آشکار می‌سازد.
- ۳ مقامی که این شخص ادعا می‌کند باید از نظر شرع نیز قابل قبول باشد. اگر مقامی را ادعا کند که به نقل ثابت و مسلم مذهبی کذب وی ثابت و مسلم گردد، در اینصورت عمل خارق العاده‌ای که انجام می‌دهد دلیل بر صدق ادعای وی نبوده و معجزه نیز نامیده نمی‌شود.

مثلاً: اگر کسی بعد از پیامبر خاتم (ص) ادعای نبوت کند، در این ادعا قطعاً کاذب و دروغگو می‌باشد. زیرا بشهادت قرآن و طبق روایات قطعی و مسلم که از رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) به دست ما رسیده است موضوع نبوت با بعثت پیامبر اسلام پایان پذیرفته و بعد از وی دیگر پیامبری مبعوث نخواهد گردید.

پس در صورت باطل بودن ادعا با دلیل عقلی و یا نقل ثابت و مسلم، دیگر گواه و شاهد نیز فایده و سودی نخواهد داشت. و پس از آنکه به حکم عقل و یا به نقل مسلم، کذب و بطلان ادعای وی روشن گردید، دیگر بر خدا لازم نیست که عمل او را باطل و ناحق بودن وی را از طریق دیگر روشن و بر ملا سازد.

۴ شرط دیگر اعجاز این است که: عمل خارق العاده گواه بر صدق مدعی باشد نه گواه بر کذب او، و اگر کسی منصبی از ناحیه خداوند ادعا کند و سپس عملی انجام دهد که دیگران از انجام آن عاجز و ناتوان باشند و دلیل بر کذب و دروغ وی گردد معجزه نامیده نمی‌شود.

مثلاً: نقل گردیده است «مسلمه» که ادعای نبوت می‌نمود به عنوان اعجاز، آب دهان خود را به چاه کم آبی انداخت که آب آن فزونتر شود ولی نتیجه معکوس مشاهده گردید و آب چاه به طور کلی خشک شد، و دستش را بر سر عده‌ای از کودکان خاندان حنیفه کشید و کام عده

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۴

دیگر را برداشت. گروه اول به مرض کچلی و گروه دوم به عارضه لکنت زبان مبتلا گردیدند. (۱)

۵ پنجمین شرط اعجاز این است که باید به هیچ یک از علوم، فنون و هنرهای دقیق نظری متکی نبوده و قابل تعلیم و تعلم نباشد. اگر کسی عملی انجام دهد که به یکی از علوم و فنون متکی گردد نمی‌توان آنرا معجزه نامید گرچه دیگران از انجام آن عاجز و ناتوان بوده و شرایط دیگر اعجاز را دارا باشد.

مثلاً: اعمال خارق العاده‌ای که از جادوگران، شعبده بازان و از کسانی که به برخی از اسرار و رموز دقیق علمی و صنعتی آشنایی دارند سر می‌زند چنین اعمال خارق العاده معجزه نامیده نمی‌شود و بر خداوند نیز لازم نیست که اینگونه اعمال را باطل نموده و افرادی را که برای اثبات ادعای دروغینشان به آنها تمسک می‌جویند رسوا و مفتضح سازد. زیرا از راه علم و علائم مخصوص معلوم

می‌شود که اینگونه اعمال متکی به یک سلسله قواعد و قوانین دقیق علمی و اکتسابی می‌باشند که هر کس آنها را فرا گیرد و با شرایط خاص و در اندازه معین بکار بندد قهرا بچنین نتایج حتمی و آثار فیزیکی و شیمیایی دست خواهد یافت. آری چیزی که هست اینست که: آشنایی با اینگونه قواعد و بکار بستن آنها در میزان معین در فراخور دقت و تفکر می‌باشد و برای هر کسی ممکن و میسر نیست.

و همچنین بعضی از طبابتهای اعجاب انگیز پزشکان که متکی به آشنایی با خواص و آثار مواد شیمیایی و ترکیبات آنها است از مقوله معجزه نمی‌باشد گر چه اکثر مردم حتی پزشکان دیگر نیز با اینگونه اسرار و رموز آشنا نبوده و از انجام چنین طبابتی عاجز و ناتوان باشند.

معجزه شاهد نبوت

اعجاز، شکستن قوانین طبیعت و انتخاب مسیری بر خلاف مجرای عمومی عالم آفرینش است که نمی‌توان بدون اذن و عنایت خاص پروردگار از کسی بوقوع پیوندد و تا نیروی غیبی و خدایی در کار نباشد وقوع چنین عمل غیر طبیعی از هیچکس امکان پذیر نخواهد بود.

(۱). کامل ابن اثیر ۲/ ۱۳۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۵

بنابراین اگر کسی ادعای نبوت کند و خدا نیز از وی پشتیبانی نموده و با سلاح معجزه مجهزش سازد، در اینصورت مردم را به سوی جهل و گمراهی سوق داده و باطل را ترویج و تصدیق نموده است، و این امر از ساحت قدس خدای حکیم محال و غیر ممکن می‌نماید و هرگز از وی صادر نخواهد گردید.

پس اگر معجزه‌ای از سوی کسی ظاهر شود دلیل بر صدق گفتار وی و اذن و رضای حق می‌باشد، و این یک حقیقت روشن و قانون کلی و مسلمی است که خردمندان در اینگونه امور بر آن تکیه می‌کنند و شک و تردید به خود راه نمی‌دهند. و در قرآن مجید نیز به همان حقیقت اشاره گردیده است، آنجا که می‌گوید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ «۱» «اگر او (پیغمبر) سخن دروغ بر ما می‌بست، او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم».

منظور آیه این است که، «محمدی» که ما نبوتش را تثبیت نمودیم و معجزه‌هایی در دست وی ظاهر ساختیم نمی‌تواند مطلبی را از پیش خود به ما نسبت دهد، و اگر بفرض محال چنین عملی از وی سرزند با قدرت خویش دمار از روزگارش می‌آوریم زیرا سکوت ما در برابر گفتارهای باطل، امضای باطل و راه دادن مطالب بی‌اساس در دین و آئین هدایت خواهد گردید. بر ما است که شریعت و قانون خود را از مطالب بی‌اساس و دروغها حفظ کنیم ولی مانند مرحله حدوث و ایجاد، در مرحله بقا نیز ناظر و پشتیبان آن باشیم.

تناسب در اعجاز

بنابراین، معجزه، عملی را می‌گویند که قوانین طبیعت را در هم بشکنند و سایر افراد بشر، در برابر آن احساس عجز و ناتوانی کنند. ولی شناخت معجزه برای همه کس میسر و امکان پذیر نمی‌باشد، بلکه تنها کسانی

(۱). حاقه - ۴۴ - ۴۶.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۶

می‌توانند معجزه را از دیگر عملیات دقیق علمی و فنی تشخیص دهند که در علوم و فنون مشابه آن معجزه، مهارت و تخصص داشته باشند. زیرا دانشمندان، علما و متخصصان هر فنی که به خصوصیات و دقایق آن فن از دیگران آشناتر و به اسرار و فوت و فن آن داناترند فقط آنان می‌توانند تشخیص دهند که انجام این عمل برای دیگران امکان پذیر است یا نه.

از اینجا است که افراد متخصص و دانشمندان زودتر از دیگران معجزه را تصدیق می‌کنند.

ولی افراد بی‌اطلاع و کسانی که در علوم مشابه معجزه مهارت و تخصص ندارند راه هر نوع شک و تردید برای آنان باز می‌باشد.

اینگونه افراد تا احتمال دهند که شخص مدعی در معجزه‌اش به یک سلسله عملیات فنی و هنری تکیه نموده که متخصصان فن می‌توانند آن را تشخیص دهند، زیر بار چنین معجزه‌ای نمی‌روند.

از اینجا است که حکمت الهی اقتضا می‌کند هر پیغمبری را با معجزه‌ای مفتخر و مجهز سازد که با صنعت و فن مخصوص و معمول آن زمان و مکان هم سنخ و مشابه باشد و در آن عصر و محیط، متخصص آن علم و صنعت فراوان داشته و معجزه را از جریانات علمی و صنعتی تشخیص دهند زیرا در آن صورت حجت و برهان پیامبر و آورنده معجزه، محکمتر و روشنتر خواهد بود.

طبق همین قانون کلی و حکمت الهی بود که خداوند به موسی (ع) عصا و ید بیضا را معجزه داد، زیرا در زمان وی سحر و جادوگری معمول بود و کسانی که در این فن و هنر تخصص داشتند پیش از سایر مردم، معجزات موسی (ع) را تصدیق نمودند و به آیین وی گراییدند. زیرا وقتی که عصای موسی (ع) را دیدند که بفرمان وی به صورت اژدها درآمده و همه آنچه را که آنان به عنوان جادو تهیه کرده‌اند می‌بلعد و باز به صورت اصلی خود برمی‌گردد، فهمیدند که این عمل از دایره سحر و جادو خارج بوده و به یک نیروی عظیم غیبی و الهی متکی می‌باشد.

این بود که به معجزه بودن آن ایمان آوردند و بدون اینکه بر وعد و وعید فرعون وقعی نهند در برابر او ایمانشان را اعلان و نبوت موسی را تصدیق نمودند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۷

در زمان حضرت عیسی (ع) هم طب یونان به اوج عظمت خود رسیده بود و اطباء معالجه‌های حیرت‌انگیزی را انجام می‌دادند، مخصوصاً در سوریه و فلسطین که از مستعمره‌های یونان بودند علم طب از رواج و رونق خاصی برخوردار بود.

چون خداوند حکیم، حضرت عیسی را در این منطقه به نبوت برانگیخت و او را در این محیط مأمور به تبلیغ ساخت، حکمت وی اقتضا می‌نمود که اعجاز او را از اعمالی شبیه همان طب و اعمال دانشمندان آن زمان و مشابه فن مخصوص آن محیط قرار دهد.

این بود که خداوند حکیم و توانا زنده کردن مردگان، شفا دادن به امراض علاج‌ناپذیر، و بینا نمودن کور مادرزاد را از معجزات وی قرار داد تا مردم آن زمان بدانند که این عمل، خارج از قدرت بشر بوده و از دایره علم طب بیرون است و نمی‌تواند به علوم و دانشهای معمول روز متکی باشد، بلکه خارج از قوانین علم طب بوده و از یک منبع غیبی الهام می‌گیرد.

اما عرب جاهلی از میان انواع فنون و علوم تنها در فن فصاحت و بلاغت به حد اعلائی آن نائل و میان ملل جهان آن روز با فصاحت و سخن‌سرایی و با فنون ادبی معروف گردیده بود، تا جایی که برای افتخار و مباحثات، مجالس مسابقه شعر و خطابه منعقد می‌نمودند و گاهی نیز به همین منظور بازارهایی تشکیل می‌گردید و هر یک از شعرای قبائل مختلف عرب بهترین شعر و سخن خویش را در معرض نمایش قرار می‌داد و داوران، نظریه خود را ابراز نموده و بهترین آنها را انتخاب می‌کردند و گوینده بهترین شعر و سخن را مورد تقدیر و ستایش قرار می‌دادند.

این تقدیر و ستایش به جایی رسید که از میان بهترین اشعار و قصائد آن روز هفت قصیده را انتخاب نمودند و با آب طلا نوشته و به

دیوار کعبه آویختند که به «معلقات سبعه» معروف گردید و از آن تاریخ هر شعر زیبا را بآن هفت قصیده تشبیه نموده، شعر طلایی می‌نامیدند. «۱»

مرد و زن عرب برای شعر و ادب اهمیت بسزایی قائل بود و به اشعار، قصائد، سخنان و خطابه‌های شیرین و شیوا عشق می‌ورزید. قضاوت و داوری نیز در این مورد به عهده «نابغه

(۱). العمده ۱/ ۷۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۸

ذبیانی» بود که وی در موسم حج به بازار عکاظ می‌آمد و برای وی چادر مخصوص قرمز رنگی برپا می‌گردید و از اطراف و اکناف جزیره العرب، شعرا به دور او گرد آمده، و قصایدشان را بر وی عرضه می‌داشتند. او هم نظریه خویش را ابراز کرده و بهترین اشعار و قصاید را انتخاب و مدال افتخار را به سینه سراینده‌اش نصب می‌نمود. «۱»

چون اوضاع عربستان اینچنین بود، حکمت الهی اقتضا نمود که پیغمبر اسلام را با معجزه بیان و بلاغت خارق العاده قرآن مفتخر کند، به طوری که هر عرب فصیح در برابر فصاحت و اسلوب شیوای قرآن زانوی عجز بر زمین زند و هر شاعر سخنور و بلیغ، خود را در برابر بلاغت و حلاوت قرآن عاجز و درمانده بیند و هر فرد مطلع و منصف در برابر قرآن بی‌اختیار سر تسلیم فرود آورد و به وحی بودن و گفتار خدا بودن آن اعتراف نماید.

حدیثی از «ابن سکیت» نقل گردیده است که این حقیقت را تأیید می‌کند و آن اینکه:

وی از حضرت رضا (ع) پرسید: یابن رسول الله، خداوند چرا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا ارسال نمود و عیسی را با طب و محمد (ص) را با اعجاز کلام و خطابه برانگیخت؟

حضرت رضا (ع) در پاسخ ابن سکیت فرمود: چون در دوران نبوت حضرت موسی، مسأله غالب روز مسأله سحر و شعبده بازی و اعمال محیر العقول و شگفت انگیز بود و در عصر حضرت عیسی علم طب و پزشکی رواج داشت و در عصر پیامبر اسلام نیز شعر و سخنوری مسأله روز بود و جامعه آن روز صحنه ادبیات عرب بود. خداوند به تناسب زمان هر پیامبر و علوم و فنون رایج آن عصر، معجزه داده است تا عالمان و متخصصان آن جامعه برتری معجزه پیامبر را تشخیص و بر برتری آن اذعان کنند و بدان ایمان بیاورند و مردم عامه جامعه نیز از آنها پیروی نموده ایمان بیاورند و یا حجت بر ایشان تمام شود. بنا به همین قاعده کلی خداوند به حضرت موسی ید بیضا و عصای اژدهائی داد تا با سحر ساحران آن عصر مقابله کند و به حضرت عیسی شفای کران و کوران مادرزاد و درمان امراض و بیماریهای علاج ناپذیر را داد تا پاسخگوی برتر پزشکان و علم پزشکی آن عصر و دوران باشد و برای رسول خدا و

(۱). شعراء النصرانیه طبع بیروت: ۶۴۰ / ۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۳۹

پیامبر اسلام نیز قرآن را به عنوان معجزه عنایت فرمود تا پاسخگوی برتر سخنوران و ادیبان آن عصر و زمان باشد و بر آنها پیروز آید این همان قاعده تناسب اعجاز با علوم پیشرفته هر زمان است که از سنن الهی است. «۱»

معجزه برتر

اشاره

به این نکته باید توجه داشت که رسول اکرم (ص) غیر از قرآن، معجزات فراوان دیگری را نیز دارا بود، مانند شق القمر و حرف زدن سوسمار و تسبیح گفتن سنگ ریزه‌ها به فرمان وی.

اما قرآن مجید از تمام این معجزات مهمتر و از همه آنها محکمتر و شگفت‌انگیزتر می‌باشد، زیرا:

۱ عرب بی‌سواد آنروز که از اسرار و رموز علم آفرینش و دقایق جهان هستی بی‌اطلاع بود، امکان داشت که در این معجزات شک کند و با چشم تردید به آنها بنگرد و آنها را به یک سلسله علل و عوامل طبیعی و یا هنری که به آنها آشنایی نداشت متکی و مستند بداند.

ساده‌ترین این علل و اسباب سحر و جادو بود که ممکن بود این معجزه را نیز از مقوله و اقسام همان سحر و جادو به شمارد. ولی دیگر برای عرب آن روز در برابر بلاغت و اعجاز قرآن جای شک و تردیدی باقی نبود، زیرا خود آنان به فنون بلاغت آشناتر و به اسرار آن واردتر بودند.

۲ معجزات دیگر پیامبر اکرم (ص) موقتی بوده و بهره برداری از آنها برای همیشه امکان نداشت و همه آنها پس از مدت کمی که سپری گردید به صورت یک سلسله جریانات و حوادث تاریخی درآمد که گذشتگان برای آیندگان نقل می‌نمودند، ولی قرآن برای همیشه باقی و معجزه بودن آن جاودانی و دائمی است. ما در صفحات آینده درباره سایر معجزات

(۱). ان الله لَمَّا بعث موسى (ع) كان الغالب على أهل عصره السحر، فأتاهم من عند الله بما لم يكن في وسعهم مثله، و ما أبطل به سحرهم، و أثبت به الحجّة عليهم. و إن الله بعث عيسى (ع) في وقت قد ظهرت فيه الزمانات، و احتاج الناس الى الطب، فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله، و بما أحيى لهم الموتى، و أبرأ الأكمه و الأبرص باذن الله، و أثبت به الحجّة عليهم. و إن الله بعث محمدا (ص) في وقت كان الغالب على أهل عصره الخطب و الكلام- و أظنه قال: الشعر- فأتاهم من عند الله من مواظبه و حكمه ما أبطل به قولهم، و أثبت به الحجّة عليهم

اصول کافی: ج ۱، کتاب عقل و جهل حدیث ۲۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۰

ولی قرآن که معجزه اصلی پیامبر اسلام است، از جهات و جنبه‌های مختلف دارای اعجاز است که به قسمتی از جنبه‌های آن می‌پردازیم:

۱/ قرآن معجزه ادبی

آنگاه که رسول الله (ص) به پیامبری برانگیخته شد و تمام ملل جهان را به اسلام دعوت نمود تنها سلاحی که در دست داشت قرآن بود و با همان قرآن قدم به میدان مبارزه با مخالفین خود گذاشت و با اعجاز قرآن برای مردم اتمام حجت نمود و اعلان داشت که اگر قبول ندارید قرآن از سوی خدا است شما نیز کتابی مانند آن بیاورید و در مرحله دوم تنزل نموده، ده سوره از قرآن را و در آخرین مرحله یک سوره از قرآن را برای مسابقه و مبارزه به دشمنان قرآن پیشنهاد کرد و بدینگونه به تحدی و مبارزه طلبی خود ادامه داد که تا به امروز نیز در قوت خود باقی است و تا دامنه رستاخیز هم ادامه خواهد داشت.

اما برای عرب آن زمان که در فصاحت و بلاغت و شعر و ادب، تخصص و بلکه یک نوع نبوغ داشت، بهترین و ساده‌ترین راه مبارزه با قرآن این بود که یکی از سوره‌های کوچک قرآن را بیاورد و جوابگوی تحدی و پیشنهاد رسول خدا گردیده، با بلاغت و فصاحت قرآن مجید معارضه و مبارزه کند و ادعای وی را که رایج‌ترین کمالات و روشن‌ترین امتیازات آنان را می‌گوید، محکوم نماید. و بدین وسیله پیروزی خود را ثابت و نام خویش را در تاریخ مسجل و زنده سازد و بر ارزش و موقعیت خویش بیفزاید، و با

این معارضه و مبارزه ساده، خویش را از جنگهای کوبنده و صرف هزینه‌های سنگین و نثار خونهای رنگین راحت و آسوده کند و از تحمل سختیها و فشارها و ترک نمودن خانه‌ها و اوطانشان، آسوده خاطر سازد.

ولی عرب فصیح و بلیغ آن روز وقتی در برابر قرآن قرار گرفت و در فصاحت و بلاغت آیات قرآن دقت و تفکر کرد هر چه زودتر به معجزه بودن آن اذعان نمود و به این حقیقت پی برد که مبارزه با قرآن با شکست قطعی مواجه خواهد گردید.

روی همان اذعان و یقین بود که عده‌ای از آنان وحی بودن قرآن را پذیرفته و نبوت

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۱

پیامبر اسلام را تصدیق نموده و در برابر دعوت قرآن سر تسلیم فرود آورده و با تشریف به دین اسلام به سعادت ابدی نائل گردیدند، ولی گروه دیگری راه عناد و لجاجت در پیش گرفته مبارزه با شمشیر را بر مبارزه با سخن ترجیح دادند و به جای معارضه با بیان، معارضه با نیزه و سنان را انتخاب نمودند.

این عجز و درماندگی، خود بزرگترین دلیل و روشن‌ترین گواه بر وحی بودن قرآن می‌باشد و ثابت می‌کند که آوردن مانند آن از دایره قدرت بشر بیرون و از حدود امکان وی خارج است.

ولی دعوت قرآن مجید و مبارز خواستن آن، منحصر به یک عده و یا تنها اعراب نبود، بلکه قرآن تمام جوامع بشری را در تمام اعصار و قرون به مبارزه فرا خوانده و تمام انس و جن را به معارضه دعوت می‌کند.

قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً^۱ «بگو: اگر انسانها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد، هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند» در طول تاریخ، دستگاه مسیحیت و دشمنان اسلام هزینه‌های سنگینی را متحمل شده و پولهای گزافی صرف کرده‌اند تا از عظمت اسلام و مسلمانان بکاهند و مقام ارجمند پیامبر اسلام و قرآن مجید را کوچک جلوه دهند، و این مبارزه به صورت یک برنامه منظم در دایره وسیع و گسترده‌ای انجام می‌پذیرد.

اگر معارضه با بلاغت قرآن برای آنان- گر چه با آوردن یک سوره- امکان داشت از این راه استفاده می‌کردند و با تنظیم گفتاری مشابه یکی از سوره‌های کوچک قرآن با بهترین و سهلترین وجهی به هدف خویش نائل می‌آمدند و خود را از صرف هزینه‌های سنگین و زحمات فراوان راحت می‌نمودند ولی چنین امکانی برای آنان وجود نداشت و هرگز هم نخواهند داشت زیرا بلاغتی که در میان مردم وجود دارد معمولاً یک بعدی و یا دو بعدی است

(۱). اسراء: ۸۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۲

و جامع تمام ابعاد بلاغت نیست.

مثلاً: یکی در نثر، بلاغت دارد و در شعر گفتن عاجز و زبون. آن دیگری در حماسه شعر بلیغ می‌گوید ولی در مدیحه سرائی نه، و یا در رثا و نوحه سرائی شعر زیبا و شیوایی می‌سراید ولی در غزلیات شعرش خیلی نازل و منحنی می‌باشد. اما قرآن در موضوعات مختلف وارد گردیده و به فنون متعدد سخن گفته و در همه آن جهات اعجاز نموده و اعجاز را نیز به حد اعلا و کمالش رسانده است که دیگران از آوردن مانند آن ناتوان بوده و زانوی عجز بر زمین زده‌اند. این فصاحت و بلاغت همه جانبه، اختصاص به گفتار خدا و قرآن دارد و برای بشر هرگز امکان پذیر نیست.

در صفحات پیش روشن گردید که تنها راه شناخت انبیاء معجزه می‌باشد، و چون نبوت پیامبران گذشته به دوران معین و محدودی اختصاص داشت، دوران معجزه آنان نیز طبعاً کوتاه و محدود و تنها برای مردم آن دوران بوده است، زیرا برای عده‌ای از مردم آن عصر و دوران با دیدن این معجزه‌های موقت و محدود اتمام حجت می‌گردید و برای عده دیگر نیز به وسیله نقل پیامی و متواتر اذعان و یقین حاصل، و حجت خدا بر آنان تمام می‌شد.

ولی یک شریعت و نبوت جاودانی باید دارای یک معجزه جاوید و همیشگی باشد، زیرا معجزه اگر محدود و منحصر به یک زمان گردد مردم از مننه و اعصار آینده نمی‌توانند آن را با چشم خود درک کنند. اخبار و نقلهای متواتر نیز در اثر مرور و طول زمان ممکن است از بین برود و یا لااقل در اثر عوامل مختلف شک و تردیدی به وجود آید.

در اینصورت برای مردم اعصار و از مننه آینده که معجزه را نتوانسته‌اند ببینند، حجت تمام نمی‌گردد، اذعان و یقین در دل آنان حاصل نمی‌شود. اگر خداوند چنین افرادی را به تصدیق نمودن پیامبر و پذیرفتن شریعت وی تکلیف کند یک نوع تکلیف به محال محسوب می‌شود که از خداوند صادر نمی‌گردد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۳

به همین دلیل است که گفتیم: نبوت جاودانی، معجزه جاودانی می‌خواهد که همیشه دلیل بر صدق چنین نبوت گردد، و خداوند قرآن مجید را به همین منظور نازل نموده است که معجزه جاوید برای نبوت جاودان خاتم پیامبران بوده باشد. همانطور که حجت و دلیل بر گذشتگان بوده بر آیندگان نیز گواه روشن و وسیله اتمام حجت گردد.

و از همه آنچه گفته شد چنین بدست می‌آید که:

۱ قرآن بر تمام معجزاتی که پیامبران گذشته داشته‌اند و همچنین بر دیگر معجزات پیامبر اسلام، تفوق و برتری دارد. زیرا قرآن معجزه جاودانی است که اعجاز آن در طول قرن‌ها برای تمام مردم جهان جلوه و ظهور کرده و تا دامنه رستاخیز نیز ادامه خواهد داشت.

۲ دوران شرایع و قوانین گذشته به پایان رسیده است، به دلیل اینکه معجزات آن شرایع که شاهد و گواه صدق آنها بود منقطع، و دوران حکومت آنها سپری شده است.

۳ / قرآن معجزه انسان ساز

قرآن از یک خصوصیت برجسته و ممتاز دیگری نیز برخوردار است که با داشتن همان خصوصیت بر تمام معجزات پیامبران و بر جنبه‌های دیگر اعجاز قرآن تفوق و برتری دارد.

آن خصوصیت همان کفالت و تضمین نمودن هدایت و رهبری بشر است و سوق دادن آنهاست به نهایت کمال و انسانیت و انسان سازی به معنای واقعی و در ابعاد مختلف آن، زیرا قرآن همان کتاب آسمانی است که عرب سرکش و جنایت پیشه را راهنمایی نمود و آنان را از بت پرستی و مفساد اخلاقی نجات بخشید و جنگ و خون ریزی و افتخارات جاهلی را در مدت خیلی کوتاه پایان داد و از چنین افراد جاهل خونخوار ملتی به وجود آورد که از فرهنگ عالی و تاریخ درخشان و از فضائل اخلاقی و اصول انسانی کاملاً برخوردار باشد.

اگر کسی تاریخ پرافتخار اسلام و اصحاب رسول خدا (ص) را که در برابر او شربت شهادت نوشیده‌اند مطالعه کند، به عظمت و مقام رهبری قرآن پی می‌برد، و اهمیت هدایت قرآن و اثر اعجاب و حیرت‌انگیز آن را در رهبری و هدایت جامعه عرب درک می‌کند و روشن می‌گردد که

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۴

تنها قرآن بود که توانست آنان را از زندگی منحط جاهلی به اعلا-ترین مرحله علم و کمال و انسانیت برساند و درس شهادت، فداکاری و از خود گذشتگی در راه دین و هدف و احیای آئین حیات بخش اسلام را به آنان بیاموزد. به طوری که در این مسیر کوچکترین اعتنائی به نابودی ثروت ننموده در مرگ فرزندان و همسران کوچکترین اندوه و تأسفی بر خود راه ندهند. گفتار مقداد به رسول خدا (ص) به هنگامی که آن حضرت با مسلمانان درباره حرکت نمودن به جنگ «بدر» مشورت می نمود می تواند شاهد صدق و گواه روشنی بر این حقیقت باشد، آنجا که عرضه داشت:

یا رسول الله! بر آنچه خدا مأمورت نموده است حرکت فرما، ما مسلمانان نیز تا لب مرگ در این راه با تو پیش خواهیم رفت. به خدا سوگند ما سخنی را نمی گوئیم که بنی اسرائیل به موسی گفتند که: «تو خود برو و به پشتیبانی خدایت جنگ را آغاز کن. ما در اینجا به انتظار تو نشستیم»، ولی ما می گوئیم تو به یاری خدایت حرکت کن و با دشمن بجنگ. ما نیز به پشتیبانی و همراهی تو خواهیم برخاست و با جان و دل با دشمن خواهیم جنگید. به خدائی که تو را به حق فرستاده است، اگر ما را از امواج خروشان و خطرناک دریا عبور داده و به سوی حبشه حرکت دهی در این راه با تو خواهیم بود، تا بدانجا که فرود آئی. رسول خدا از مقداد تشکر و برایش دعای خیر نمود (۱).

این، فردی از مسلمانان و نمونه‌ای از آنان است که عقیده و تصمیم آهنین خویش را چنین اظهار می کند و خود گذشتگی و فداکاری خود را در راه احیای حق و آزادی و از بین بردن شرک و بت پرستی این چنین اعلام می دارد. و در میان مسلمانان اینگونه افراد سراپا اخلاص و ایمان و دارای چنین عقیده پاک و استوار فراوان وجود داشت.

این قرآن بود که دل تاریک این افراد بت پرست و خونخوار جاهلی را اینچنین روشن ساخت. و از آن مردم بی رحم و وحشی، افرادی بیاراست که در برابر دشمنان و بت پرستان سخت و خشن ولی در برابر اهل توحید و مسلمانان رئوف و مهربان بودند، و به عنایت قرآن

(۱). تاریخ طبری ۷ / ۱۳۰ چاپ دوم.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۵

بود که مسلمانان در مدت هشتاد سال به فتوحات و پیروزی‌هایی دست یافتند که دیگران در مدت هشتصد سال بر چنین فتح و پیروزی نرسیدند.

اگر کسی تاریخ زندگی اصحاب و یاران رسول خدا (ص) را با تاریخ اصحاب پیامبران گذشته مقایسه کند، خواهد دانست که در این پیشرفت سریع و پیروزی بی سابقه یک راز و حقیقت معنوی بوده است که منبع آن همان کتاب خدا قرآن مجید می باشد که دلها را روشن ساخت، قلوب و ارواح را با عقیده به مبدأ و استقامت در راه دین و هدف به هم درآویخت.

مطالعه در تاریخ یاران حضرت عیسی (ع) و اصحاب سایر پیامبران گواه روشنی است که آنان چگونه پیامبرانشان را مخدول نموده و در موقع ترس و احساس خطر، آنها را در برابر دشمن تنها گذاشتند. این بود که انبیاء گذشته در برابر ستمگران زمان خویش پیشرفت نداشتند، غلبه و پیروزی معمولاً- نصیب دشمنان بود و بیشتر اوقات مجبور بودند از میان اجتماع فرار کرده و در بیابانها و غارها بسر برند.

۴/ هماهنگی در قرآن

گفتیم که قرآن از جهات مختلف دارای اعجاز است و اعجاز آنرا از جهاتی چند توضیح دادیم و یکی دیگر از جنبه‌های اعجاز قرآن هماهنگی آنست که کوچکترین اختلاف و تناقضی در میان آیات و مفاهیم آن وجود ندارد.

توضیح اینکه: هر انسان عاقل، مطلع و با تجربه به خوبی می‌داند: کسیکه بر پایه دروغ و افترا، تشریح و قانونگذاری کند و یا سخن گوید، قهرا در سخنان و قوانین وی تضادها و تناقض‌هایی دیده می‌شود. مخصوصاً اگر قانون‌گذاری و درونسازی وی در مسائل و موضوعات مهم اعتقادی و اخلاقی و در اصول دقیق زندگی و نظامات مختلف اجتماعی سالیان درازی به طول انجامد.

آری هر انسان دروغگو خواه ناخواه در تناقض‌گویی و اختلاف در گفتار قرار خواهد گرفت.

و هیچگونه راه فراری از آن نخواهد داشت زیرا اقتضای طبیعت بشر همین است. به طوری

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۶

که در مثل آمده و گفته‌اند که: «دروغگو حافظه ندارد»، اما قرآن مجید که بر شئون مختلف بشر متعرض گردیده و در تمام شئون نیز به طور وسیع و دامنه‌دار سخن گفته است، با این حال کوچکترین اختلاف و تناقض‌گویی در آن وجود ندارد.

در موضوع خداشناسی بحث کرده، و مسئله نبوت را پیش کشیده، درباره سیاست و اداره کردن اجتماعات، در مسائل اخلاقی و تمام شئون زندگی قانونگذاری نموده است، و به امور دیگر نیز مانند کیهان‌شناسی، تاریخ و قوانین جنگ و صلح وارد گردیده، موجودات آسمانی و زمینی را از قبیل ملائکه و ستارگان، بادها، دریاها، نباتات، حیوانات و انسان توصیف کرده است و مثل‌های گوناگون آورده، مناظر هولناک قیامت را بازگو نموده و از هر بابی سخن گفته است، ولی با این وصف کوچکترین تضاد و تناقضی در میان گفتار، تشریحات و نظریات آن دیده نشده است و در سرتاسر این مسیر از دایره عقل و خرد به دور نرفته است. قرآن گاهی به یک حادثه در دو مورد و یا در موارد بیشتر متعرض گردیده است ولی در میان این موارد کوچکترین اختلاف و تناقضی نمی‌توان یافت.

برای نمونه، داستان موسی را در قرآن مجید ملاحظه کنید که این داستان در قرآن تکرار گردیده و در چندین مورد آمده است، ولی می‌بینیم در هر مورد که ذکر شده است دارای مزیت و امتیاز خاصی بوده که موارد دیگر، آن امتیاز را نداشته‌اند، بدون اینکه در اصل مطلب و در ریشه داستان کوچکترین اختلاف و تناقضی دیده شود.

اگر بدین نکته نیز توجه شود که آیات قرآن یکدفعه نازل نگردیده بلکه در مدت بیست و سه سال به تدریج و طبق پیش‌آمدها و حوادث گوناگون نازل شده است، این حقیقت بیشتر روشن خواهد گردید که قرآن از ناحیه خداوند بزرگ فرود آمده و از قدرت بشر خارج می‌باشد، زیرا اقتضای گذشت زمان این است که وقتی این آیات در یک جا جمع گردید در میان آنها عدم هماهنگی و اختلاف دیده شود. ولی می‌بینیم که قرآن در هر دو صورت اعجاز خود را حفظ نموده است: یعنی هم آن زمان که متفرقا و قطعه قطعه نازل می‌شد، و هم زمانی که از حالت قطعه قطعه بودن خارج، و در یک جا جمع آوری گردید.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۷

خود قرآن نیز به این خصوصیت و امتیاز اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿١﴾ «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند که اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.»

این آیه شریفه انسان را به یک موضوع فطری و وجدانی رهبری می‌کند که هر کس در ادعا و گفتار خویش بر کذب و دروغ متکی باشد در نظریاتش اختلاف و در بیانش تناقض ظاهر و آشکار خواهد گردید ولی این اختلاف و تناقض در کتاب آسمانی (قرآن) وجود ندارد، پس ساخته و پرداخته فکر بشر نبوده و بر پایه دروغ و افترا قرار نگرفته است.

پاک و عاری بودن قرآن از اختلاف و تناقض مطلبی نیست که به دلیل و برهان نیازمند باشد، بلکه حقیقت روشنی است که حتی عرب آن روز نیز این حقیقت را کاملاً درک نموده، فصحا و بلغای آن زمان هم بر آن اذعان و اعتراف داشتند.

گفتار «ولید بن مغیره» گواه زنده آن است، آنجا که ابو جهل خواست که وی نظر خود را درباره قرآن ابراز نماید:

«من درباره قرآن چه بگویم؟ به خدا سوگند در میان شما کسی نیست که به اندازه من به اشعار و قصائد عرب آشنا باشد، در شناخت رموز فصاحت و بلاغت و فنون شعر و رجز کسی به پای من نمی‌رسد، من به هر گونه شعر حتی بر اشعار جنیان نیز آگاهم، ولی گفتار محمد (ص) به هیچ یک از اینها شباهت ندارد، آری به خدا قسم گفتار محمد دارای حلاوت خاصی است که هر سخن بلیغ و شیرینی را در هم می‌شکند و بر تمام گفتارها برتری دارد و برتر از آن سخنی متصور نیست.»

(و الله ان لقوله لحلاوة و انه ليحطم ما تحته و انه ليعلو و لا يعلى) ابو جهل گفت: ولید! به خدا سوگند که اقوام و عشیره‌ات از تو راضی نخواهند گردید مگر در رد قرآن سخنی بگوئی!

(۱). نساء ۸۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۸

ولید گفت: پس صبر کن تا در این باره فکر کنم، پس از فکر و تأمل زیاد چنین گفت:

«قرآن سحری است که محمد آن را از ساحران گرفته است.» (۱)

و بنابر بعضی نقلها ولید چنین گفت: از محمد سخنی شنیدم که نه انس را چنین سخنی است و نه جن را، دارای حلاوت و شیرینی خاصی است، سخن تازه و بی سابقه‌ای است، ریشه‌دار، پرثمر، برجسته‌ترین سخن است و برجسته‌تر از آن، سخنی نیست و بشر از گفتن آن عاجز و زبون است:

«و ان له لحلاوة و ان عليه لطلاوة و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمغدق و انه ليعلو و لا يعلى عليه و ما يقول هذا بشر» (۲).

اگر شما کتب عهدین را که آسمانی قلمداد شده‌اند به دقت مطالعه کنید، تناقضات و اختلافات فراوانی که در آنها دیده می‌شود این حقیقت را برای شما روشنتر خواهد کرد و وجوه حق و باطل خود را نمایان خواهد ساخت.

اینک قسمتی از تناقضات انجیل را بررسی می‌کنیم:

۱ در انجیل لوقا آمده است که مسیح گفت: «هر کس با من نباشد او مخالف من است.» (۳)

ولی در جای دیگر از همان انجیل نقیض آن را می‌خوانیم که مسیح گفت «هر کس مخالف ما نباشد او با ما است.» (۴)

۲ در اناجیل می‌خوانیم که وقتی مسیح را معلم صالح خطاب نمودند گفت «چرا صالح؟

بجز خدا صالحی وجود ندارد» (۵) ولی در جای دیگر اناجیل درست عکس آن را می‌خوانیم که

(۱). فما اقول فيه؟ فو الله ما منكم رجل اعلم في الأشعار مني و لا أعلم برجزه مني، و لا بقصيدة، و لا بأشعار الجن.

و الله ما يشبه الذي يقول شيئاً من هذا، و و الله إن لقوله لحلاوة، و انه ليحطم ما تحته، و انه ليعلو و لا يعلى.

تفسیر طبری ۹۸ / ۲۹.

(۲). تفسیر قرطبی ۷۲ / ۱۹.

(۳). متی فصل ۱۲ لوقا فصل ۱۱.

(۴). مرقس و لوقا فصل ۹.

(۵). متی فصل ۱۹ مرقس فصل ۱۰ لوقا فصل ۱۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۴۹

مسیح گفت «منم نگهبان صالح» و باز گفت «اما من همان نگهبان صالحم.» (۱)

۳ در انجیل متی آمده است: آن دو نفر دزد که با مسیح به دار آویخته شدند، هر دو مسیح را سرزنش می‌نمودند و نیش زبان

می‌زدند «۲» و در انجیل دیگر درست ضد آن گفتار آمده است که: یکی از آن دو مجرم به مسیح گفت تو اگر مسیح هستی هم خود و هم ما را از چوبه دار برهان، و مجرم دوم گفت: تو از خدا و مجازات وی نمی‌ترسی که مسیح را سرزنش می‌کنی. «۳»

۴ و در انجیل یوحنا چنین آمده است که: اگر من به نفع خودم شهادت دهم شهادت درست نخواهد بود. «۴»

ولی در همین انجیل آمده است که: عیسی گفت: اگر من بنفع خودم شهادت دهم شهادت درست است. «۵»

اینها نمونه مختصری از اختلافات و تناقضاتی است که در انجیلها با آن حجم کوچک و صفحات کمی که دارد مشاهده می‌شود. و همین نمونه‌ها می‌تواند برای افراد حقیقت جو و دور از تعصب و عناد، یک راهنمای خوب و روشنگری باشد.

۵/ اصول و حقایق تغییر ناپذیر در قرآن

قرآن مجید به موضوعات و مسائل زیادی پرداخته است درباره خداشناسی و معارف عقلی سخن گفته، در اسرار آفرینش بحث کرده و مسائل رستاخیز را پیش کشیده، از ماوراء الطبیعه، از روح و فرشته و جن و شیطان سخن به میان آورده، از زمین و کرات و ستارگان سخن رانده به تاریخ گذشتگان و انبیای سلف و پیروانشان پرداخته. گاهی مثل زده و گاه اقامه حجت و

(۱). یوحنا فصل ۱۰.

(۲). متی فصل ۲۷.

(۳). لوقا فصل ۵.

(۴). یوحنا فصل ۵.

(۵). یوحنا فصل ۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۰

برهان نموده، گاهی به مسائل اخلاقی متعرض شده و گاهی حقوق خانواده‌ها را تشریح نموده، گاه به آیین مردم داری و نظام اجتماعی و به قوانین جنگی پرداخته و گاهی از عبادات، معاملات و آیین معاشرت سخن رانده و گاه در روابط اجتماعی و خانوادگی و آیین ازدواج و همسرمداری طرح عادلانه و جالبی بنیان نهاده و در موضوع ارث، حدود، قصاص و دیات و دهها موارد و موضوعات دیگر قانونگذاری نموده است.

در همه این مسائل بهترین و جالبترین حقایق را به بشر ارائه داده است. حقایقی که خلل، فساد و بطلان هرگز بر آن راه ندارد و کوچکترین اشکال و ایرادی بر آن متوجه نمی‌باشد.

ایجاد قوانین بطلان ناپذیر برای بشر امکان پذیر نیست و کسی نمی‌تواند در هر مورد جزئی و کلی قانون گذاری کند و این قوانین برای همیشه و تا ابد زنده و بی نقص و عیب باشد.

مخصوصا اگر این فرد از میان ملتی وحشی و بی علم و دانش برخیزد که کوچکترین آشنایی با این گونه معارف و حقایق نداشته باشد.

از اینجاست که می‌بینیم افرادی که درباره یکی از علوم نظری، کتابی نوشته‌اند از تألیف آن کتاب مدت زیادی نگذشته که بطلان بیشتر نظریه‌های مؤلف آن کتاب روشن می‌گردد. زیرا علوم نظری این خصوصیات را دارد که هر چه بیشتر درباره آنها بحث شود، حقایق بیشتری به دست آمده و خلاف نظریات گذشتگان ثابت می‌گردد و به طوریکه گفته‌اند: حقیقت ثمره و نتیجه بحث و بررسی است.

بسیارند مجهولات و ناروشنی‌های علم که گذشتگان حل آن را به آیندگان محول نموده‌اند، و چه کتابهای فلسفی که گذشتگان

نوشته‌اند و مورد انتقاد و ایراد علمای بعدی قرار گرفته است، تا جایی که قسمتی از مباحثی که از راه دلیل برای علمای گذشته ثابت و مسلم گردیده بود، بعدها پس از بحث و بررسی به صورت یک مسئله بی‌اساس درآمده و از خیالات و موهومات محسوب گردیده است.

اما قرآن مجید با گذشت زمان و با کثرت جوانب و جهات مباحث و ارتقاع سطح علمی آنها هنوز مورد کوچکترین اشکال و انتقادی قرار نگرفته و در مسائل و قوانین آن کمترین عیب و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۱

ایرادی دیده نشده است. مگر ایرادهای بیجا و موهومی که از ناحیه بعضی کوته نظران انتشار یافته و ما بزودی آنها را مورد بحث و گفتگو قرار داده و بطلان نشان را بر ملا خواهیم نمود.

۶/ پیشگوییهای قرآن

اشاره

قرآن مجید در قسمتی از آیاتش از امور مهم و حوادث آینده خبر داده و از وقوع آنها پیشگویی نموده است که همه آنها نیز پس از مدتی بوقوع پیوسته و طبع پیشگویی قرآن جامه عمل به خود گرفته است.

البته جای تردیدی نیست که این همه اخبار غیب و پیشگویی جز از طریق وحی نمی‌تواند باشد.

اینک نمونه‌ای از پیشگوییهای قرآن مجید:

۱/ پیشگویی درباره جنگ بدر:

یکی از پیشگوییهای قرآن آیه زیر است که از پیروزی جنگ بدر خبر می‌دهد آنجا که می‌گوید:

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخْرَاجَ الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهُمَا لَكُمْ وَتَوَدُونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَاهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿١﴾ «و به یاد آورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داده بود که یکی از دو گروه (کاروان تجارتی قریش یا لشکر مسلح آنها) نصیب شما خواهد بود و شما دوست داشتید که کاروان تجارتی برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می‌خواهد حق را به کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند.»

این آیه شریفه درباره جنگ بدر نازل گردیده است که خداوند در آن جنگ به مؤمنین وعده

(۱). انفال ۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۲

غلبه و پیروزی بر دشمن و از بین رفتن کفار را داد.

با اینکه مسلمانان در آن روز از نظر تعداد لشکر و وسائل جنگ، در ضعف و اقلیت قرار داشتند، تا جایی که در میان آنان تنها مقداد و زبیر بن عوام، سواره و بقیه همه پیاده بودند و در برابر آنان کفار در اکثریت و از نیروی بیشتری برخوردار بودند، به طوری که قرآن بیان می‌کند کفار به قدری قدرت و نیروی عظیمی داشتند که مؤمنین از جنگ با آنان در ترس و وحشت بسر می‌بردند ولی خداوند در این آیه اراده خویش را به مسلمانان اطلاع داده است که او می‌خواهد حق را بر باطل پیروز گرداند؛ و به این وعده‌اش وفا نمود و مسلمانان را بر دشمنان پیروز، و کفار را ریشه کن ساخت.

۲/ پیشگویی درباره سرنوشت دشمنان پیامبر:

قرآن در مورد آینده دشمنان سرسخت پیامبر اسلام چنین پیش بینی نمود:

فَاصْبِرْ مَا تَأْتِيكَ مِنَ الْكُفْرَانِ إِنَّ كُفْرَانَهُمْ يَخْتَفُونَ لِمِيقَاتِنَا وَمَا نُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ غَلِيظٍ رِجًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَيْنُ السَّامِعَةُ وَمِنْ أَهْلِ مَكَّةَ شَرِيفٍ تَتَّبِعُونَ لِمِيقَاتِنَا وَنَحْنُ نَعْتَدُ الْحَرْبَ وَأَنْتُمْ لَنَا كَافِرُونَ ۝۱۱۱ «آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از کافران روی گردان. ما شرّ استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. همانها که معبود دیگری با خدا قرار دادند، بزودی می فهمند.»

این آیه شریف در مکه نازل گردیده، و بعضی از مفسرین مانند «بزاز» و «طبرانی» سبب نزول این آیه را از زبان انس بن مالک چنین نقل کرده‌اند که: روزی رسول خدا (ص) در مکه از کنار عده‌ای می گذشت و آنان پیغمبر را مسخره و استهزاء می نمودند و چنین می گفتند: این همان است که خیال می کند پیامبر است و جبرئیل به همراه اوست؟ «۲» آنگاه این آیه نازل گردید

(۱). حجر: ۹۴-۹۶.

(۲). الباب النقول جلال الدین سیوطی ۱۳۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۳

و پیروزی پیامبر (ص) و کمکهای غیبی را که شامل حال وی خواهد بود نوید داد و خذلان و شکست سرکشان را که رسول خدا را استهزاء و مسخره می نمودند اعلان نمود.

این آیه در موقعی نازل گردید که کسی تصور نمی کرد روزی خواهد آمد که قریش شوکت و عزت خویش را از دست خواهند داد و سلطنت و نیروی آنان با پیروزی رسول خدا (ص) از بین خواهد رفت.

۳/ پیشگویی درباره پیروزی اسلام بر تمام ادیان دیگر:

در این مورد چنین آمده است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝۱ «او است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق به سوی مردم فرستاد تا دین و آیین وی را بر تمام دینها پیروز گرداند، گرچه برای مشرکان خوش آیند نباشد.»

۴/ پیشگویی درباره جنگ ایران و روم:

قرآن در این مورد چنین می گوید:

غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۝۲ «روم در نزدیکترین سرزمین شکست خورد. ولی پس از مغلوب شدن به زودی پیروز و غالب خواهد گردید.»

این آیه در مدت کمتر از ده سال واقع گردید و پادشاه روم بر پادشاه ایران غالب شد و سپاه روم وارد سرزمین فارس گردید.

(۱). صف: ۹.

(۲). روم: ۲-۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۴

۵/ پیشگویی در هزیمت نیرومند:

قرآن در هزیمت دشمن نیرومند پیامبر چنین پیشگویی نمود:

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ «۱» یا می‌گویند که ما هماهنگ و پشتیبان هم هستیم ولی اشتباه می‌کنند به زودی اتحاد و اجتماع آنان در هم خواهد شکست و رو بفرار و پراکندگی خواهند نهاد.

این آیه از هزیمت و شکست مشرکین و از پاشیده شدن اجتماعاتشان خبر می‌دهد.

این جریان نیز در جنگ بدر واقع گردید، آنگاه که ابو جهل اسب خویش را جلو راند و در پیشاپیش لشکر خویش قرار گرفت و گفت: ما امروز از محمد و یارانش انتقام خواهیم گرفت. ولی خداوند او را هلاک و جمعیتش را متفرق ساخت و حق را آشکار و کلمه حق را برتر گردانید.

این جریان در موقعی به وقوع پیوست که مسلمانان در اقلیت بودند و کسی نمی‌توانست باور کند که سیصد و سیزده مردی که هیچگونه وسائل جنگ در اختیارشان نبود و بجز یک یا دو اسب و هفتاد شتر که به نوبت سوار آنها می‌گردیدند، وسیله‌ای نداشتند، بر یک لشکر انبوه و نیرومندی که از نظر تعداد و وسائل، مجهز و آماده هستند غالب گردند. نیرو و قدرت آنان را در هم بشکنند، شوکت و عزتشان را به باد فنا و نیستی بسپارند.

۶/ پیشگویی درباره سرنوشت ابو لهب:

در پیشگویی از سرنوشت ابو لهب و زن وی سوره مستقل آمده است که می‌گوید:

بَبْتٌ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبٌّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ سَيَصِيلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَ أَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ «۲»
بریده باد هر دو دست ابو لهب (و مرگ بر او باد)، همانطور هم خواهد بود. آنچه از ثروت و

(۱). قمر: ۴۴-۴۵.

(۲). مسد ۱-۵.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۵

اولاد به دست آورده است بحال وی سودی نخواهد بخشید، بزودی وارد آتش مشتعل دوزخ می‌شود، و همسر وی نیز که هیزم کش (دوزخ) است در گردنش طنابی است از لیف خرما.

این سوره که در حال حیات ابو لهب نازل گردیده است از داخل شدن او و همسرش به آتش دوزخ خبر می‌دهد، و از این آیه چنین استفاده می‌شد که آنان تا زنده هستند اسلام را نخواهند پذیرفت و در عناد و لجاجت خویش باقی خواهند ماند و همانطور که قرآن پیش بینی کرده بود آن دو نفر در حالت کفر و بی‌دینی از این جهان رخت بر بسته و مستوجب عذاب ابدی گردیدند.

۷/ معارف عالی در قرآن:

هفتمین جنبه اعجاز قرآن این است که:

قرآن این کتاب اعجوبه، طبق گواه تاریخ به وسیله یک فرد امی و درس نخوانده در عصر جهالت و نادانی و در میان یک ملت بربری و جاهل فرود آمده، ولی با این حال مالا مال از معارف دقیق و عالی الهی و دقایق علمی و فلسفی است. به طوریکه افکار فلاسفه و دانشمندان را در خود فرو برده و آنان را به تعجب و حیرت و آنگاه به اعتراف واداشته است و این خود جز با اعجاز قرآن

و وحی بودن آن قابل توجیه و تفسیر نیست. چنانکه در فصل آینده در این مورد مفصلاً سخن خواهیم گفت.

۸ / اعجاز قرآن در تشریح:

هشتمین جنبه اعجاز قرآن اینکه، قرآن در عصری نازل گردیده است که از قانون و مقررات خیر و اثری نبود و کسی از اینگونه مسائل اطلاعی نداشت. وحشیگری و بربریت و قانون جنگل در میان مردم حکومت می نمود و حتی اروپا و متمدن ترین و مترقی ترین ممالک امروز جهان در ظلمت جهل و نادانی و در قرون وسطائی بسر می بردند. قرآن در این عصر و دوران در میان چنین ملتی به وسیله یک فرد درس نخوانده فرود آمد و در تمام کلیات،

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۶

جزئیات، فروع و اصول زندگی مادی و معنوی بشر و در تمام ابعاد آن به طور گسترده، بهترین و عالیترین و عادلانه ترین حدود و قوانین را برای جهان بشریت ارائه نمود که برای جهان علم و دانش نیز چنین دقت و احاطه‌ای امکان پذیر نیست. آیا این حقیقت جز با اعجاز قابل تفسیر است؟! در فصل پنجم در این مورد سخن مشروحی خواهیم داشت که ملاحظه خواهید فرمود.

۹ / اسرار خلقت در قرآن:

نهمین جنبه اعجاز قرآن این است که:

قرآن در آیات متعدد خود در آن دوران جهل و نادانی از اسرار ناشناخته و دقیق جهان آفرینش و از راز خلقت و اوضاع کرات آسمانی و از دقایق عالی جهان هستی پرده برداشته است که امروز با پیشرفت علم و تکنیک و صنعت و با مرور زمان به تدریج برای بشر روشن می گردد تا آنجا که گفته می شود زمان، قرآن را تفسیر می کند. و این سخنی است که فقط در معجزه بودن قرآن معنا و مفهوم می دهد. برای توضیح بیشتر به فصل ششم کتاب مراجعه فرمایید.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۷

۳ معارف عقلی و فلسفی در قرآن

اشاره

قرآن و پیامبر امی توحید در قرآن نبوت در قرآن توحید و نبوت در تورات و انجیل نتیجه مباحث

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۸

قرآن و پیامبر امی

قرآن مجید در آیات متعدد این مطلب را به صراحت بیان می کند که محمد (ص) امی و درس نخوانده بوده است، محمد رسول الله (ص) نیز این ادعا را در برابر اقوام و خویشاوندان خود که در میان آنان پرورش یافته بود اعلان نمود و همان آیات را که بر امی و بی سواد بودنش دلالت دارند برای آنان خواند و حتی یک تن از آنان این مطلب را انکار نکرده و او را تکذیب ننمود، و این خود دلیلی روشن بر صدق ادعای رسول خدا (ص) می باشد.

با اینکه رسول خدا درسی نخوانده و سواد نیاموخته بود، اما کتابی آورد که ملامت از معارف عقلی و دقایق علمی و فلسفی است، به طوری که این کتاب افکار فلاسفه و دانشمندان را به خود جلب و متفکران شرق و غرب عالم را مبهور و متحیر ساخته است. و

این بهت و حیرت هم همواره ادامه داشته و پایان نخواهد پذیرفت.

و این خود از بزرگترین و شگفت‌انگیزترین جنبه‌های اعجاز قرآن مجید است.

ما اگر از این حقیقت مسلم صرف نظر کنیم و با مخالفان خود راه اغماض و مماشات پیش گیریم و فرض کنیم که رسول خدا (ص) امی و بیسواد نبوده است تعلیمات و تحصیلاتی دیده و هر گونه علوم، معارف، فنون و تاریخ را از دیگران فرا گرفته است، در اینصورت نیز، مخالفان ما، در برابر یک اشکال مهمتر و در بن بست عجیبتری قرار خواهند گرفت که پاسخ و راه فراری از آن نداشته باشند. زیرا لازمه آن سخن اینست که رسول خدا معلومات خود را از دانشمندان عصر خویش گرفته و از افکار و اطلاعات آنان استفاده نموده است.

در صورتیکه آنچه وی برای بشر عرضه داشته نه تنها با افکار و عقاید مردم عصر خویش سنخیت و سازش ندارد بلکه درست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته است. زیرا از نظر تاریخ

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۵۹

مسلم است مردمی که رسول خدا با آنان معاصر و در میان آنان پرورش یافته بود عده‌ای از آنان به بت پرستی و اوهام و خرافات پای بند بودند و گروه دیگر نیز اهل کتاب بوده، معارف، احکام و عقایدشان را از کتب عهدین و از تورات و انجیل به دست می‌آوردند.

اگر فرض کنیم که محمد (ص) تعالیم خویش را از همان دانشمندان که با آنان معاصر بود، اخذ نموده و مطالبی که در قرآن آمده از تورات و انجیل منتخذه می‌باشد، آیا لازمه این مطلب این نخواهد بود که عقاید و افکار متداول آن روز بر گفتار و معارف وی پرتو افکند؟ و در میان معارف قرآن و معارفی که در این کتابها آمده است یک نوع تشابه و تقارن وجود داشته باشد؟

ولی ما می‌بینیم که قرآن با کتب عهدین به تمام معنی مخالفت دارد. قرآن با خرافات و موهوماتی که کتب عهدین و دیگر مصادر علمی آن عصر و دوران ملامال از آنها بود مبارزه می‌کند. حقایق علمی و اخلاقی، معارف عقلی و الهی را از این گونه اباطیل پاک و تنزیه نموده و خرافاتی را که در محیط آن روز وجود داشته از دامن توحید و خداشناسی می‌زداید.

قرآن مجید مسئله توحید و خداشناسی را مطرح می‌کند و خدا را آن چنان توصیف و تعریف می‌نماید که لایق و شایسته آن بوده و مطابق با شأن خدائی و مقام ربوبیت و الوهیتش بوده باشد، و از آن چه نقص و حدود خدا را می‌رساند تبرئه و تنزیهش نموده و ساحت قدس وی را از اینگونه اوهام و اباطیل پاک و مبرا نشان می‌دهد. و همچنین در مسئله نبوت نیز همین روش اصیل و واقعی را در پیش می‌گیرد. اینک آیات چندی را درباره مسئله توحید و نبوت از نظر قرآن می‌آوریم:

توحید در قرآن

قرآن مجید خدا را چنین معرفی می‌کند:

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ يُدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۰

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «۲» ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «۳» قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى

تُؤَفِّكُونَ «۴» اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ «۵» وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «۶» هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «۷» «یهود و نصاری و مشرکان» گفتند: خداوند بر وی فرزندی اتخاذ نموده است. او منزّه است، بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و همه در برابر او خاضعند. هستی بخش آسمانها و زمین هم او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر می‌کند می‌گوید:

(۱). بقره: ۱۱۶-۱۱۷، ۱۶۳، ۲۵۵.

(۲). آل عمران: ۵-۶.

(۳). انعام: ۱۰۲-۱۰۳.

(۴). یونس: ۳۴.

(۵). رعد: ۲.

(۶). قصص: ۷۰.

(۷). حشر: ۲۲-۲۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۱

پدید آی آنها فوراً پدید آید. معبود شما خداوند یگانه است و غیر از او که بخشنده و مهربان است، خدایی نیست. هیچ معبودی جز خداوند یگانه زنده که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او هستند وجود ندارد. هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد. او لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی غافل نمی‌ماند. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست. نه در آسمانها و نه در زمین چیزی بر وی مخفی نمی‌ماند. او کسی است که شما را در رحم مادران آنچنان که می‌خواهد تصور می‌کند (بنابراین) معبودی جز خداوند توانا و حکیم نیست. این است خدا و پروردگار شما، غیر از او خدائی نیست و هر چه هست آفریده او است. پس او را بستائید که او است بر همه چیز مسلط و صاحب اختیار.

دیدگان از درک وی عاجز ولی او دیدگان را درک می‌کند، خدائی است غیر قابل درک و در عین حال آگاه. بگو به آنان تنها خدا است که به جهان هستی، هستی می‌بخشد سپس هستی را از آن باز می‌ستاند. پس شما به کجا رو می‌گردانید. همان خدا است که آسمان را بدون ستونی که قابل دیدن باشد برافراشت سپس به عرش پرداخت، و ماه و خورشید را مطیع و فرمان بردار خود ساخت که همگی تا مدت معینی در سیر و جریانند و تدبیر همه امور در دست او است. خداوند بدینگونه آیات خویش را تفصیل و توضیح می‌دهد تا شما به ملاقات پروردگارتان یقین آورید. او است خدای یگانه که جز او خدائی نیست و برای او است حمد و سپاس ابدی از نخستین روز تا واپسین روز. حکم و فرمان نیز از آن اوست و برگشت همگان هم به سوی وی خواهد بود.

او همان خدا است که غیر از او خدائی نیست. بر آشکار و نهان آگاه و اوست بخشایشگر و مهربان.

اوست خدائی که بجز وی خدائی نیست. اوست پادشاه مطلق و پاک و عاری از عیوب،

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۲

پناهگاه ایمنی بخش، حافظ و نگهبان انسانها، غالب مقتدر و بزرگوار، پاک و منزّه است خداوند از آنچه به وی شرک بورزند. اوست خدای آفریننده، ایجاد کننده، نقاش و صورتگر جهان آفرینش برای او است. اوصاف و نامهای نیک، آنچه در آسمانها و زمین است بر وی تسبیح می گوید و اوست خدای توانا و حکیم. قرآن خدای جهان هستی را این چنین توصیف می کند، و در اوصاف پروردگار، همان روشی را پیش می گیرد که دلایل و شواهد عقلی همان را تأیید و تصدیق می کند و عقل صحیح و سالم همان راه را می پیماید. آیا برای یک فرد که امی و درس نخوانده باشد و در یک محیط منحط و جاهلی زندگی کند، ممکن است که چنین معارف دقیق علمی و حقایق جالب فلسفی را در چنان سطح عالی درک و بیان کند؟!

نبوت در قرآن

قرآن مجید به تاریخ زندگی پیامبران گذشته وارد گردیده و آنان را با بهترین و زیباترین اوصاف که بالاتر از آن متصور نیست معرفی نموده است و آنان را با هر صفت نیک که لازمه عظمت و قداست پیامبران است ستوده و از رذائل و اوصافی که با مقام نبوت و سفارت الهی سازش ندارد تبرئه نموده است.

اینکه آیات چندی را در این باره بازگو می کنیم:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ «۱» هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ

(۱). اعراف: ۱۵۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۳

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «۱» وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ «۲» إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ «۳» وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ «۴» وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۵» وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ «۶» وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ «۷» أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا «۸»

(۱). جمعه: ۲.

(۲). قلم: ۲-۴.

(۳). آل عمران: ۳۳.

(۴). زخرف: ۲۶-۲۷.

(۵). انعام: ۷۵-۸۴-۸۶.

(۶). نمل: ۱۵.

(۷). ص: ۴۸.

(۸). مریم: ۵۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۴

خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد. و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدر (عمویش آذر) و قومش گفت من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم، مگر آن کسی که مرا آفریده که او هدایتم خواهد کرد.

و اینچنین ملکوت آسمانها و زمین (حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا بدان استدلال کند) و اهل یقین گردد. برای وی (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه آنها را هدایت نمودیم و پیش از آن نوح را هدایت نمودیم. فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم. ما به نیکوکاران اینچنین پاداش می‌دهیم و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحان بودند و اسماعیل و الیسع یونس و لوط را؛ برخی از پدران و فرزندان و برادرانشان را بر جهانیان برتری دادیم و بر همه برگزیدیم و به راه راست و مستقیم هدایتشان نمودیم.

و ما به داود و سلیمان دانشی عظیم دادیم. آنان نیز گفتند: سپاس از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.

اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را یاد کن که همه آنان از نیکان بودند. آنها پیامبرانی بودند که خداوند نعمت خویش را بر آنان ارزانی داشت از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار نمودیم آنان از خاندان ابراهیم و اسماعیل و از هدایت شدگان و برگزیدگان بودند که هر وقت آیات خدا بر ایشان تلاوت می‌شد گریه‌کنان بر خاک مذلت و بندگی می‌افتادند. این بود قسمتی از آیات قرآن مجید که درباره توصیف و تنزیه انبیاء و در عظمت و قداست آنان آمده است.

توحید و نبوت در تورات و انجیل

نظریه قرآن را درباره توحید و صفات خدا و در عظمت و شخصیت پیامبران مطالعه نمودید، اینک به نظریه کتب عهدین توجه کنید و آن را با نظریات و گفتار قرآن مقایسه و تطبیق نمائید:

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۵

کتب عهدین در این مسئله فراوان سخن گفته‌اند ولی هر مقدار که قرآن خدا را تنزیه و تقدیس نموده و پیامبران را به عالیترین مقام انسانی اوج داده است، این کتابها به همان مقدار مقام الوهیت را تنزل داده و مقام نبوت را آلوده ساخته و هر گونه اعمال ناشایستی را به پیامبران خدا نسبت داده‌اند.

برای روشن شدن این حقیقت چند نمونه از تورات و انجیل و از فصول مختلف کتب عهدین را در اینجا می‌آوریم:

۱ داستان آدم و حوا و خارج شدن آنها از بهشت در تورات چنین آمده است که:

خداوند به آدم اجازه داد که از تمام میوه‌های بهشت تناول کند جز از میوه درخت معرفت یعنی درخت شناخت خیر و شر.

خداوند به آدم فرمود: آدم! اگر روزی از این میوه تناول کنی همان روز خواهی مرد.

سپس خداوند از آدم همسرش حوا را آفریده و هر دو در بهشت لخت بودند زیرا نیک و بد را تشخیص نمی‌دادند. ناگهان ماری آمد و آنان را بر آن درخت ممنوع راهنمایی کرد و به خوردن میوه آن، تشویقشان نمود و چنین گفت: شما با خوردن میوه درخت نمی‌میرید بلکه چون خداوند می‌داند که اگر از این میوه بخورید چشمتان باز شده و نیک و بد را تشخیص خواهید داد اینست که

شما را از خوردن آن نهی نموده است.

چون آدم و حوا گفتار ما را باور نمودند و از میوه آن درخت خوردند چشمشان باز گردید و فهمیدند که لخت هستند و برهنگی خودشان را پوشانیدند.

خداوند که در بهشت قدم می‌زد آنان را دید و آدم و حوا خود را از خدا مخفی نمودند.

خدا آدم را صدا زد که کجا هستی آدم؟ وی گفت: چون صدای تو را شنیدم خود را مخفی نمودم، زیرا که من عریانم. خدا گفت: چگونه فهمیدی که تو عربانی مگر از آن میوه که نهیت کرده بودم خوردی؟
آنگاه که برای خداوند آشکار شد که آدم از آن شجره خورده است گفت: حالا دیگر آدم نیز مانند ما شده خوب و بد و زشت و زیبا را شناخته و ممکن است هم اکنون دستش را دراز کند و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۶

از درخت حیات و زندگی نیز بخورد و مانند ما برای همیشه زنده باشد این بود که خدا او را از بهشت راند و حائلی هم بر سر راه آن درخت به وجود آورد. «۱»

و باز تورات در جای دیگر می‌گوید: مار قدیمی همان شیطان است، و شیطان نیز همان است که همه دنیا را بسوی ضلالت و گمراهی سوق می‌دهد. «۲»

خواننده عزیز! ملاحظه می‌کنید این کتاب به اصطلاح آسمانی، چگونه ساحت قدس الهی را متهم به کذب نموده و نسبت مکر، غدر، دروغ و ترس به او می‌دهد. بدینگونه که خداوند آدم را به دروغ از درخت معرفت ممنوع ساخت و گفت که آن، درخت مرگ است. و سپس چون خدا ترسید که آدم از درخت زندگی نیز استفاده کند و به زندگی جاوید و همیشگی دست یابد و در خدایی و سلطنت با او معارضه نماید این بود که وی را از بهشت بیرون راند.

و باز از این کتاب آسمانی! استفاده می‌شود که خداوند جسم است و در میان بهشت قدم می‌زند، و نسبت جهل به پروردگار می‌دهد که وی از محل و مخفیگاه آدم بی‌اطلاع بود.

از همه بدتر اینکه این کتاب، شیطان را خیر خواه‌تر از خدا معرفی می‌کند و می‌گوید که شیطان بر آدم نصیحت کرد و آدم را از تاریکی جهل و نادانی به نور دانش و معرفت راهنمایی نمود و تشخیص نیک و بد را بوی آموخت. شناخت قرآن (نجمی و هریسی) ۶۶ توحید و نبوت در تورات و انجیل ص: ۶۴

تورات داستان ابراهیم و فرعون را چنین آورده است:

ابراهیم در برابر فرعون همسر خود ساره را خواهر خویش معرفی نمود و همسر بودنش را کتمان کرد و چون ساره زن زیبایی بود فرعون او را از دست ابراهیم گرفت و متقابلاً ابراهیم را مورد محبت خویش قرار داد. کمک مالی فراوان بر وی نمود، از آن روز ابراهیم دارای گاو و گوسفند و چهار پایان فراوان و دارای غلامان و کنیزان گردید و ثروت کلانی به دست آورد.

آنگاه که فرعون پی برد که ساره همسر ابراهیم بوده نه خواهر او، ابراهیم را توییح نمود که چرا حقیقت را کتمان نمودی و سبب شدی که ساره را از دست تو گرفته و همسر خویش قرار

(۱). سفر پیدایش، باب ۲-۳.

(۲). باب دوازده بند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۷

دهم؟ سپس فرعون ساره را به ابراهیم باز پس داد. «۱»

از این داستان استفاده می‌شود که ابراهیم خود عامل فساد بوده و موجب آن گردیده است که فرعون همسر وی ساره را به همسری بگیرد! و از این طریق به مال و منال و ثروت برسد.

حاشا که ابراهیم به چنین امر قبیح و زشتی که افراد عادی مرتکب آن نمی‌شوند مرتکب گردد، در صورتیکه وی از عزیزترین و گرامی‌ترین پیامبران خداست.

۳ داستان لوط و دخترانش در تورات چنین آمده است که شبی دختر بزرگ لوط به خواهرش گفت: خواهر اینک پدر ما پیر گشته و روی زمین کسی نیست که با ما نزدیکی کند.

بیا پدر را شراب دهیم و با وی هم‌بستر شویم تا نسل پدر را در روی زمین زنده داریم. در همان شب پدرشان را شراب دادند و دختر بزرگتر با وی هم‌بستر گردید. شب دوم نیز او را شراب دادند، دختر کوچک با وی داخل بستر شد و هر دو دختر، از پدر آبستن شدند.

دختر بزرگ پسری بدنیا آورد و نام او را «موآب» نامید که پدر «موآبین» است، و دختر کوچک نیز پسری به دنیا آورد و نام او را «بن عمی» گذاشت و وی پدر «بنی عمون» است که تا به امروز نسلشان در دنیا باقی است. (۲)

اینست آنچه که تورات بحضرت لوط، آن پیغمبر بزرگ و پاک خدا و دختران وی نسبت می‌دهد، باید خواننده عزیز عقل خویش را داور قرار داده و در این مورد قضاوت کند.

۴ در تورات آمده است که اسحق پیامبر خداست که نبوت را بعد از خود به پسرش «عسو» محول کند ولی یعقوب پسر دیگر اسحق از در مکر و حيله وارد گردید و به پدر شراب خوراند و در حال مستی نبوت و دعای برکت را برای خود ربود.

۵ باز در تورات آمده است که «یهودا» با «ثامار» همسر فرزندش «عیر» زنا نمود، و ثامار از وی آبستن گردید و دو فرزند بنام «فارص» و «زارع» بدنیا آورد. (۳)

(۱). تورات سفر پیدایش باب ۱۲.

(۲). تورات سفر تکوین باب ۱۹.

(۳). تورات سفر تکوین باب ۳۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۸

و از طرف دیگر، انجیل متی نیز در اصحاح اول نسب «یسوع مسیح» را به تفصیل آورده و حضرت مسیح و سلیمان و پدرش داود را از نسل همان «فارص» و همان شخصی که به وسیله زنای یهودا با همسر پسرش به وجود آمده است معرفی می‌کند.

حاشا، که پیامبران خدا از زنا به وجود بیایند، آنهم زنا با محرم و همسر فرزند. ولی سازنده تورات روز، ارجی به گفته‌ها و نوشته‌های خود نمی‌نهد و پروایی از تهمت و افترا نسبت به انبیا ندارد.

۶ داود با همسر «اوریا» ی مجاهد و مؤمن زنا نمود و همسر اوریا از این زنا حامله گردید. داود از ترس افتضاح و رسوایی، به مقام پرده پوشی برآمد و به «اوریا» دستور داد بخانه‌اش رفته و با همسرش نزدیکی کند تا حامله بودن همسرش به خود وی مستند گردد.

ولی «اوریا» امتناع نمود و گفت: آقا و سرور من «یوآب» و غلامان وی در میان صحرا بسر برند و من بخانه خود روم؟ و با خوردن و آشامیدن دل خوش شوم و با همسر هم‌بستر گردم؟ به جان عزیزت سوگند که من هرگز چنین کاری را انجام نمی‌دهم.

چون داود از پرده پوشی جریان مأیوس و ناامید گردید آنروز «اوریا» را نزد خویش نگهداشت و او را دعوت نمود که نزد وی غذا و مشروب خورد و او را مست نمود، فردای آن روز داود به امیر لشکرش «یوآب» نوشت که اوریا را در یک جنگ شدید در پیشاپیش لشکر قرار دهید سپس او را تنها بگذارید تا کشته شود.

طبق دستور داود، یوآب نیز همین کار را انجام داد. بدینگونه اوریا در جنگ کشته شد و یوآب مرگ او را به داود اطلاع داد، داود همسر اوریا را بخانه خویش برد و پس از آنکه ایام عزاداری همسر اوریا نسبت به شوهرش تمام شد داود او را به همسری گرفت. (۱)

و در اصحاح اول از انجیل متی آمده است که سلیمان پیامبر خدا و پسر داود از همان زن به دنیا آمده است. خوانندگان عزیز! ملاحظه کنید که این دروغسازان چگونه به مقام والا و معصوم نبوت آن

(۱). سموئیل کتاب ۲ باب ۱۱-۱۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۶۹

منصب عالی الهی جسارت نموده‌اند؟! راستی چگونه می‌توان این عمل زشت را به کسی که دارای مختصر غیرت و مردانگی است نسبت داد؟ تا چه رسد به یکی از پیامبران بزرگ و پاک خدای یکتا، ۷ در تورات چنین می‌خوانیم که سلیمان هفتصد زن از آزادگان و سیصد زن از بردگان داشت، این زنان دل او را بسوی بتان و خدایان دیگر کشاندند.

سلیمان به دنبال «عشتورت» بت و خدای «صدونیان» و «ملکوم» بت و معبود «عمونیان» رفت. خداوند از این عمل ناپسند و زشت سلیمان خشمگین گردید و گفت: من سلطنت و پادشاهی را از تو پس خواهم گرفت و به برده‌ای از بردگانت خواهم داد. (۱) واقعا چگونه قابل تصور است پیامبری که بنیانگزار توحید و یگانه پرستی است چگونه می‌تواند دنبال بتها و بت پرستی رود؟ آیا باور کردنی است؟! ۸ در کتاب هوشع می‌خوانیم، اولین سخن خدا به هوشع این بود که فرمود: برو برای خودت زن زناکار و فرزندان زنا انتخاب کن زیرا این زمین در واقع از خداوندگار زناکنان برگشته است. هوشع نیز رفت «گوهر» دختر «بلایم» را گرفت و از او دو پسر و یک دختر بدنيا آورد. (۲)

باز در همین کتاب می‌خوانیم که خدا به هوشع فرمود: زن زناکار و صاحب رفیق را دوست بدار همانطور که خداوند بنی اسرائیل را دوست می‌دارد. (۳)

عقل چگونه باور و تصور کند که خداوند پیامبرش را به زنا و به محبت زن زناکار دستور می‌دهد «تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا» جای تعجب نیست که نویسنده و سازنده این مطالب قباحت گفتار خود را درک نکند، ولی

(۱). پادشاهان کتاب اول باب ۱۱.

(۲). کتاب هوشع باب ۱.

(۳). کتاب هوشع باب ۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۰

شگفت و تعجب از ملل متمدن عصر فضا و از دانشمندان عصر کنونی است که این گونه خرافات را در کتب عهدین و تورات و انجیل می‌خوانند و باز هم به چنین مطالبی و بر چنین کتابهایی ایمان دارند و آنها را وحی الهی و کتاب آسمانی و راهنمای انسانها می‌پندارند!! آری تقلید، عادت است تغییر ناپذیر که خود را از این عادت رها نیدن، زنجیر تقلید را از هم در گسستن و به دنبال حق روان گردیدن عملی است بس مشکل و طاقت فرسا.

۹ در انجیل یوحنا آمده است: مسیح روزی در یک جشن عروسی شرکت نمود. اتفاقا شرابشان تمام گردیده بود، مسیح از راه اعجاز برای آنان شش خمره شراب درست کرد. (۱)

باز در انجیل آمده است که مسیح شراب می‌خورد و در خوردن شراب زیاده روی می‌نمود. (۲)

حاشا از این افتراها و نسبت‌های ناروا که مقام پاک مسیح از این بهتان عظیم به دور است. گذشته از این در کتب عهدین خوردن شراب صریحا ممنوع و تحریم شده است.

نتیجه مباحث

این بود قسمتی از خرافات و مطالب گمراه کننده و خنده آوری که در کتب عهدین وجود دارد و با هیچ عقل و منطق صحیح سازگار نیست.

ما این نمونه‌ها را در اختیار خواننده عزیز قرار دادیم تا آنها را با دقت مطالعه کند آنگاه عقل و وجدان خویش را به داوری بخواند که چگونه می‌توان ادعا نمود که محمد (ص) معارفی را که برای بشر ارائه داده است از این کتابها اقتباس نموده و محتویات قرآن مجید را با آن سطح عالی و استحکام که دارد از آنها اتخاذ نموده است؟! باز چگونه می‌توان این کتابها را وحی آسمانی پنداشت با اینکه این کتابها با نسبت‌های ناروا دامن پیامبران را آلوده ساخته و مقام شامخ آنان را لکه‌دار نموده است.

(۱). انجیل یوحنا باب ۲.

(۲). متی باب ۱۱ لوقا باب ۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۱

۴ قانون گذاری در قرآن

اشاره

جامعه عرب قبل از نزول قرآن جامعه عرب بعد از نزول قرآن اعتدال در قرآن اعتدال در بخشش اعتدال در عفو و انتقام اعتدال در امور مادی و معنوی اعتدال در اقتصاد اعتدال در ازدواج اعتدال در معاشرت قانون برابری و ملاک برتری در قرآن شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۲

جامعه عرب قبل از نزول قرآن

این یک حقیقت مسلم تاریخی است که قبل از طلوع خورشید تابناک اسلام دورانی بود تاریک، وحشت‌زا، مردم‌ش در جهل و نادانی، در انحطاط علمی و اخلاقی و در توحش و بربریت بسر می‌بردند.

در آن دوران تاریک، اختلافات نژادی و طبقاتی، قانون زور و هرج و مرج اجتماعی بر ملل جهان خاصه بر عرب حکومت می‌کرد. دلها بسوی غارت و یغماگری متوجه بود، قدمها بسوی برافروختن آتش جنگ و خون ریزی می‌شتافت.

عرب قبل از اسلام از عقیده‌های خرافی و روشهای وحشیگری بهره فراوان داشتند، نه دارای عقیده و مذهبی بودند که آنها را در یک نقطه متمرکز سازد، و نه دارای یک قانون و نظام اجتماعی واحد، که ارتباط و هماهنگی در میان آنان برقرار کند.

پیروی از عادات و روشهای نیاکان، آنان را متحیر ساخته و به هر سو، سوقشان می‌داد.

بت پرستی از رواج خاصی برخوردار بود و آنان دارای بتها و خدایان متعددی بودند که آنها را پرستش نموده و وسیله شفاعت به پروردگارشان قرار می‌دادند.

در میان آنان اموال بر پایه شانس موهوم تقسیم می‌گردید، و قمار بازی برای آنان یک عمل عادی و شایعی گردیده، به طوری که

این عمل فاسد نوعی مایه افتخار و مباهات در اجتماع آنان محسوب می‌گردید. یکی دیگر از عادات زشت آنان ازدواج با همسران پدران، و زشت‌تر از آن کشتن دختران و شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۳ زنده به گور کردن آنان بود.

جامعه عرب بعد از نزول قرآن

آری اینها قسمتی از عادات زشت عرب در دوران جاهلیت و قبل از اسلام و نزول قرآن بود، ولی موقعی که نور محمد (ص) در مکه درخشید و آفتاب اسلام از جزیره العرب سر زرد دل‌های تاریک مردم جاهلی با معارف الهی روشن و از آلودگیها پاک گردید. توحید و یگانه پرستی جایگزین بت و بت پرستی شد، جهل و نادانی جای خود را به علم و دانش داد، و رذائل اخلاقی به اوصاف نیک، اختلاف و دشمنی به محبت و دوستی مبدل گردید. از همین مردم غارتگر، سست و پراکنده یک ملت متحد و ثابتی به وجود آمد که توانست نفوذ و حکومت خویش را در سراسر جهان گسترش داده پرچم علم، تمدن و انسانیت را در تمام دنیا به اهتزاز درآورد. «دوری» یکی از وزرای فراسنه در این باره چنین می‌گوید «محمد پیامبر مسلمانان با تعالیم عالی و آسمانی خویش به آسانی توانست که قبائل پراکنده عرب را متحد سازد و از آنها ملت واحدی تشکیل داده حکومت و سلطنت خویش را از اسپانیا تا قاره هند گسترش دهد و در تمام جهان پرچم تمدن را به اهتزاز درآورد. آن مرد بزرگ این تحول عجیب و همه جانبه را در موقعی به وجود آورد که هنوز اروپا در ظلمت و جهالت قرون وسطایی بسر می‌برد».

سپس می‌گوید: «در قرون وسطی تنها مردمی که دارای علم و دانش بودند و گوی سبقت را در این میدان از همگان ربودند همان ملت عرب بود، و همان عربها بودند که ابرهای ضخیم توحش و بربریت را که بر آسمان اروپا کشانده شده بود از هم پاشیدند و آفتاب تمدن

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۴

علم و اخلاق را در آن سرزمین درخشان نمودند.» (۱)

این همه پیشرفت، ترقی، امتیازات و افتخارات هم که نصیب عرب گردید در اثر تعالیم عالی قرآن مجید و کتاب آسمانی بود که بر تمام کتابهای آسمانی تفوق و برتری دارد، قوانینش بر پایه عقل استوار و پی‌ریزی گردیده و تعالیمش دارای یک روش خاص، جالب و استثنایی است.

اعتدال در قرآن

اشاره

قرآن در قانونگذاری، روش اعتدال و میانه روی را در پیش گرفته، و از هر گونه افراط و تفریط اجتناب نموده است. قرآن تا آنجا به موضوع اعتدال توجه داشته است که آنرا برای افراد انسان نیز یک امر لازم و ضروری دانسته و با زبان آنان از خداوند راه معتدل و خالی از اعوجاج و دور از افراط و تفریط را می‌طلبد، آنجا که می‌گوید:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (خداوند!) ما را به راه راست هدایت فرمای.

این جمله در عین اختصار معنای عمیق و ژرفی را داراست که توضیح آن نیازمند بحث مستقل و جداگانه‌ای است که در تفسیر سوره حمد آمده است.

قرآن مجید در آیات زیادی به اعتدال و میانه‌روی دعوت می‌نماید، و به یک روش عادلانه که از تفریط به دور باشد رهبری می‌کند، آنجا که می‌گوید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴿۲﴾

(۱). صفوة العرفان تألیف محمد فرید وجدی ۱۱۹.

(۲). نساء: ۵۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۵

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿۱﴾ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ﴿۲﴾ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾ خداوند اکیدا به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش برگردانید و در هنگام داوری راه عدالت در پیش گیرید.

عداوت و دشمنی با گروهی شما را به تجاوز از حدود عدالت درباره آنان و ندارد عدالت بورزید زیرا که آن به تقوا و پرهیزکاری نزدیکتر است.

هنگام سخن گفتن، حق و عدالت را رعایت کنید گر چه بضرر خویشان شما باشد.

خداوند (شما را) به عدل و نیکی و به احسان برای خویشاوندان اکیدا فرمان می‌دهد، و از کارهای زشت و ناشایست و از ظلم و ستم نهی می‌کند، و بدینگونه پندتان می‌دهد شاید که بپذیرید.

قرآن در هر قسمت راه اعتدال و میانه‌ای را در پیش پای انسانها می‌گذارد که قسمتی از آنها را برای شاهد گفتار یادآور می‌شویم:

۱/ اعتدال در بخشش

قرآن انسان را به عدل و داد فرمان می‌دهد و در تعالیمش راه اعتدال و میانه روی را در پیش می‌گیرد. بارها از بخل و از نهی نموده، مفسد و عواقب زیان بار آنرا گوشزد می‌نماید، آنجا که می‌گوید:

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ

(۱). مائده: ۸.

(۲). انعام: ۱۵۲.

(۳). نحل: ۹۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۶

سَيَطُوفُونَ مَا بِخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱﴾ «آنانکه خداوند از فضل و کرم خویش نعمت و ثروت فراوان به ایشان داده است از بذل و بخشش خودداری می‌کنند، خیال نکنند که این عمل به نفع آنها است بلکه به ضرر آنها است.

زیرا همان اموال را بزودی همانند طوقی می‌افکنند و آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا خواهد ماند و خداوند بر اعمال شما آگاه است.»

در برابر این گروه آیات، که انسان را به بذل و بخشش تشویق می‌کند آیات دیگری نیز وجود دارد که از اسراف و تبذیر نهی کرده و مردم را از مفاسد آن آگاه می‌سازد و چنین می‌گوید:

وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿۲﴾ إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿۳﴾ و اسراف نورزید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد. اسراف کنندگان برادران شیاطینند. نه دست را از بذل و بخشش ببند و نه آنرا بیش از حد بگشای تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

۲/ اعتدال در عفو و انتقام

قرآن انسان را به تحمل و صبر و استقامت در برابر مصائب فرمان می‌دهد افراد صبور و شکبیا را می‌ستاید و به آنان پاداش بزرگی را نوید می‌دهد:

(۱). آل عمران: ۱۸۰.

(۲). انعام: ۱۴۱.

(۳). اسراء: ۲۷، ۲۹.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۷

إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱﴾ وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۲﴾ صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند. خداوند صبر کنندگان را دوست دارد.

ولی باید توجه داشت که در برابر ظالم دست مظلوم را نبسته و او را از گرفتن حق خویش باز نداشته است، بلکه برای اینکه ریشه ظلم و فساد بریده گردد و برای اینکه قانون عدالت در روی زمین حکم فرما باشد به مظلوم نیز اجازه می‌دهد که در برابر ظالم و ستمگر مقاومت و ایستادگی نماید و عادلانه از وی انتقام بگیرد. قرآن در این مورد می‌گوید:

فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَيكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ﴿۳﴾ هر کس بر شما تعدی کند شما نیز به اندازه تعدی وی از او انتقام بگیرید. قرآن به اولیای مقتول اجازه داده است که در صورت عمدی بودن قتل، قاتل را قصاص کنند و به جای مقتول او را بکشند: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ﴿۴﴾ هر کس مظلوم کشته شود به ولیش سلطه (حق قصاص) دادیم. اما او هم نباید در قتل اسراف ورزد.

۳/ اعتدال در امور مادی و معنوی

قرآن مجید چون بر پایه اعتدال و میانه روی تشریح و قانون‌گذاری می‌کند اینست که نظام و قوانین اجتماعی این عالم را با قوانین آخرت تطبیق نموده و در میان آنها نیز هماهنگی به

(۱). زمر: ۱۰.

(۲). آل عمران: ۱۴۶.

(۳). بقره: ۱۹۴.

(۴). اسراء: ۳۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۸

وجود آورده است. از طرفی، متکفل اصلاح امور این جهان گردیده و از طرف دیگر سعادت اخروی افراد بشر را تضمین نموده است.

این قرآن همان قانون بزرگ و ناموس اکبر است که پیامبر بزرگ اسلام آنرا آورده تا بدان وسیله جهان بشریت را به سعادت و سیادت هر دو جهان برساند.

قرآن مانند تورات فعلی نیست که قانون آن اختصاص به زندگی مادی داشته و تنها مربوط باین جهان باشد و نسبت به جهان دیگر توجه نکند.

آری تورات آنچنان در چهار چوبه جهان مادی قرار گرفته است که کوچکترین توجهی به جهان آخرت ندارد، و حتی پاداش اعمال نیک را نیز ثروت و مال و منال دنیا و مسلط بودن بر مردم در این جهان می‌شناسد، نتیجه و مجازات گناهان را از دست دادن تسلط و ثروت این جهان معرفی می‌کند.

همچنین قرآن مانند انجیل فعلی نیست که در تشریح و قانونگذاری تنها به جنبه‌های اخروی پردازد و از نظام اجتماع و امور اجتماع و امور زندگی غفلت ورزد و آن را اساساً نادیده بگیرد بلکه قانون قرآن یک قانون کامل و گسترده‌ای است که هم بامور زندگی و نظامات اجتماعی این جهان نظارت دارد و هم به اصلاح شئون جهان آخرت می‌پردازد و هیچ یک از دو جنبه مادی و معنوی بشر را فروگذار نمی‌کند.

قرآن مجید در تعالیم خود گاهی انسان را به عالم آخرت سوق می‌دهد و گاهی هم به امور زندگی این جهان متوجه می‌سازد. و در مقام توجه به جهان آخرت چنین می‌گوید:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْمَوْزُ الْعَظِيمُ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١﴾

(۱). نساء ۱۳-۱۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۷۹

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿١﴾ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ﴿٢﴾ هر کسی که از خدا و پیامبرش پیروی کند، خداوند او را به بهشت‌هایی وارد می‌سازد که همواره از زیر درختانش نهرها جاری است، در آنجا همیشه خواهند بود، و اینست پیروزی. و هر کس که نسبت به خدا و پیامبرانش عصیان ورزد و از حدودش تجاوز کند او را به آتش دوزخ می‌افکند که جاودانه در آن خواهد ماند. و بر او است شکنجه دردناک و مذلت بار. هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام دهد پاداش آنرا خواهد دید و هر کس به اندازه ذره‌ای عمل بد انجام دهد کیفر آن را هم خواهد چشید.

در آنچه خداوند (از اموال دنیا) بتو داده است سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن.

قرآن در آیات زیادی مردم را به فرا گرفتن علم و دانش و پیروی از تقوا ترغیب و تشویق می‌کند، در عین حال برای آنان لذات زندگی و بهره برداری صحیح از نعمتهای پروردگار را مباح و جایز می‌داند. این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

قُلْ مِزْنُ حَرَمٍ زِينَةٌ لِلَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ﴿٣﴾ بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است.

قرآن مجید مردم را به عبادت خدا، و به تفکر در آیات و آثار تشریحی و تکوینی خداوند با تأمل در موجودات جهان هستی و در اسرار و دقایق وجود انسان بارها دعوت نموده است، ولی در عین حال تنها به این قسمت که انسان را به خدا می‌رساند و بنده را با

خدا مربوط می‌سازد

(۱). زلزله: ۷-۸.

(۲). قصص: ۷۷.

(۳). اعراف: ۳۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۰

اکتفا ننموده است، بلکه بجهت دیگری نیز که افراد بشر را با همدیگر مربوط می‌سازد و در میان آنان الفت و محبت ایجاد می‌کند توجه خاصی مبذول داشته است.

۴/ اعتدال در اقتصاد

قرآن مجید خرید و فروش و معاملات را تجویز، ربا و فزونی طلبی را تحریم نموده، آنجا که می‌گوید:

وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا «۱» خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام نموده است.

قرآن به افراد بشر دستور داده است که بر عهد و پیمان‌های خویش وفادار باشند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ «۲» ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید به عقود و پیمان‌های خویش وفا کنید.

۵/ اعتدال در انتخاب همسر

چون بقای نوع انسان متکی به امر ازدواج است قرآن مجید نیز برای تأمین همان احتیاج فطری، افراد بشر را به ازدواج امر نموده چنین می‌گوید:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. «۳»

فَمَا نَكِّحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثًا وَ رُبَاعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحٍ بَدَةً «۴» «مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران

(۱). بقره: ۲۷۵.

(۲). مائده: ۱.

(۳). نور: ۳۲.

(۴). نساء: ۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۱

را، و اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از (راه) فضل خود بی‌نیاز می‌سازد. خداوند وسعت بخش و داناست. ازدواج کنید از زنانی که بر شما حلال گردیده است، دو یا سه تا چهار زن، و اگر بترسید که نتوانید در میانشان با عدالت رفتار کنید در این صورت تنها با یک زن ازدواج نمایید.

۶/ اعتدال در معاشرت

قرآن به انسان امر می‌کند که با همسرش خوش رفتاری کند و تمام احتیاجات زندگی او را برطرف سازد، و همچنین دستور می‌دهد

که انسان با تمام مسلمانان مخصوصاً با پدر و مادر و اقوام و عیشره‌اش با نیکی و خوشی رفتار کند. بلکه از نظر قرآن نیکی و خوش رفتاری یک برنامه وسیع و همگانی است که در برابر تمام افراد بشر خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان باید رعایت گردد، قرآن در این مورد می‌گوید:

وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ﴿۱﴾ وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ﴿۲﴾ وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِالذِّقْرِ الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً ﴿۳﴾ وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿۴﴾ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵﴾

(۱). نساء: ۱۹.

(۲). بقره: ۲۲۸.

(۳). نساء: ۳۶.

(۴). قصص: ۷۷.

(۵). اعراف: ۵۶.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۲

وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱﴾ با همسرانتان به طور شایسته رفتار کنید.

به همان مقدار که زنان شما وظایفی بعهدہ دارند از حقوق هم برخوردار می‌باشند.

و خدا را پرستش کنید و چیزی را بر وی شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و همچنین به خویشاوندان، و یتیمان و مستمندان، همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همچنین واماندگان در سفر و بر کسانی که مالک آنها هستید. زیرا خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است، دوست نمی‌دارد.

نیکی کن همان طور که خدا بر تو نیکی نموده است و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش که خداوند مفسدان را دوست ندارد.

رحمت خداوند جدا به نیکوکاران نزدیک است.

و نیکی کنید زیرا خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

اینها نمونه‌هایی است از تعالیم قرآن که در تمام آنها راه اعتدال را پیش گرفته و میانه‌روی را انتخاب نموده است.

قانون نظارت عمومی در قرآن

قرآن امر به معروف و نهی از منکر را که نظارت عمومی و کنترل عمیق و گسترده و در عین حال ساده اجتماعی است، بر تمام افراد امت واجب کرده و آن را بطایفه و افراد خاصی منحصر ندانسته است.

قرآن با این ماده قانون موجبات گسترش تعالیم خویش را فراهم ساخته است و بر تعالیمش روح حیات و بقاء و استمرار دمیده است.

(۱). بقره: ۱۹۵.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۳

اسلام، افراد هر اجتماع و اعضای هر خانواده را بر یکدیگر ناظر و راهنما قرار داده و هر فردی را بر دیگری مراقب نموده است.

اسلام، در واقع به هر یک از افراد مسلمان وظیفه یک فرد پلیس را داده است که افراد دیگر را به سعادت و راه نیک راهنمایی کند و از ظلم و ستم و فساد بازشان بدارد، یعنی به طور کلی همه مسلمانان به تبلیغ و اجرای قوانین اسلام مأمور و موظف می‌باشند. خواننده عزیز! آیا می‌توان سپاهی بزرگتر و نیرومندتر و مؤثرتر از این سپاه آنهم به رایگان به وجود آورد؟ در عصر کنونی برای اجرای قوانین کشوری نیروی وسیع انتظامی مهیا می‌کنند ولی با این حال نمی‌توانند از تخلفات و قانون شکنیها جلوگیری نمایند، زیرا نیروی انتظامی هر چه وسیع و مجهز باشد باز نمی‌تواند در همه اوقات و نقاط با تمام افراد ملت همراه بوده و بر اعمال آنان نظارت کند.

اما اسلام با یک طرح و برنامه عالی و با واجب نمودن «امر به معروف و نهی از منکر» یک سپاه انتظامی و نیرومند و گسترده‌ای را به وجود آورده است که با سپاه انتظامی دیگران تفاوت بزرگ و قابل توجهی دارد که بدون بودجه و هزینه اداره می‌گردد و در همه جا و در هر مورد و برای همه نظارت می‌کند و ضامن اجرای قوانین عالی اسلام می‌باشد.

قانون برابری و ملاک برتری در قرآن

از بزرگترین و عمیق‌ترین قوانین و تعالیم قرآن قانون مساوات، برابری است که قرآن با تشریح این ماده قانون، در میان تمام مسلمانان اتحاد، یگانگی برابری و برادری برقرار می‌سازد و همه آنان را در صف واحد قرار می‌دهد و هر گونه امتیازات و اختلافات نژادی و طبقاتی را در میانشان لغو می‌سازد و تمام برتریها و فزونی طلبیها را از ریشه بر می‌کند و تنها شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۴

در این میان علم و تقوا را ملاک فضیلت و برتری می‌شمارد، آنجا که می‌گوید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ﴿۱﴾ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ گرامی‌ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.

و بگو آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه نمی‌دانند یکسان و برابرند.

رسول خدا (ص) نیز می‌فرماید: خداوند بزرگ، کسانی را که در دوران جاهلیت خوار و ذلیل بودند در سایه اسلام بزرگی و عزت بخشید، و به وسیله اسلام نخوت و تکبر دوران جاهلیت و تفاخر به اقوام و عشیره و مباحات به پدران و نیاکان و هرگونه اختلافات طبقاتی و نژادی را از بین برد. تمام مردم جهان از سپید و سیاه و از عرب و عجم همه و همه فرزندان آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده است. در روز رستاخیز محبوبترین مردم در پیشگاه خدا پرهیزگارترین آنها خواهد بود. «۳» باز می‌فرماید: «فضیلت دانشمندان نسبت به سایر مردم مانند فضیلت من است نسبت به کمترین شما». «۴» اسلام، سلمان فارسی بیگانه را به خاطر کمال ایمانش بر دیگر افراد مسلمان مقدم داشت تا جایی که او را از اعضای اهل بیت پیامبر قرار داد. «۵» در حالیکه ابو لهب عموی پیامبر را به علت کفر و بی‌دینی به عقب راند.

(۱). حجرات: ۱۳.

(۲). زمر: ۹.

(۳). ان الله عز و جل اعز بالاسلام من كان في الجاهلية ذليلا، و اذهب بالاسلام ما كان من نخوة الجاهلية، و تفاخرها بعشائرها، و باسق أنسابها، فالناس اليوم كلهم أبيضهم و أسودهم، و قرشهم و عريبههم و عجميههم من آدم. و ان آدم خلقه الله من طين، و ان أحب الناس الى الله عز و جل يوم القيامة أطوعهم له و أتقاهم.

فروع کافی: ج ۲، باب ۲۱.

(۴). فضل العالم علی سائر الناس کفضلی علی ادناکم.

جامع الصغیر ۴/ ۴۳۲.

(۵). فالاسلام قوم سلمان الفارسی لکمال ایمانه حتی جعله من اهل البیت و آخر ابی لهب عم رسول الله لکفره.

بحار الانوار: ج ۷۶ باب فضائل سلمان.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۵

تاریخ زندگانی پیامبر اسلام نشان می‌دهد که وی در هیچ مورد با نسب و نژاد خویش بر دیگران برتری نجسته و با ملاکها و امتیازات دیگری که از آنها برخوردار بوده و معمولاً مردم آن عصر و دوران به وسیله آنها فخر و مباهات می‌کردند به خود نبالیده است، بلکه مردم را تنها بسوی ایمان به خدا و روز رستاخیز دعوت نموده، به اتحاد فکری و یگانه پرستی رهنمونشان می‌سازد و از این راه توانسته بر قلوب مردم حکومت کند و ریشه‌های عمیق تکبر و افتخارهای بی‌جا را از دلشان برکند و به جای آن نهال محبت و اخوت بنشانند، تا جایی که افراد ثروتمند و خاندانهای شریف حاضر می‌گردیدند دخترانشان را به ازدواج افراد فقیر و نادار و افرادی که از خاندانهای به اصطلاح پست و عقب افتاده به شمار می‌رفتند در بیاورند و با آنان پیوند و خویشی برقرار سازند. «۱»

نتیجه

این است که قانون قرآن و تعالیم اسلام تمامی مصالح فردی و اجتماعی را در نظر گرفته است و قوانینی را تشریح و تنظیم نموده است که می‌تواند جوابگوی تمام نیازمندیهای جوامع بشری بوده و بر تمام جنبه‌های دنیوی و زندگی مادی انسانها نظارت کند و تمام جنبه‌های معنوی و اخروی را نیز تأمین نماید.

آیا با این حال در نبوت و پیامبری کسی که این همه قوانین را آورده است جای شک و تردید باقی می‌ماند؟! با توجه به این نکته که: پیامبر اسلام در میان یک مشت مردم وحشی و

(۱). زیاد بن لیبید که از ثروتمندان و بزرگان مدینه بود و بفرمان رسول خدا (ص) دخترش زلفا را به ازدواج یک مسلمان سیاه، کوتاه قد و بی چیز سودانی بنام «جویر» درآورد در صورتیکه جز قانون برابری اسلام عامل دیگری برای این ازدواج وجود نداشت. فروع کافی ۲- باب ۲۱ ان المؤمن کفوا لمؤمنه.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۶

نادان بدنی آمده، و در میان مردمی نشو و نما نموده است که کوچکترین ارتباط و آشنایی با اینگونه تعالیم عالی آسمانی نداشته‌اند و این تعالیم از افق فکر آنان برتر و از سطح تصورشان بالاتر بود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۷

۱۵ اسرار آفرینش در قرآن

اشاره

قرآن در عصر جهالت قانون توازن در قرآن قانون تلقیح در قرآن قانون زوجیت در قرآن حرکت زمین در قرآن قاره‌های ناشناخته در قرآن کرویت زمین در قرآن روایاتی مربوط به کرویت زمین نتیجه مباحث

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۸

جلوه‌های علمی قرآن در عصر جهالت

اشاره

قرآن مجید در آیات متعددی از مسائل مربوط به قوانین آفرینش و عالم طبیعت و کرات آسمانی و امثال آنها سخن گفته است. قرآن در دورانی از این حقایق و اسرار پرده برداشته است که راهی باین گونه مطالب نبود و کسی نمی‌توانست باین حقایق پی ببرد، مگر از راه وحی و اخبار غیبی.

البته در آن تاریخ از دانشمندان یونان و غیر یونان عده معدودی بودند که بر قسمتی از اسرار آفرینش دست یافته و بر پاره‌ای از این دقایق علمی آگاهی داشتند، ولی جزیره العرب از این مطالب کاملاً به دور و در آن منطقه از اینگونه اطلاعات خبری نبود. اما قسمتی از حقایق علمی که قرآن از آنها پرده برداشته و بیشتر علوم و دانشهایی که قرآن از چهارده قرن پیش برای بشر آورده است آنچنان مهم و دقیق است که آنروز، نه در یونان و نه در غیر یونان خبری از آنها نبود. بلکه پس از قرن‌ها با پیشرفت و ازدیاد علوم این دانستنیها و اسرار کشف گردید.

نکته قابل توجه اینکه: آیات علمی قرآن در عین بیان حقیقت همیشه راه حزم و احتیاط را در پیش گرفته، مطالبی را که قابل درک و فهم آن دوران بود با وضوح و صراحت بازگو نموده، ولی مطالبی که از فهم و درک مردم آن عصر به دور بوده و مناسب این بوده است که آن مطلب به جای تصریح با اجمال بیان شود به همان اجمال و اشاره قناعت کرده و شرح و بیان درک کامل آن را به مردم قرنهای بعدی که با اکتشافات و پیشرفتهای علمی و با سلاحها و ابزار ذره بینی و دور بینی مجهز می‌گردند، محول نموده است. این قسمت از آیات که از اسرار آفرینش و از حقایق علمی و دقایق جهان هستی سخن

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۸۹

می‌گوید فراوان است، اینک نمونه‌های چندی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱/ قانون توازن در قرآن

وَ أَتَيْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ «۱» ما در روی زمین از هر گیاه موزون رویانده‌ایم.

در این آیه به ترکیبات متناسب و معین نباتات که یکی از اسرار دقیق جهان آفرینش می‌باشد اشاره گردیده است. این آیه دلالت دارد بر اینکه هر گیاه و علفی که در روی زمین سبز می‌شود و هر گل و لاله‌ای که در فصل بهار شکوفا می‌گردد، دارای وزن مخصوص و ترکیب خاصی است و قانون توزین دقیق و اندازه‌گیری حساب شده در آنها حکومت دارد و از نظر علم گیاه‌شناسی نیز ثابت گردیده که هر یک از انواع نباتات از اجزاء خاصی و با میزان معینی ترکیب و تشکیل یافته است، به طوری که اگر بعضی اجزای آن کم و زیاد می‌شد از صورت آن نبات خاص خارج گردیده و نبات دیگری می‌گردید. همچنین ثابت گردیده است که نسبت بعضی از اجزاء با بعضی دیگر به قدری دقیق است که با موازین و مقیاسهایی که تا کنون در اختیار بشر قرار گرفته است، نمی‌توان تعیین و اندازه‌گیری نمود.

۲/ قانون تلقیح در قرآن

از اسرار عجیبی که وحی الهی به آن اشاره نموده، موضوع تلقیح در عالم نباتات است، که اشجار و نباتات به وسیله بادها تلقیح می‌شوند و در اثر همان تلقیح است که نباتات تولید مثل نموده و میوه‌ها و گلها از اشجار و نباتات به وجود می‌آید. قرآن کریم در این مورد می‌گوید:

(۱). حجر: ۱۹.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۰

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ ﴿۱﴾ ما بادها را برای بارور ساختن (ابرها و گیاهان) فرستادیم.

مفسران گذشته تلقیح را به اعتبار اینکه در لغت به معنای حمل نیز آمده است به همان معنی گرفته، و این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: بادها را فرستادیم تا ابرها را حمل کنند و حرکت دهند، یا بادها را فرستادیم که باران را در لابلای ابرها حمل نمایند. ولی این گفتار در معنای آیه صحیح به نظر نمی‌رسد بلکه آیه مذکور یک هدف عالی تری را تعقیب و ما را به یک حقیقت جالب علمی که افکار گذشتگان از درک آن عاجز بود رهبری می‌نماید، و آن حقیقت اینست که اشجار و نباتات نیز مانند حیوانات به تلقیح و به هم رسیدن دو ماده مخالف نیازمندند و بدون آن نتیجه و ثمره‌ای نمی‌دهند و تکثیر نوع نمی‌کنند، و بسوی ازدیاد و فزونی نمی‌روند.

این تلقیح گاهی به وسیله بادها انجام می‌پذیرد، به طوری که در زردآلو و صنوبر و انار و پرتقال و پنبه و حبوبات و امثال آنها تلقیح تنها به وسیله بادها است، آنگاه که دانه‌های داخل شکوفه‌های آنها رسیدگی‌هایی که در میان شکوفه قرار گرفته است، سر باز میکند و گردی که در میان کیسه قرار گرفته به وسیله بادها بر چهره ماده گلها افشاند می‌شود بدین گونه تلقیح صورت می‌گیرد و ماده گلها آبستن می‌شوند و برای به وجود آوردن نتایج و نباتات دیگر آمادگی پیدا می‌کنند.

۳/ قانون زوجیت در قرآن

قرآن مجید از یک حقیقت علمی دیگر چنین خبر می‌دهد که: سنت و قانون ازدواج اختصاص به حیوانات ندارد بلکه در تمام انواع نباتات نیز این قانون حکم فرماست، آنجا که می‌گوید:

(۱). حجر: ۲۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۱

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلْ فِيهَا زَوْجِينَ اثْنَيْنِ ﴿۱﴾ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ خداوند در زمین از همه میوه‌ها دو جفت آفرید.

پاک و منزّه است خداییکه همه جفتها را از گیاهان از رویدنیها از وجود انسانها و از آنچه انسانها آنها را نمی‌شناسند آفرید.

۴/ حرکت زمین در قرآن

از دیگر اسراری که قرآن کشف نموده، می‌توان موضوع حرکت زمین را نام برد. خداوند در این مورد می‌فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا ﴿۳﴾ آن چنان خدائیکه زمین را برای شما گهواره قرار داد.

ملاحظه می‌کنید که این آیه شریفه چگونه با یک اشاره جالب، به حرکت زمین دلالت می‌کند و مطلبی را که پس از چندین قرن برای بشر روشن گردیده بیان می‌نماید، و از کره زمین با لفظ «مهد» تعبیر می‌کند که برای اطفال کوچک و شیر خوار بکار می‌برند تا در اثر حرکت آرام آن، به خواب و استراحت پردازند.

کره زمین نیز برای بشر حکم گهواره را دارد که در اثر حرکت وضعی و انتقالش حالت آرام بخشی برای ساکنینش می‌بخشد و همانطوری که نتیجه تحرک گهواره، پرورش و استراحت اطفال است، نتیجه حرکت روزانه و سالانه زمین نیز پرورش انسانها و

پرورش تمام موجودات این جهان می‌باشد.

آری در این آیه شریفه به حرکت زمین یک اشاره زیبا و لطیفی گردیده است ولی این

(۱). رعد: ۳.

(۲). یس: ۳۶.

(۳). طه: ۵۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۲

مطلب با وضوح و صراحت بیان نشده است، زیرا این آیه در دورانی فرود آمده است که تمام مردم و دانشمندان آن دوران بر سکون و عدم حرکت زمین عقیده داشتند و ثابت بودن کره زمین در میان آنان یکی از مطالب ضروری و غیر قابل تردید محسوب می‌گردید. «۱»

۵/ قاره‌های ناشناخته در قرآن

یکی دیگر از اسراری که قرآن مجید چهارده قرن قبل پرده از روی آن برداشته وجود یک قاره دیگری است که قرن‌ها بعد کشف گردید، که در این باره می‌گوید:

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ «۲» او پروردگار هر دو مشرق و پروردگار هر دو مغرب است.

این آیه چندین قرن، تمام اذهان و افکار مفسرین را به خود مشغول و متوجه ساخته بود که بعضی از آنان می‌گفتند: مراد از دو مشرق و دو مغرب یکی مشرق و مغرب آفتاب و دیگری مشرق و مغرب ماه می‌باشد، و بعضی دیگر این آیه را بر دو مشرق و مغرب تابستان و زمستان حمل می‌نمودند.

ولی ظاهراً این آیه به وجود یک قاره دیگر اشاره می‌کند که در سطح دیگر کره زمین قرار گرفته است، و لازمه غروب آفتاب از قاره ما طلوع و تابیدن آن، بر همان قاره دیگر است.

دلیل این مطلب آیه دیگر قرآن مجید است که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْفَلَاقَةَ بَيْنَ مَدْيَنَ وَبَيْنَ أَرْضِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِيثٌ مُذْمُوذٌ «۳» (ای کاش میان من و تو فاصله دو مشرق بود پس چه بد همنشینی بودی)

(۱). ده قرن پس از هجرت پیامبر (ص) یک دانشمند هیوی بنام (گالیه) جرئت بهم رسانید و توانست برای کره زمین دو حرکت: وضعی و انتقالی ثابت کند و آنرا اعلان نماید ولی دیری نپایید که مورد اهانت و شکنجه قرار گرفت تا آنجا که بقتل وی تصمیم گرفته شد و با آن مقام لمی که داشت به زندان محکوم گردید.

این بود که دانشمندان اروپا مجبور شدند کشفیات علمی و مفید خود را که با خرافات گذشته و قدیمی سازش نداشت کتمان نمایند.

(۲). الرحمن: ۱۷.

(۳). زخرف: ۳۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۳

از این آیه استفاده می‌شود که فاصله بین دو مشرق دورترین فاصله و مسافتی می‌باشد که برای بشر محسوس است. بنابراین، ممکن نیست که منظور از دو مشرق در آیه قبلی مشرق آفتاب و مغرب ماه و یا مشرق تابستان و زمستان بوده باشد، زیرا مسافت در میان

اینها دورترین مسافت محسوس نیست. بناچار باید منظور از مسافت طولانی دو مشرق همان مسافت بین مشرق و مغرب باشد، زیرا مغرب قاره ما نسبت بطرف دیگر زمین مشرق نامیده می‌شود. در این صورت معنای آیه صحیح بوده و از وجود یک قاره دیگر که قرن‌ها بعد از نزول قرآن کشف گردیده است خبر می‌دهد.

بنابراین، آیاتی که در آنها لفظ مشرق و مغرب به طور مفرد ذکر شده منظور نوع مشرق و مغرب است، مانند آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»، و در آیاتی که کلمه مشرق و مغرب به صورت تشبیه (مشرقین) آمده است اشاره به وجود قاره دیگری می‌باشد که در آن طرف کره زمین قرار گرفته است، و آیاتی که در آنها لفظ مشرق و مغرب به طور جمع (مشارق، مغارب) آمده است منظور مشرقها و مغربهای تمام شهرها و نقاط کره زمین می‌باشد که در اثر اختلاف افقها تولید می‌گردد.

۶/ کرویت زمین در قرآن

باز یکی از اسراری که قرآن مجید از روی آن پرده برداشته است کرویت بودن زمین می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ﴿١﴾ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿٢﴾ فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿٣﴾

(۱). اعراف: ۱۳۷.

(۲). صافات: ۵.

(۳). معارج: ۴۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۴

و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم. او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، می‌باشد و همچنین پروردگار مشرقها. سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما توانائیم.

این سلسله آیات در عین اینکه بر متعدد بودن محل طلوع و تابش آفتاب و محل غروب آن دلالت می‌کند و بر کرویت بودن زمین نیز اشاره دارد. زیرا اگر زمین کرویت باشد طلوع کردن و تابیدن آفتاب بر هر جزئی از اجزای کره زمین مستلزم این خواهد بود که از جزء دیگر آن غروب بکند و در این صورت تعدد مشرقها و مغربها بدون هیچگونه تکلف و زحمت، روشن و واضح می‌گردد ولی در غیر کرویت بودن زمین تعدد مشرقها و مغربها که از آیه استفاده می‌گردد قابل درک و مفهوم نمی‌باشد.

اما قرطبی و برخی از مفسران، مشارق و مغارب را به مشرقها و مغربهای آفتاب که به اختلاف روزهای سال تغییر می‌کند، تفسیر کرده و تعدد مشارق و مغارب را بدینگونه حل نموده‌اند.

ولی این تفسیر، خلاف ظاهر آیه بوده و قابل قبول نمی‌باشد. زیرا که آفتاب در روزهای سال، مشارق و مغارب خاص و معینی ندارد تا مورد سوگند قرار گیرد. اینست که باید منظور از مشارق و مغارب، مشرقها و مغربهایی باشد که در اثر حرکت و کرویت زمین و اختلاف افقها، در نقاط مختلف زمین به وجود می‌آید.

روایاتی مربوط به کرویت زمین

بنابر آنچه گفته شد، این گروه از آیات قرآن مجید قهرا به کرویت زمین دلالت خواهد داشت. چنانکه این مطلب از احادیث و خطبه‌ها و همچنین از دعاهایی که از پیشوایان دینی ما نقل گردیده است به روشنی استفاده می‌گردد که نظر شما را به نمونه‌هایی

چند در این زمینه

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۵

معطوف می‌داریم:

۱ از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: در یکی از سفرها مردی با من هم‌سفر گردید، او همیشه نماز مغرب را پس از تاریکی شب و نماز صبح را قبل از طلوع صبح در تاریکی آخر شب می‌خواند، ولی من بر خلاف او رفتار می‌کردم و نماز مغرب را در موقع غروب و نماز صبح را موقع فجر بجا می‌آوردم. او بمن گفت: تو نیز به مانند من رفتار کن. زیرا آفتاب پیش از آنکه از افق ما سرزند بر دیگران طلوع کرده است و آنگاه که از ما غروب می‌کند هنوز در پاره‌ای از افقها ناپدید نگردیده است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: من به وی گفتم که در طلوع و غروب آفتاب، هر قوم و ملتی باید از افق خود پیروی کند و طبق آن، وظایف و مراسم مذهبی خویش را انجام دهد نه طبق افق دیگران. «۱»

در این روایت، آن مرد به اختلاف و تعدد مشرقها و مغربها که از کرویت زمین به وجود می‌آید اشاره می‌کند، و امام صادق (ع) نیز در این باره گفتار وی را تصدیق می‌نماید، سپس حکم مسئله را بیان نموده و او را به اشتباهش متوجه می‌سازد.

۲ باز امام صادق (ع) فرموده است که: تو باید در غروب و طلوع آفتاب از افق خود پیروی کنی.

۳ از امام سجاد (ع) نقل گردیده است که در نیایش صبحگاهی و شامگاهی خویش به پیشگاه پروردگار چنین عرضه می‌داشت: «خداوند برای هر یک از روز و شب حد و اندازه‌ای معین نموده است و هر یک از آنها را در دیگری وارد می‌کند، در همان حال که دیگری را نیز در آن وارد نموده است» «۲» امام سجاد (ع) با این بیان جالب می‌خواهد کرویت زمین را که موجب تداخل روز بر شب و شب بر روز می‌گردد روشن کند، ولی چون این مطلب از فهم و درک مردم آن روز به دور بود و

(۱). وسائل الشیعه ۱/ ۲۳۷، باب ۱۱۶.

(۲). صحیفه سجادیه، دعای ششم.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۶

برای آنان قابل فهم و درک نبود آن حضرت که دارای مقام امامت و به اسلوبها و قوانین مختلف بیان، آشنایی داشت این حقیقت را با یک اشاره لطیف و با یک روش بلیغ و شیوا بیان فرموده است که کوچکترین اشکالی در افکار مردم آن عصر تولید نگردد.

ممکن است چنین تصور شود که منظور امام (ع) از تداخل شب و روز کوتاه و بلند شدن آنهاست نه کرویت زمین. ولی این تصور درست نیست به دلیل اینکه: امام (ع) اگر در این مقام بود که کوتاه شدن شبها و بلند شدن روزها و یا عکس آن را که همه مردم درک می‌کنند بیان کند، به همان جمله اولی اکتفا می‌فرمود که: «هر یک از شب و روز را در دیگر داخل می‌کند» و دیگر احتیاجی نبود که جمله دیگری نیز بیاورد و بگوید: «در همان حال که دیگری را نیز در آن وارد نموده است» چون این جمله به ظاهر تکرار معنای جمله اولی است. بنابراین، لابد باید گفت منظور امام از جمله دوم (که به صورت جمله حالیه آمده است) این باشد که وارد ساختن مثلا شب در روز درست در همان موقع است که روز در شب وارد گردیده است.

بنابراین، از همان جمله‌ای که در مقام دعا و نیایش از امام (ع) صادر گردیده است، کروی بودن زمین استفاده می‌گردد. زیرا اگر زمین کروی باشد در یک نیمکره آن شب و در نیمکره دیگر روز خواهد بود.

نتیجه مباحث

این بود قسمتی از وجوه و جوانب مختلف اعجاز قرآن، و ما، در اینجا به همین اندازه اکتفا می‌کنیم. ولی این اندازه مختصر می‌تواند

دلیل بر وحی بودن قرآن باشد، و ثابت کند که قرآن از طرف پروردگار بوده، و آوردن چنین کتابی از قدرت بشر خارج است. در وحی و آسمانی بودن قرآن همین بس که شاگردی مانند علی بن ابیطالب (ع) را تربیت نموده و تحویل اجتماع داده است که دانشمندان بزرگ دنیا درک اسرار و رموز کلمات آن بزرگوار را مایه افتخار و مباهات می‌دانند و محققان و متفکران جهان از دریای علمش سیراب می‌گردند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۷

آن حضرت در خطبه‌های خود به هر موضوعی که می‌پردازد و گفتار خویش را به هر جهت و ناحیه‌ای که متوجه می‌سازد برای هیچکس جای حرف و گفتاری باقی نمی‌گذارد.

اگر کسی وارد سیره و تاریخ زندگی امیر مؤمنان (ع) نگردد خیال می‌کند که آن حضرت تمام عمر خویش را در تحقیق همان موضوع به پایان رسانیده و تنها در آن رشته خاص مهارت و تخصص داشته است، ولی جای تردید نیست که علوم و معارف امیر مؤمنان (ع) با منبع وحی ارتباط داشته و از همان اتخاذ و اقتباس گردیده است، زیرا اگر کسی با تاریخ جزیره العرب و مخصوصا با تاریخ حجاز قبل از اسلام آشنا باشد نمی‌تواند باور کند که علوم و رموزی که در خطبه‌های نهج البلاغه بکار رفته است از غیر منبع وحی بدست آمده و از سرچشمه دیگری بجز سرچشمه غیبی آب خورده باشد. چه نیکو سخنی است آنچه درباره نهج البلاغه و سخن امیر مؤمنان (ع) گفته شده است که:

«پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است».

این است که ما می‌گوییم: تصدیق نمودن امیر مؤمنان (ع) معجزه بودن قرآن را با آن مقام ارجمندی که خودش در بلاغت و معارف و علوم دارد دلیل و گواه بر اینست که قرآن جز وحی الهی و گفتار خدا چیز دیگری نیست. زیرا:

اولاً: تصدیق نمودن قرآن از سوی علی (ع) در اثر جهل و بی‌اطلاعی نمی‌تواند باشد، چون آن حضرت خلاق فصاحت و بلاغت است، منبع و سرچشمه تمام علوم اسلامی است، عالی‌ترین نسخه و نمونه‌ای است در علوم و معارف، شخصیت فوق العاده‌ای است که دوست و دشمن بر نبوغ عالی و مقام شامخ وی اعتراف دارد.

و ثانیاً: این تصدیق همانطور که در اثر بی‌اطلاعی نبوده است یک تصدیق ظاهری و متکی بر اغراض مادی هم نمی‌تواند باشد، زیرا که علی (ع) نمونه تقوی و پرهیزگاری است، او مردی است که از دنیا و از زر و زیورش چشم پوشید، و آنگاه که با وی شرط نمودند که با روش ابو بکر رفتار کند زعامت و ریاست مسلمانان را زیر پا نهاد و زیر بار چنین شرطی نرفت. او همان کسی است که با معاویه ظاهر سازی نمود و حکومت ظالمانه او را به نفع حکومت

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۸

خویش امضا نکرد، چه اینکه از عواقب خطرناک این کار با اطلاع بود.

با سوابق درخشانی که علی (ع) از آن برخوردار است، به خوبی روشن می‌گردد که شهادت وی بر اعجاز قرآن یک شهادت حقیقی است که از ایمان کامل و عقیده راسخ او سرچشمه می‌گیرد. این همان حقیقت انکار ناپذیری است که جز آن نمی‌تواند باشد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۹۹

۶ اشکالات و پاسخها

اشاره

انگیزه اشکالات بیان برخی اشکالات ۱- اشکال ادبی ۲- آیا اعجاز قرآن برای عموم قابل فهم است؟

۳- آیا قرآن قابل معارضه است؟

۴- تضاد قرآن با دیگر کتب آسمانی ۵- تناقض در قرآن ۶- علل عدم معارضه با قرآن ۷- عدم ترتیب و فصل بندی در قرآن ۸- معارضه با قرآن

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۰

اشکال تراشیا و انگیزه‌های آن

اشاره

قرآن تمام بشر را به مبارزه فرا خوانده و از آنان خواسته است که به مانند یک سوره از سوره‌های آن را بیاورند. ولی کسی قدرت معارضه و مبارزه با قرآن را نداشته و در مقابل پیشنهاد قرآن، زانوی عجز بر زمین زده است. چون این غلبه و پیروزی بر دشمنان و مخالفان قرآن بس گران و غیر قابل تحمل بود تصمیم گرفتند که در مبارزه با قرآن راه ایراد و اشکال تراشی را پیش گیرند، و از این راه قرآن را در افکار و انظار دیگران کوچک جلوه دهند. اینک ما همان اشکالها را در اینجا می‌آوریم، تا از یک طرف پایه معلومات و طرز تفکر این افراد روشن گردد و از طرف دیگر معلوم شود که هوا و هوس، تعصب خشک و بی‌جهت چگونه زمام اختیار آنان را به دست گرفته، به هر سو که می‌خواهد سوقشان می‌دهد و در قعر هلاکت و بدبختی می‌نشانند.

اشکال ۱:

اشاره

می‌گویند: در قرآن جملاتی بکار رفته است که با اسلوب فصاحت و بلاغت و با قواعد عربی سازش ندارد و چنین کتابی نمی‌تواند معجزه باشد.

پاسخ:

این گفتار از دو جهت باطل و نادرست است، زیرا:
اولاً: قرآن در میان بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین عربها نازل گردیده، و آنان را به معارضه شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۱
فرا خوانده که اگر بتوانند حتی یک سوره مانند قرآن را بیاورند، در این مسابقه فائق خواهند بود ولی بلافاصله این نکته را تذکر داده که معارضه با قرآن از قدرت بشر خارج است گر چه همه آنان پشتیبان همدیگر باشند.
پس اگر در قرآن کوچکترین مخالفت با قواعد عربی دیده می‌شد، همان افراد بلیغ که بر اسلوب لغت عرب و مزایای آن بیشتر از دیگران واقف و با اطلاع بودند روی همان نقطه کوچک انگشت اشکال و ایراد می‌نهادند و آن را علیه قرآن دلیل می‌گرفتند و در میدان مبارزه با قرآن پیروز می‌گردیدند و خود را از مبارزه با زبان و شمشیر راحت می‌نمودند.
در صورتیکه از چنین جریان و حادثه‌ای هیچ اثری در تاریخ و در میان دوست و دشمن دیده نمی‌شود.
و ثانیاً: در زمانی که قرآن نازل گردید از این قواعد عربی خبری نبود بلکه بعداً در اثر کاوش و بررسی در کلمات بلیغان عرب و از

جستجو و دقت در ترکیباتی که آنان در گفتارشان بکار برده بودند این قواعد جمع آوری گردید و به صورت یک علم خاصی درآمد.

بر فرض اینکه قرآن وحی خدایی هم نباشد- چنانکه طرف گفتگوی ما می‌پندارد- مسلماً کمتر از کلام افراد بلیغ دیگر نیست، و بلکه قرآن در کمال فصاحت و بلاغت بوده و یکی از مصادر و مآخذ مهم قواعد عربی می‌باشد.

بنابراین اگر یک قاعده عربی که پس از نزول قرآن بدست آمده است با قرآن تطبیق نکند، نقض و ایراد بر آن قاعده متوجه خواهد بود نه بر قرآن.

علاوه بر این، این ایراد در صورتی متوجه قرآن می‌گردد که جمله مخالف با قواعد عربی در قرآن از نظر طرز قرائت، مورد اتفاق تمام قاریان بوده باشد. ولی در صورت اختلاف قرائتها اگر اعتراضی بر یکی از این قرائتها وارد آید، تنها دلیل بر بطلان همان قرائت خواهد بود، بدون اینکه ایرادی بر عظمت قرآن و مقام شامخ آن داشته باشد. زیرا ثابت خواهیم کرد که هر یک از این قرائتهای معروف نوعی اجتهاد است که از ناحیه قاریان قرآن به عمل آمده و از خود رسول اکرم (ص) به طور متواتر و به صورت قطعی نقل نگردیده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۲

اشکال ۲:

اشاره

باز می‌گویند: اصولاً سخن هر چه هم شیوا و شیرین و فوق العاده باشد نمی‌تواند معجزه حساب شود گرچه بشر از آوردن مثل آن عاجز گردد، زیرا شناختن بلاغت کلام به یک عده معینی اختصاص دارد و برای همه امکان پذیر نیست. در صورتیکه معجزه باید برای عموم قابل فهم بوده باشد و همه افراد بتوانند اعجاز آن را درک و صاحب معجزه را تصدیق نمایند.

پاسخ:

در پاسخ آنان می‌گوئیم: این ایراد نیز مانند ایراد قبلی بسیار سست و بی‌اساس است زیرا یکی دیگر از شرایط معجزه این نیست که تمام افراد بشر بتوانند معجزه بودن آن را درک کنند، و اگر بنا باشد ما چنین شرطی را بپذیریم هیچ یک از معجزه‌ها نمی‌تواند معجزه محسوب گردد، زیرا هر یک از معجزات را که در نظر بگیریم از یک جهت یا از جهات متعدد برای همه افراد قابل درک نیست.

بنابراین معجزه عملی است که گروهی آن را می‌بینند و اعجاز آن را درک می‌کنند و برای بقیه افراد نیز با نقل پیاپی و متواتر ثابت و روشن می‌گردد. ولی همانطور که در صفحات پیش گفتیم قرآن در میان معجزه‌های پیامبران از امتیاز دیگر برخوردار است، زیرا نقلهای متواتر ممکن است در اثر مرور زمان قطع گردد اما قرآن یک معجزه باقی و همیشگی است که با بقای ملت و زبان عرب و با بقای هر فرد عرب و یا غیر عربی که با خصوصیات این زبان آشنایی دارد باقی و زنده خواهد بود، و معجزه بودن آن درک می‌شود.

اشکال ۳:

اشاره

باز می‌گویند کسی که به لغت عرب آشنا باشد می‌تواند کلمه‌هایی به مانند یکایک کلمات قرآن را بیاورد، و کسی که بتواند یکایک کلمات را بگوید برای وی سهل است که آن کلمه‌ها را پهلوی هم بچیند و از آنها جمله‌هایی به مانند جمله‌های قرآن بسازد و از آن جمله‌ها نیز کتابی شناخت قرآن(نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۳ به مانند قرآن تنظیم نماید.

پاسخ:

این ایراد قابل این نیست که در اطرافش بحث گردد، زیرا کسی که می‌تواند یک کلمه از کلمات قرآن را بگوید و یا یک جمله از جملات قرآن را بیاورد مستلزم آن نیست که بتواند مثل قرآن یا سوره‌ای از سوره‌های آن را نیز بیاورد زیرا قدرت و توانایی بر مواد و الفاظ هیچگاه مستلزم توانایی بر ترکیب نخواهد بود. چگونه می‌توان ادعا نمود که تمام افراد بشر می‌توانند کاخهای مجللی را بسازند، به دلیل اینکه همه آنان توانایی آن را دارند که آجری را در ساختمانی کار بگذارند!!؟

اشکال ۴:

اشاره

می‌گویند: اگر معجزه بودن قرآن را بپذیریم باز هم نمی‌تواند دلیل بر راستگو بودن آورنده آن باشد، زیرا قصه‌ها و داستانهایی که در قرآن آمده است با قصه‌های کتب عهدین (تورات و انجیل) مخالفت و منافات دارد، در صورتیکه تورات و انجیل از طرف خدا فرود آمده و مسلماً کتاب آسمانی می‌باشد.

پاسخ:

در پاسخ این ایراد می‌گوییم: قرآن از همین راه که با داستانهای خرافی تورات و انجیل فعلی مخالف بوده و آنها را مردود می‌داند، وحی بودن خود را بیشتر روشن می‌سازد و هر نوع شک و تردید را از دلها می‌زداید. زیرا این قرآن مجید است که از هر نوع خرافات و پندارهای باطل به دور بوده، نسبتها و مطالبی را که نسبت آنها به ساحت قدس خدای بزرگ و پیامبران صحیح نیست، مردود می‌شمارد.

شناخت قرآن(نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۴

بنابراین، مخالف بودن قرآن با کتب عهدین در این موارد خود دلیل دیگری است بر وحی بودن آن. ما، در صفحات گذشته به این قسمت اشاره نمودیم و قسمتی از خرافاتی را که در کتب عهدین موجود است تذکر دادیم و ثابت نمودیم که تورات و انجیل فعلی غیر از آن تورات و انجیلی می‌باشد که از طرف خداوند بر حضرت موسی و عیسی فرود آمده است.

اشکال ۵:

اشاره

باز می‌گویند که: در قرآن مطالب ضد و نقیض وجود دارد. و ما، در دو مورد از قرآن به این تناقض پی برده‌ایم که وحی الهی و کتاب آسمانی بودن قرآن را به خطر می‌اندازد:

قرآن در یک مورد نشانه و علامت استجاب دعای حضرت زکریا را سه روز سخن نگفتن بیان نموده و گفته است: قَالَ آتَيْكَ أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلاَّ رَمَزًا (۱) گفت نشانه استجاب دعای تو این است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت.

ولی در مورد دیگر همان نشانه و علامت را سه شب تعیین نموده، و به نقض گفته اول می‌گوید: قَالَ آتَيْكَ أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۲) نشانه (استجاب دعای) تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت.

این دو آیه چنانکه می‌بینید مناقض هم بوده و نشانه استجاب دعا در یکی از آن دو آیه سخن نگفتن در روز و دیگری سخن نگفتن در شب معین شده است.

(۱). آل عمران: ۴۱.

(۲). مریم: ۱۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۵

پاسخ:

پاسخ اشکال این است که:

۱ «یوم» در لغت عرب گاهی به روز و به فاصله طلوع و غروب آفتاب گفته می‌شود، و «لیل» هم به معنای شب و مقابل روز استعمال می‌گردد، چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ (۱) (خداوند) آن تند باد بنیان کن را هفت شب و هشت روز بر آنان مسلط ساخت. در این آیه «یوم» و «لیل» مقابل هم بکار رفته‌اند.

گاهی هم «یوم» در مجموع روز و شب بکار برده می‌شود، مانند:

تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ (۲) در خانه‌هایتان سه روز (سه شبانه روز) بهره‌مند شوید.

چنانچه لفظ «لیل» گاهی اطلاق می‌شود بر ساعتهایی که خورشید در افق پنهان است، مانند آیه‌های:

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۳) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ (۴) سوگند به شب به هنگامی که می‌پوشاند.

بر آنان باد را هفت شب و هشت روز پی‌درپی مسلط گردانید.

و گاهی لفظ «لیل» بر شب با روز آن اطلاق می‌شود مانند:

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً (۵) بیاد آور موقعی را که به موسی چهل شب (شب و روز متوالی) وعده دادیم.

(۱). حاقه: ۷.

(۲). هود: ۶۵.

(۳). لیل: ۱.

(۴). حاقه: ۷.

(۵). بقره: ۵۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۶

ملاحظه می‌کنید که در آیه اول (یوم) به معنای مجموع روز و شب، و در آیه دوم هم (لیل) به معنای یک شبانه روز کامل استعمال گردیده است.

استعمال لفظ «یوم» و «لیل» به معنای تمام شبانه روز در قرآن و زبان عرب فراوان وجود دارد.

با این توضیح معلوم می‌گردد که نشانه استجاب دعای زکریا که در آیه اول سه روز و در آیه دوم سه شب معین گردیده است. هر دو بیک معنی بوده و منظور از آن مجموع شب روز متوالی می‌باشد. بنابراین میان این دو آیه نه تنها تناقضی وجود ندارد بلکه هر دو به یک معنی بوده و یکدیگر را تفسیر و تصدیق می‌نمایند.

تناقض در این دو آیه بر این مبتنی است که «یوم» تنها به معنای روز و «لیل» به معنای تنها شب استعمال گردد، ولی وقتی که این دو کلمه معنای دیگری هم داشته باشند و به معنای مجموع روز و شب نیز استعمال گردند، تناقضی در میان آن دو آیه متصور نخواهد بود.

این حقیقتی است روشن و غیر قابل انکار، ولی برخی از مردم این حقیقت را انکار می‌کنند تا به خیال خویش، از عظمت قرآن بکاهند.

۲ می‌گویند: دومین موردی که در میان آیات قرآن تناقض احساس می‌شود این است که قرآن گاهی افعال بندگان را به خود آنان نسبت می‌دهد و در اختیار خودشان می‌داند و می‌گوید:

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ «۱» هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد.

و گاهی هم اختیار همه کارها را به دست خدا می‌سپارد، و حتی اعمال بندگان را نیز به او مستند می‌سازد و می‌گوید:

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ «۲»

(۱). کهف: ۲۹.

(۲). انسان: ۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۷

شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد.

به طور کلی برخی از آیات قرآن بندگان خدا را در اعمالشان صاحب اختیار معرفی نموده، و بعضی نیز اختیار را از آنان سلب و همه کارها را به خدا مستند می‌سازد. در میان این دو گروه از آیات قرآن، تناقض و اختلاف روشن و غیر قابل تأویلی وجود دارد.

مسئله جبر و تفویض

در پاسخ آنان می‌گوییم: قرآن مجید که گاهی اعمال بندگان را به خود آنان و گاهی به خداوند مستند می‌سازد، هر دو در جای خود درست و صحیح می‌باشد و هیچ گونه تناقض و اختلافی در این گفتار و نسبت نیست. زیرا:

اولاً: هر کس با فطرت و وجدان خویش این حقیقت را درک می‌کند که به انجام دادن یک سلسله از کارها قدرت و توانایی دارد و می‌تواند آن کارها را به طور آزاد انجام دهد و یا ترک نماید. و این مطلبی است که وجدان و فطرت گواه آن است و کسی

نمی‌تواند کوچکترین شک و تردیدی در این باره به خود راه دهد.

به همین دلیل است که تمام خردمندان جهان بدکاران را توبیخ و سرزنش می‌نمایند و نیکو کاران را قابل تحسین و در خور ستایش می‌دانند، و این خود دلیل بر این است که انسان در کارهای خود، مختار و آزاد است و در انجام دادن اعمالش اجبار و الزامی در کار نیست.

باز هر شخص عاقلی این را درک می‌کند که حرکت وی در حال راه رفتن عادی، با حرکتش در حال سقوط از جای بلند، فرق دارد. و از این فرق و امتیاز تشخیص می‌دهد که وی در حرکت اولی مختار و آزاد بوده و در حرکت دومی بی‌اراده و مجبور می‌باشد.

باز هر شخص عاقل، با فطرت خویش درک می‌کند که او گرچه در پاره‌ای از اعمالش آزاد است و می‌تواند که آنها را با اراده خویش انجام دهد و یا ترک نماید، ولی بیشتر مقدمات این اعمال اختیاری، از دایره اختیار او خارج است.

مثلاً: از جمله مقدمات اعمال انسان، وجود خود انسان، حیات و درک او و تمایل وی

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۸

نسبت به آن عمل و مناسب بودن آن عمل با یکی از خواسته‌های درونی وی، و بالاخره قدرت و توانایی وی به انجام آن عمل است. پر واضح است که همه این مقدمات از دایره اختیار انسان خارج و به وجود آورنده اینها همان قدرت است که خود انسان را به وجود آورده است.

بنابراین اصل اعمال انسان را می‌توان هم به خود انسان نسبت داد که به اختیار و اراده خویش آنها را انجام داده، و هم به خدا نسبت داد که مقدمات همه این اعمال در اختیار وی بوده و از جانب او می‌باشد.

و ثانیاً: در فلسفه ثابت گردیده است که خالق و به وجود آورنده همه این موجودات و پدیده‌ها پس از ایجاد آنها خود را از کار بر کنار و منعزل نساخته و دست از تدبیر در مخلوقات خویش نکشیده است، و بقاء و استمرار موجودات جهان به مانند اصل خلقت به قدرت و اراده او بستگی دارد، و هیچ یک از آنها حتی برای یک لحظه هم نمی‌توانند بدون مشیت او پا بر جا بمانند.

ارتباط تشکیلات آفرینش با خالق آن، مانند ارتباط یک ساختمان و بنای آن نیست که ساختمان تنها در اصل پیدایش، محتاج به وجود بنا و کارگر می‌باشد و پس از به وجود آمدن مستغنی می‌شود و می‌تواند بر بقای خویش ادامه دهد، گرچه سازنده آن نیز از بین برود. و یا مانند یک نویسنده نیست که در اصل نوشتن وجود او لازم باشد، ولی پس از آن و در مرحله بقا و استمرار، خط و نوشته وی به وجود او هیچ نیازی نداشته باشد.

بلکه ارتباط جهان و جهان آفرین فی المثل - که خداوند مافوق همه این مثلها است - مانند ارتباط روشنایی با نیروی برق است که روشنایی در صورتی به وجود می‌آید که نیروی برق به وسیله سیم به لامپ برسد و لامپ در روشنایی خود هر لحظه محتاج این قوه و نیرو می‌باشد، و اگر یک لحظه ارتباط لامپ با مرکز نیرو قطع شود لامپ خاموش شده، تاریکی حکم فرما می‌گردد.

تمام موجودات عالم نیز در به وجود آمدن و در بقا و استمرار خویش محتاج مبدأ اعلی

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۰۹

بوده، و هر آن به کمک و توجه آن مبدأ، محتاج می‌باشند، به رحمت وسیع او که همه موجودات را احاطه نموده ارتباط و اتصال دارند، که اگر این ارتباط و اتصال یک لحظه قطع گردد وجود تمام اشیاء مبدل به عدم شده و چراغ هستی خاموش خواهد گردید.

بنابراین، افعال بندگان در میان دو حالت جبر و اختیار قرار گرفته است و انسان از دو جهت بهره برمی‌گیرد. زیرا بشر در بکار بردن نیرو و قدرت خویش برای انجام کاری و یا ترک آن گرچه مختار و آزاد است و از آزادی خود بهره می‌گیرد ولی از طرف دیگر این نیرو و قدرت و سایر مقدماتی که در انجام دادن هر کاری لازم است از خود او نیست، بلکه از طرف پروردگار افاضه می‌شود و

در اختیار بندگان قرار می‌گیرد. و همانطور که بشر در پیدایش این امور به خداوند نیازمند است در بقاء و ادامه آنها نیز هر لحظه و آنی به توجه و عنایت پروردگار نیازمند می‌باشد.

پس هر کاری که بشر انجام می‌دهد از یک جهت مستند به خود وی و از جهت دیگر مستند به خداوند بزرگ است. آیات قرآن مجید نیز ناظر به همین معنا است و می‌خواهد این حقیقت را بفهماند که قدرت و اختیار انسان در افعال و اعمالش مانع از نفوذ قدرت و سلطنت پروردگار نیست. زیرا او نیز در افعال و اعمال بشر نظر و عنایتی دارد.

این همان مسئله «امر بین الامرین» است که شیعه به آن معتقد است و پیشوایانشان نیز به این موضوع اهمیت داده و با پیش کشیدن آن، دو نظریه «جبر» و «تفویض» را باطل نموده‌اند. این است که ما هم به این موضوع اهمیت بیشتری داده و با آوردن یک مثال ساده آن را برای خوانندگان عزیز توضیح می‌دهیم.

یک مثال روشن و عینی

اشاره

شما یک نفر را فرض کنید که دستش معلول و ناقص باشد، به طوری که نمی‌تواند دست خویش را حرکت دهد، ولی دکتر معالج او توانسته است به وسیله یک دستگاه برقی در دست

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۰

وی ایجاد حرکت ارادی کند که هر وقت دکتر سیم آن دستگاه را به دست او متصل می‌سازد مریض و توانایی آن را دارد که با اراده خویش دستش را حرکت دهد. ولی اگر دکتر ارتباط آن دستگاه و دست مریض را قطع کند به همان حالت اولی برمی‌گردد و دیگر قدرت حرکت ندارد.

حالا- اگر برای تجربه و آزمایش، دکتر در میان دستگاه و دست آن مریض ارتباط برقرار نمود و مریض هم با مباشرت و اراده خود شروع به حرکت دادن دست خویش کرد بدون اینکه دکتر معالج در این حرکت کوچکترین اثری داشته باشد، کاری که مریض انجام می‌دهد همان نیرو بخشیدن و کمک نمودن به وسیله دستگاه است.

حرکت دادن این شخص به دست خویش از مصادیق «امر بین الامرین» است چون این حرکت مستقلاً به خود شخص مریض مستند نیست زیرا محتاج و متوقف بر اتصال نیروی برق است و این اتصال و ایجاد نیرو هم در اختیار دکتر معالج می‌باشد و از طرف دیگر این حرکت مستقلاً به دکتر هم نمی‌تواند مستند باشد، زیرا دکتر تنها نیرو به وجود آورده ولی حرکت به اراده خود مریض به وجود آمده است و مریض می‌توانست که با اراده خویش به دستش حرکت ندهد. و در این صورت فاعل و به وجود آورنده حرکت، در عین اینکه حرکت را به اختیار خویش انجام می‌دهد و جبری در کار نیست تمام اختیارات این کار به وی تفویض نگردیده، بلکه از جای دیگر کمک و مدد می‌گیرد.

این است معنای آنچه شیعه به آن معتقد است که (نه جبر است نه تفویض بلکه امریست در میان این دو). «۱» تمام اعمال و افعالی که از انسان سر می‌زند بدان منوال است که از یک طرف با خواست و اراده انسان انجام می‌گیرد. و از طرف دیگر انسان هم نمی‌تواند چیزی را اراده کند و انجام دهد مگر آنچه را که خداوند خواسته باشد و مقدمات و شرایط آن را فراهم نماید.

تمام آیاتی که در این زمینه وارد شده است همان هدف و همان معنا را تعقیب میکنند: از یک طرف با اثبات اختیار برای انسان، جبری را که بیشتر اهل تسنن بر آن قائلند باطل می‌سازد، و از طرف دیگر با استناد نمودن و نسبت دادن افعال بندگان به پروردگار، تفویضی را

(۱). لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۱

که بعضی از سنی‌ها قایل می‌باشند رد می‌نماید.

مفسران و دانشمندان علم تفسیر در تفسیر این آیات مشروحا بحث نموده و بطلان نظریه جبر و تفویض را روشن ساخته‌اند.

در میان جبر و تفویض راه متوسطی است که اهل بیت پیامبر (ع) - اهل بیتهی که خداوند از تمام بدهیا پاکشان نموده است - این راه را به ما نشان داده‌اند. اینک در اینجا چند نمونه از راهنماییهای آنان را در این زمینه می‌آوریم:

۱ مردی از امام صادق (ع) سؤال نمود که: آیا خداوند انسان را بر اعمال زشت وامی‌دارد؟

- نه - تمام کارها را به بندگان خویش تفویض و واگذار نموده است؟

- نه - پس واقعیت جریان چگونه است؟

امام: از طرف خداوند لطف و عنایتی بر بندگان می‌رسد و راهی در میان جبر و تفویض پیموده می‌شود. (۱)

۲ در روایت دیگر از امام صادق (ع) آمده است: نه جبر است و نه تفویض بلکه مرحله‌ایست در میان این دو. (۲)

در کتابهای حدیث شیعه، از این سنخ روایات، به حد وافر وجود دارد.

نتیجه:

از همه آنچه در مورد مسئله جبر و اختیار آوردیم چنین استفاده شد که: گر چه آیات قرآن در این مورد دو گروه می‌باشد که از یک گروه به ظاهر جبر و از ظاهر گروه دیگر اختیار استفاده می‌شود ولی کوچکترین اختلاف و تناقضی در میان این دو گروه وجود ندارد بلکه هر دو یک

(۱). کافی، کتاب توحید، باب جبر و تفویض و امر بین الامرین.

(۲). همان مدرک.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۲

هدف و یک معنا را تعقیب نموده هر گروهی مبین و مفسر گروه دیگر است که با استناد افعال و اعمال انسان گاهی به خود وی و گاهی به خداوند، همان راه متوسط بین جبر و اختیار را برای ما نشان می‌دهد که در احادیث اهل بیت مشاهده نمودیم.

اشکال ۶:

اشاره

می‌گویند: اعراب که با قرآن به مقام معارضه نیامدند و مانند آن را نیاوردند بدین جهت نبود که از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان باشند، بلکه عدم معارضه عرب با قرآن علل و موانع گوناگون دیگری داشت.

از جمله اینکه مسلمانان در عصر پیامبر و دوران خلفا از قدرت و نیروی عظیمی برخوردار بودند، ترس از همین نیرو و قدرت مسلمانان بود که اعراب بت پرست را از معارضه با قرآن و از هر گونه عکس العملی در برابر آن بازشان می‌داشت.

آنها می‌دانستند که اگر به مقام معارضه با قرآن بیایند و بخواهند مانند قرآن را بیاورند از طرف مسلمانان خطرهای جبران ناپذیری

متوجه جان و مال آنان خواهد گردید.

اما موقعی که دوران نفوذ و قدرت خلفای چهارگانه سپری گردید و کار بدست خلفای اموی افتاد از یک طرف خلافت آنان اصلاً بر محور دعوت اسلامی نبود تا دیگران برای مبارزه با اسلام تحریک شوند و از طرف دیگر اذهان مردم با حلاوت و شیرینی الفاظ قرآن و با استحکام و متانت معانی آن مأنوس گردید و زیباییهای لفظی و معنوی قرآن در دلهای مردم رسوخ و ارتکاز پیدا نموده و برای خود جای عمیقی باز کرد، این بود که مردم از مقاومت در برابر قرآن منصرف گردیده و به مقام معارضه و مقابله با آن نیامدند.

پاسخ:

این اشکال از چند جهت سست و مردود می‌باشد:

۱ پیامبر (ص) مردم را هنگامی به مبارزه قرآن دعوت نمود که در مکه بوده و هنوز از

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۳

شوکت و عظمت اسلام خبری نبود و اسلام قدرت و نیرویی نداشت، ولی دشمنان قرآن، از نفوذ و قدرت کامل برخوردار بودند.

با این حال حتی یک نفر از فصیحان عرب نتوانست قدم به میدان مبارزه و معارضه با قرآن بگذارد.

۲ خوف و ترسی که معترض در گفتارش به آن اشاره نموده است هیچ‌گاه مانع از این نبود که شخص کافر و غیر معتقد به قرآن کفر و عداوت خویش را در برابر اسلام و قرآن اظهار نماید و عقیده و اندیشه خود را برملا سازد.

زیرا اهل کتاب در میان مسلمانان در جزیره العرب و نقاط دیگر از آسایش و امن و آزادی کامل برخوردار بودند، و از این جهات فرقی با مسلمانان نداشتند مخصوصاً در دوران خلافت امیر مؤمنان (ع) که بر عدل و داد استوار بوده و دوست و دشمن بر عدالت و فضل و علمش اعتراف داشتند.

آری، در این دورانها که آزادی کامل حکومت می‌نمود و کوچکترین ترس و بیمی وجود نداشت اگر کسی می‌توانست که به مانند قرآن را بیاورد مسلماً به مقام معارضه با قرآن می‌آمد، و محصول افکار خویش را در این مورد ارائه می‌داد.

۱۳ اگر فرض کنیم ترس برای مخالفین اسلام وجود داشت، این ترس می‌توانست مانع از اظهار معارضه و بر ملا ساختن مبارزه باشد.

ولی باید دید چه مانعی در کار بود که اهل کتاب را حتی از معارضه و مبارزه مخفی و سری نیز مانع گردید و نتوانستند در میان خانه و یا در مجامع و محافل اختصاصی خویش هم، به مقام مبارزه برآیند که اگر چنین معارضه سری، عملی می‌گردید خود اهل کتاب آن را حفظ نموده و بعد از برطرف شدن موانع و دوران ترس، اظهار می‌نمودند، به طوری که داستانهای خرافی کتب عهدین و سایر مطالب مذهبی خویش را حفظ نموده و منتشر ساخته‌اند. ولی از چنین معارضه و مبارزه سری نیز کوچکترین اثری و خبری نیست.

۴ انسان طبیعتاً طوری می‌باشد که تکرار برای وی ملالت آمیز و خسته کننده است. اگر

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۴

سخنی را- گرچه در سطح بسیار عالی از بلاغت هم باشد- مکرر بشنود آن سخن حلاوت خویش را از دست می‌دهد و تدریجاً در نظر وی به صورت یک سخن عادی و معمولی درآمده، بلکه کسالت آور و خسته کننده خواهد بود.

از اینجا می‌بینیم که: اگر انسان یک قصیده خیلی شیوا و شیرین را مکرر بشنود برای وی ملال آور خواهد بود، و گاهی تکرار زیاد موجب انزجار و اشمئزاز می‌باشد. اگر قصیده دیگری برای وی خوانده شود در نظرش جالبتر و شیرینتر از قصیده اولی جلوه‌گر می‌گردد، ولی آن هم بعد از تکرار، حالت قصیده اول را به خود می‌گیرد و آن‌گاه فرق واقعی در میان آن قصیده روشن می‌شود.

اتفاقاً این حس تنوع طلبی و نوگرایی انسان، اختصاص به سخن ندارد بلکه در همه لذایذ:

در خوردنیها، پوشیدنیها، شنیدنیها و در تمام موارد جریان و سریان دارد.

اگر قرآن معجزه نبود همان حس تنوع طلبی در او نیز حکومت می نمود و با مرور زمان و تکرار زیاد حلاوت و شیرینی خود را از دست می داد و ملال آور می گردید و در شنوندگان حالت انزجار و اشمئزاز ایجاد می کرد.

این خود می توانست بهترین و آسانترین وسیله برای معارضه با قرآن باشد ولی ما می بینیم قرآن مجید هر چه بیشتر تکرار می شود به حسن و طراوتش می افزاید و هر چه بیشتر تلاوت می گردد روح انسان را به عوالم بالاتری اوج می دهد و ایمان و یقین وی را بیش از پیش محکم و استوار می سازد.

این امتیاز و مزیت که - بر عکس تمام گفتارهای عادی و معمولی - قرآن از آن برخوردار است نه تنها به اعجاز قرآن لطمه نمی زند، بلکه یکی دیگر از مؤیدات و نشانه‌های اعجاز قرآن می باشد.

۱۵ اگر گفتار معترض را که «مرور زمان و تکرار، افکار را با قرآن آشنا ساخته و از معارضه با قرآن، باز داشته است» بپذیریم، این مطلب را تنها درباره مسلمانان می توان گفت که قرآن را تصدیق می نمودند، و هر چه هم تکرار می شد باز با اشتیاق فراوان گوش به آن فرا

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۵

می دادند.

اما عربهای فصیح غیر مسلمان که تکرار و انس با قرآن برای آنان مفهومی نداشت، چرا از مقابله با قرآن منصرف گردیدند و به مقام معارضه با آن برنیامدند.

اشکال ۷:

اشاره

باز می گویند: قرآن یک اسلوب و روش خاصی دارد که با روش معروف در میان فصحا، بلغا و سخن سرایان ماهر، تباین و تضاد دارد، زیرا قرآن موضوعات متعددی را با یکدیگر عجین نموده و از هر دری سخن به میان آورده است. در جایی که صحبت از تاریخ می کند به موضوع وعد و وعید منتقل می شود، یا پای سخنان و مثلهای حکمت آمیز و مانند آن را به میان می کشد. اگر قرآن دارای ابواب و فصول منظم و مرتبی می بود و در هر فصلی آیات مربوطه را جمع آوری می کرد، فایده اش بیشتر و بهره برداری از آن، آسانتر و بهتر می گردید.

پاسخ:

قرآن کتاب هدایت است، و برای سوق دادن بشر بسوی سعادت دنیا و آخرت نازل گردیده.

یک کتاب فقهی، تاریخی و اخلاقی و مانند آن نیست تا برای هر موضوعی باب مستقلی ترتیب بدهد و مطالب را کلاسه نماید.

جای تردید نیست که اسلوب موجود در قرآن بهتر می تواند مقصود و هدف هدایتی و اثر گذاری آن را تأمین نماید و نتیجه بخش گردد، زیرا اگر کسی تنها بعضی از سوره‌های قرآن را بخواند می تواند در مدت کم و بدون زحمت و مشقت به مقاصد زیاد قرآن پی ببرد و با هدفهای آن آشنا گردد. در ضمن یک سوره، می تواند به مبدأ و معاد متوجه گردد، و از تاریخ گذشتگان اطلاع داده و از سرگذشت آنها عبرت بگیرد. و از طرف دیگر، از اخلاق نیکو و تعالیم و برنامه‌های عالی سخن گوید و سپس قسمتی از احکام و

دستورات قرآن را درباره عبادات و معاملات بیان کند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۶

آری، همه این مطالب مختلف را می‌توان از یک سوره به دست آورد. ولی در عین حال لطمه‌ای بر نظم کلام وارد نیامده و در تمام مراحل، تناسب در گفتار و اقتضای حال رعایت گردیده و حق بیان ادا شده است.

اگر قرآن به صورت ابواب منظم بود این همه فواید به دست نمی‌آمد و این چنین نتیجه بخش نمی‌گردید و خواننده قرآن در صورتی می‌توانست با اهداف و مقاصد عالی آن آشنا گردد که تمام قرآن را بخواند و ممکن بود که مانعی پیش آید و به خواندن تمام قرآن موفق نگردد و به نتیجه کمتری دست یابد.

به راستی این روش یکی از مزایا و محسنات اسلوب قرآن است که بر قرآن زیبایی و طراوت خاصی بخشیده است. زیرا قرآن در عین پراکنده‌گویی و بیان مطالب مختلف، باز از کمال ارتباط و انسجام برخوردار بوده، و جملات آن به مانند درهای گرانمایی که با تناسب خاصی به رشته درآمده است در کنار هم چیده شده و با نظم اعجاب‌انگیزی به هم متصل و مرتبط می‌باشد.

اما چه باید کرد که دشمنی و عداوت با اسلام کار خود را کرده و چشم این ایراد کننده را کور و گوشش را کر ساخته، زیباییها را در نظری به صورت زشت و کمالات را به صورت عیب و نقص جلوه‌گر نموده است.

علاوه بر همه اینها، اگر قرآن تبویب و فصل بندی می‌گردید یک اشکال دیگر نیز به وجود می‌آمد و آن اینکه: بعضی از داستانهای قرآن روی علل و تناسبات خاصی تکرار شده و در موارد متعددی نقل گردیده است. اگر همه آن مکررات در عبارتهای مختلف در یک فصل جمع آوری می‌شد هدف، مزایا و تناسبات خاصی که در تکرار این داستانها بود، منتفی می‌گردید و تکرار آن بی‌فایده می‌بود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۷

اشکال ۸:

اشاره

آخرین اشکال در اعجاز قرآن این است که:

یک نویسنده مسیحی، کتابی در معارضه با قرآن بنام «حسن الأیجاز» نگاشته و به سال ۱۹۱۲ میلادی در چاپخانه انگلیسی آمریکایی بولاق مصر نیز به چاپ رسیده است «۱» و در این کتاب چنین می‌نویسد:

می‌توان با قرآن معارضه نمود و کتابی مانند آن نوشت سپس نویسنده برای اثبات گفتارش جملاتی را که از خود قرآن اقتباس نموده و بعضی الفاظش را تغییر داده و به وسیله همین جملات اقتباس شده از قرآن با قرآن به معارضه پرداخته، بدین گونه حدود و ارزش معلوماتش را ظاهر ساخته و مقدار اطلاعات خویش را نسبت به فنون فصاحت و بلاغت روشن کرده است.

پاسخ:

ما عبارات همان نویسنده مسیحی را که در مقام معارضه با قرآن برآمده است، در اینجا می‌آوریم. سپس نقاط ضعف آنها را برای خواننده ارجمند روشن می‌سازیم، چنانکه در کتاب «نفحات الاعجاز» «۲» به این قسمت مفصلاً پرداخته‌ایم.

معارضه با سوره فاتحه

این مرد خیالباف در مقام معارضه با سوره فاتحه چنین می‌گوید:
الحمد للرحمن، رب الأکوان، الملک الدیان، لک العبادۃ و بک المستعان، إهدنا

(۱). این جریان دلیل روشن بر وحشت استعمارگران از قرآن و نشانه نفوذ و فعالیت آشکار و نهان آنان در ممالک اسلامی است که باید مسلمانان به این مسائل و جریانات توجه کامل داشته باشند.

(۲). این کتاب که به قلم آیت الله العظمی خویی (ره) در رد کتاب «حسن الایجاز» نوشته شده در چاپخانه علوی نجف اشرف چاپ گردیده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۸

صراط الایمان. «۱»

او خیال کرده است که این جملات تمام نکات و معنی سوره حمد را در بردارد و از آن سوره، کوتاوتر هم می‌باشد. ما به نویسنده‌ای که در سخن شناسی و نکته سنجی تا این حد منحط و کوتاه فکر باشد چه بگوییم؟! بهتر این بود که وی قبلاً گفتار خویش را به دانشمندان مسیحی که با اسلوب کلام عرب و فن بلاغت آشنایی دارند، نشان می‌داد و خود را بدینگونه رسوا و مفتضح نمی‌ساخت.

راستی او تا اینجا هم تشخیص نداده است که اگر یک نفر شاعر و یا نویسنده بخواهد با گفتاری در مقام معارضه بیاید باید در مقابل آن، کلامی بیآورد که با داشتن استقلال در الفاظ و ترکیب و اسلوب مخصوص به خود، حداقل در یک جهت و در یک هدف با آن متحد و یکسان باشد.

معنای معارضه این نیست که شخصی در مقام معارضه با یک کلام فصیح از اسلوب و ترکیب آن، تقلید کند و تنها بعضی از الفاظ و کلمات آن را تغییر دهد و کلام دیگری از آن بسازد و نام این عمل را معارضه بگذارد.

اگر معنای معارضه این باشد می‌توان با هر کلامی معارضه نمود، و این آسانترین راهی بود برای اعرابی که با پیامبر (ص) معاصر بودند. ولی چون آنها با اسلوب معارضه آشنا بودند و رموز بلاغت قرآن را درک می‌کردند این بود که زیر بار معارضه با قرآن نرفتند و بر عجز و ناتوانی خویش اعتراف نمودند. عده‌ای ایمان آوردند و عده دیگر آن را به سحر و جادو نسبت داده و گفتند:

(۱). سپاس خدای بخشایشگر را، پروردگار هستی‌ها، پادشاهی که پاداش دهنده است پرستش فقط برای تو و استعانت تنها از تو است، ما را به راه ایمان هدایت فرما.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۱۹

«إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ». «۱»

گذشته از این، چگونه می‌توان این جملات را که آثار تکلف و تصنع در آنها نمایان است با سوره فاتحه مقایسه نمود؟! آیا بی‌اطلاعی این نویسنده بر فنون بلاغت برایش کافی نبود که عیوب خود را به وسیله این ادعا بیشتر ظاهر سازد و در معرض تماشای همگان قرار دهد؟! اینک ما این سخن سخیف را با سخن خدا مقایسه می‌کنیم تا گوینده‌اش رسوا گردد:

۱ چگونه می‌توان گفت که جمله «الحمد للرحمان» با جمله «الحمد لله» از نظر معنی و مفهوم یکسان است، در صورتیکه کلمه «الله» اسم ذات مقدسی است که جامع تمام صفات کمال باشد و تنها یکی از آن صفات «رحمت» است. بنابراین، انگیزه سپاس در جمله «الحمد لله» دارا بودن خدا است بر تمام صفات کمال ولی در جمله «الحمد للرحمان» انگیزه سپاس تنها رحمت خداوند بوده و از صفات دیگر ذکری به میان نیامده است.

۲ جمله «رب الا-کوان» به جای «رب العالمین الرحمان الرحیم» بسیار ناقص و نامتناسب بوده معنا و هدف هر دو آیه را از بین برده است. زیرا از این دو آیه چنین استفاده می‌گردد، که جهان یکی نیست و بلکه متعدد می‌باشد و خداوند مالک و مربی همه آنهاست، و رحمت وی نیز به طور استمرار و همیشگی و بدون انقطاع شامل تمام این جهانها و عوالم می‌گردد. چگونه می‌توان این معانی را از «رب الا-کوان» بدست آورد؟ در صورتیکه «کون» به معنای حدوث، وقوع، برگشتن و کفالت می‌باشد.

علاوه بر این، اضافه کردن کلمه «رب» که به معنای مالک و مربی است به «اکوان» که معنای مصدری دارد و به معنی «بودن» می‌باشد، از نظر ادبی صحیح نیست. بلی می‌توان

(۱). این قرآن چیزی نیست مگر سحری که تعلیم داده شده است (مدثر: ۲۴).

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۰

کلمه «خالق» را به این کلمه اضافه نمود و «خالق الاکوان» گفت، ولی از کلمه «اکوان» نه تعدد عوالم استفاده می‌گردد و نه شمول و استمرار رحمت خداوند بر این عوالم.

۳ تغییر دادن آیه «مالک یوم الدین» به جمله «الملک الدیان» نمی‌تواند معنای آیه را متضمن شود و هدف آیه را ایفا کند. زیرا آیه مذکور: «حاکم و صاحب روز جزا است» ولی جمله مذکور به معنای «پادشاه جزا دهنده» می‌باشد، و در این معنی بر وجود یک جهان دیگر که جزای اعمال در آنجا داده می‌شود کوچکترین دلالت و اشاره‌ای نیست ولی آیه شریفه علاوه بر اهدافی که دارد متضمن این معنا نیز می‌باشد.

و باز جمله مذکور این مطلب را نمی‌رساند که «مالک» آن روز خداوند است و کسی دیگر کوچکترین اختیاری ندارد، و تمام مردم در آن روز تحت فرمان و حکومت خدای بزرگ و واحد اداره می‌گردند و امر وی به تمام افراد نافذ خواهد بود، بعضی از افراد به سوی بهشت و بعضی دیگر به سوی دوزخ خواهند رفت.

آری جمله «الملک الدیان» هیچ یک از این معانی را که جمله «مالک یوم الدین» متضمن است در بر ندارد، تنها چیزی که می‌توان از این جمله استفاده نمود این است که خداوند ملک و سلطانی است که بر اعمال انسان پاداش می‌دهد. و این مطلب فرق فراوان و فاصله زیاد با مفهوم آیه شریفه دارد.

۴ و اما آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: تنها تو را می‌پرستیم و از تو استعانت می‌جوییم.

این نویسنده از این آیه چنین فهمیده است که عبادت به ناچار باید تنها برای خدا باشد و استعانت نیز باید از خداوند بشود لذا این آیه را به جمله «لک العبادۃ و بک المستعان»: (عبادت برای تو و استعانت از تو است).

تبدیل نموده است تا آن معنا را برساند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۱

ولی او نتوانسته است درک کند که این آیه علاوه بر آن حقیقت می‌خواهد به افراد با ایمان تلقین نماید که توحید در عبادت را آشکار سازند و حاجت و نیاز خویش را بر کمک و اعانت پروردگار در هر مورد، حتی عبادت وی، اظهار نمایند.

این آیه می‌خواهد بنده مؤمن، بر این حقیقت اعتراف کند که او و تمام افراد مؤمن جز خداوند کسی را ستایش نمی‌کنند. و از کسی به جز پروردگار استعانت نمی‌جویند، و تنها او را ستایش می‌کنند و از وی استعانت می‌جویند.

این معنی چگونه از گفتار این نویسنده، به دست می‌آید و چگونه می‌تواند جمله «لک العبادۃ و بک المستعان» این نکات را در بر بگیرد؟! ۵ و اما گفتار خداوند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» مقصود از این آیه این است که بنده، در مقام عبادت، از پروردگارش

درخواست کند که او را به نزدیکترین راهی که به مقصد می‌رساند هدایت کند، و او را به سوی اعمال نیک و اوصاف و عقاید صحیح رهبری نماید. و در این آیه تنها هدایت به راه ایمان خواسته نشده، ولی جمله «اهدنا الصراط الایمان» در این معانی کافی نمی‌باشد.

علاوه بر آن، معنای این جمله از این نظر نیز نارسا است که در این جمله تنها درخواست هدایت و رهبری به راه ایمان گردیده، و اما اینکه راه ایمان راه مستقیمی است که سالک آن گمراه نمی‌گردد اشاره‌ای نشده است.

این نویسنده با این جملات نارسا و دست و پا شکسته و تقلیدی، خود را از بقیه سوره مستغنی دانسته، خیال نموده است که حاجتی به بقیه سوره نبوده است این خود می‌تواند بهترین دلیل و گواه گویا بر این باشد که وی مفهوم سوره را نفهمیده و هدف آن را درک ننموده است.

زیرا بقیه سوره- یعنی جمله: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۲

و لَّا الضَّالِّينَ» دلالت می‌کند بر اینکه یک راه مستقیمی وجود دارد و کسانی که مورد انعام و بخشش خداوندی قرار گرفته‌اند همان راه را پیموده‌اند این راه همان راه پیامبران، درستکاران، شهدا و مردان نیک می‌باشد.

و باز این جملات دلالت دارند که راههای غیر مستقیم و کج و معوجی هم هست، و آنان که مورد غضب خداوندی می‌باشند آن راهها را در پیش گرفته‌اند. راه کسانی که در برابر حق عناد و لجابت ورزیده آن را انکار می‌کنند، به علت جهل و نادانی از راه هدایت به دور افتاده و در وادی گمراهی قدم بر می‌دارند. آنان راه هدایت و حقیقت را جستجو و تفحص نکرده، راه پدرانشان را انتخاب نموده‌اند و از نیاکانشان تقلید و تبعیت کرده‌اند. راهی را رفته‌اند که آن راه از طرف خداوند برای آنان تعیین نگردیده است. آری کسی که این آیه را بخواند و در آن دقت و تدبر کند همه این مطالب را متذکر می‌شود و فکرش به این نکات عالی و رموز اخلاقی منتقل می‌گردد، که باید به مقربان و اولیای خدا تأسی نمود و در اعمال و اخلاق و عقاید از آنان پیروی کرد و از راه این افراد متمرد و سرکش که خداوند در برابر اعمالشان بر آنان غضب نموده است کناره گرفت.

خواننده عزیز، آیا می‌توان از این مطالب عالی و حقایق زنده اخلاقی و انسانی که در لابلای این جملات نهفته است چشم پوشید و همانطور که این نویسنده خیالباغ پنداشته است آنها را بی‌اهمیت تلقی نمود؟!

معارضه با سوره کوثر

همین نویسنده در معارضه با سوره کوثر چنین گفته است:

«انا اعطيناك الجواهر فصل لربك و جاهر، و لا تعتمد قول ساحر» «۱»

(۱). ما به تو جواهر دادیم تو نیز با صدای بلند نماز بخوان و به گفتار ساحر و جادوگر اعتماد مکن.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۳

این معارضه از چند جهت باطل و مورد اشکال می‌باشد:

۱ خوانندگان عزیز توجه دارند که این نویسنده بی‌انصاف! در این معارضه از نظم و ترکیب قرآن تقلید کرده و تنها الفاظ آن را تغییر داده و چنین وانمود می‌کند که با قرآن معارضه کرده است.

۲ باز توجه دارند که این عمل نیز از خود وی نیست، بلکه از (مسيلمه کذاب) سرقت نموده و بنام خود قالب زده است. مسيلمه در مقام معارضه با این سوره چنین گفته است:

«انا اعطیناک الجواهر، فصل لربک و هاجر، و ان مبغضک رجل کافر» (۱) ۳ و از اینها شگفت‌انگیزتر اینکه: وی چنین پنداشته است که اگر دو کلام در سجع و قافیه مشابه هم باشند در فصاحت و بلاغت نیز یکسان و برابر خواهند بود. در صورتیکه چنین نیست، بلکه اولین شرط فصاحت این است که در میان جملات یک گفتار، ارتباط و تناسب وجود داشته باشد، که گفتار این نویسنده فاقد آن است.

زیرا اعطا کردن جواهر مستلزم این نخواهد بود که نماز خوانده شود آن هم با صدای بلند، چون خداوند به بندگانش نعمتهای فراوانی عنایت فرموده است که از نعمت مال و ثروت بسی اشرف و مهمتر می‌باشد، مانند نعمت حیات نعمت عقل، ایمان و امثال آن. پس چرا و چگونه این آقا، تنها ثروت را موجب نماز خواندن می‌داند؟

آری کسی که به وسیله مال و ثروت استعمار گردیده است که وظیفه بیشتری را ایفا کند قبله و معبود وی، هدف و آرمان او همان ثروت می‌باشد که چهار نعل بسوی آن می‌تازد، و یگانه هدفش همان زخارف دنیوی است، که برای بدست آوردن آن کوشش نموده و بر تمام هدفهای دیگر مقدم می‌دارد، و «از کوزه همان برون تراود که در او است».

۴ جا دارد از این نویسنده سؤال شود منظور او از کلمه «جواهر» که با الف و لام تعریف

(۱). ما به تو جمعیتها دادیم تو نیز نماز بخوان و هجرت کن و دشمن تو مرد کافر است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۴

آورده است چیست؟

اگر منظور وی جواهر معینی باشد در این جملات هیچ قرینه‌ای بر آن مقصود نیست که «الف و لام» اشاره به آن باشد و اگر «الف و لام» برای کلیت و استغراق بوده، و منظور گوینده تمام جواهرات موجود در دنیا باشد این هم یک دروغ آشکاری است، زیرا تمام جواهرات موجود در دنیا به یک نفر داده نشده است.

۵ باز جای این سؤال باقی است که در میان دو جمله اول و جمله «و لا-تعتمد قول ساحر» چه ارتباط و تناسبی هست؟ و منظور از ساحر کیست؟ و به کدام گفتار وی نباید اعتماد نمود؟

اگر منظورش ساحر معینی و قسمت خاصی از گفتار وی باشد، لازم بود قرینه‌ای ذکر کند تا این شخص معین و گفتار خاص وی معلوم گردد، ولی در این جمله چنین قرینه‌ای وجود ندارد.

و اگر منظور وی هر گونه گفتار است که از هر ساحری باشد- چنانکه لفظ قول و ساحر هر دو نکره و در سیاق نهی می‌باشند و عمومیت را می‌رسانند- در این صورت معنای این جمله چنین خواهد بود: بر هیچ سخنی از هیچ ساحری اعتماد مکن. لیکن این معنی نیز درست نیست، زیرا ما عقلاً دلیلی بر این نداریم که بر هیچ گفته ساحر گرچه در کارهای معمولی و متعارف وی باشد نباید اعتماد نمود.

و اگر منظور وی از آن جمله این باشد که به گفته‌های ساحران و جادوگرانه ساحر نباید اعتماد نمود، باز هم نادرست است، زیرا ساحر از نظر اینکه ساحر است قول و گفتاری ندارد و سحرش را با کلام و سخن انجام نمی‌دهد، بلکه سحر و افسانه وی در میان مردم با حیلها و اعمال مخصوص او است نه با گفتارش.

۶ سوره کوثر درباره کسی نازل گردیده است که پیامبر (ص) را استهزاء می‌نمود و می‌گفت او ابتر و بی‌فرزند است، به زودی خواهد مرد و نام وی و آینی که آورده است از بین

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۵

خواهد رفت، چنانکه قرآن می‌گوید:

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۱) بلکه آنها می‌گویند او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم. در برابر این گفتار برای دل‌داری پیامبر، خداوند سوره کوثر را نازل نمود و فرمود: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» ما خیر کثیر و فراوانی را به تو بخشیده‌ایم.

آری، از تمام جهات خیر کثیر بر پیغمبر عطا گردیده است: اما در دنیا که به شرافت رسالت و نبوت و هدایت مردم و زعامت مسلمانان رسید، و از کثرت یاران و پشتیبانان و پیروزی بر دشمنان برخوردار گردید، و همچنین نسل او به وسیله دخترش فاطمه علیها السلام زیاد شد که تا دنیا باقی است نامش زنده خواهد ماند. و در آخرت نیز بر شفاعت کبری و مقام محمود و بر بهشت برین و بر حوض کوثری که تنها او و دوستانش از آن سیراب می‌گردند و بر نعمتهای زیاد دیگری نایل آمده است.

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ»: پس به عنوان شکر گذاری در برابر این همه نعمتها برای پروردگارت نماز بخوان و نحر کن. منظور از نحر قربانی شتر در منی و یا قربانی در عید اضحی است، و یا منظور، بردن دستها است تا برابر گلو در موقع تکبیر گرفتن و یا به معنای رو کردن به قبله است با تمام اعضا و معتدل بودن در حال قیام است.

تمام این معانی که برای کلمه «نحر» گفته شده است در این مقام مناسب است، زیرا هر یک از این معانی را که در نظر بگیریم یک نوع شکر گزاری در برابر آن نعمتهای بی‌حدی است که خداوند به پیامبرش ارزانی داشته و عنایت فرموده است. پس از دستور سپاسگزاری در مقابل نعمتهای فراوان، خداوند این آیه را فرستاد «إِنَّ

(۱). طور: ۳۰. شناخت قرآن (نجمی و هریسی) ۱۲۶ معارضه با سوره کوثر ص: ۱۲۲

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۶

شَانِكْ هُوَ الْأَبْتَرُ» یعنی دشمن و استهزا کننده تو ابر و بی‌نسل خواهد بود نه تو و از وی هیچ اسم و رسمی باقی نخواهد ماند نه از تو!! سرنوشت این استهزاء کنندگان همان گردید که قرآن خیر داده بود، یعنی هیچ اسم و رسمی و نام نیکی از آنها باقی نماند، و در آخرت نیز در عذاب الیم و ذلت ابدی گرفتار خواهند گردید.

این بود خلاصه معنا و هدف این سوره مبارکه.

آیا می‌توان این سوره را با این سطح عالی و بلاغت کامل با آن جملات منحنی و بی‌ربط این نویسنده، مقایسه نمود؟! جملاتی که گوینده آنها خودش را به زحمت انداخته، و از ترکیب و اسلوب قرآن تقلید نموده، و قسمتی از الفاظش را نیز از مسیلمه کذاب گرفته، بر اساس عناد و یا نادانی، آنها را به هم بافته است تا بدان وسیله با بلاغت و اعجاز قرآن معارضه و مبارزه کند و از عظمت آن بکاهد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۷

۷ معجزات از نظر قرآن

اشاره

بررسی آیات نفی معجزه نخستین آیه نفی اعجاز دومین آیه نفی اعجاز سومین آیه نفی اعجاز شأن نزول آیات نفی اعجاز نبوت محمد (ص) در تورات و انجیل خلاصه مطالب

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۸

بررسی آیات نفی معجزه

اشاره

هر شخص مطلع و محقق به خوبی می‌داند که قرآن، بزرگترین معجزه پیامبر اسلام، بلکه از تمام معجزاتی که تا کنون تمام پیامبران آورده‌اند مهمتر می‌باشد.

و ما در بحثهای گذشته به قسمتی از جهات و جنبه‌های اعجاز قرآن پرداختیم و علت تفوق و برتری قرآن را بر تمام معجزات دیگر توضیح دادیم و در اینجا نیز می‌گوییم:

معجزه پیامبر (ص) منحصر به قرآن مجید نیست، بلکه رسول خدا در تمام معجزاتی که پیامبران داشته‌اند با آنان شریک بوده، و آنچه را که انبیای گذشته آورده‌اند او نیز آورده است.

ولی آوردن قرآن مجید اختصاص به آن حضرت دارد، و امتیازی است که سایر انبیاء از آن برخوردار نمی‌باشند.

یک پندار غلط

همانطور که پیامبران دروغین اعجاز را از پیامبران نفی نموده‌اند، بعضی افراد بی‌دانش و عوام فریب نیز می‌نویسند که از بعضی آیات قرآن چنین برمی‌آید که پیامبر اسلام جز قرآن معجزه دیگری نداشته است، و طبق این آیات، تنها معجزه پیامبر اسلام و تنها گواه و دلیل بر نبوت وی قرآن بوده است و بس.

ما در اینجا آیاتی را که این افراد بدان استناد کرده‌اند، می‌آوریم، و استدلال آنان را ذکر نموده، آنگاه به پاسخ آن خواهیم پرداخت:

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۲۹

نخستین آیه نفی اعجاز**اشاره**

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا «۱» «هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه‌جویان) را بفرستیم جز اینکه پیشینیان (که همین درخواستها را داشتند و با ایشان هماهنگ بودند) آن را تکذیب کردند (از جمله) ما به قوم ثمود ناقه دادیم (معجزه‌ای) که روشنگر بود اما بر آن ستم کردند (و ناقه را کشتند) ما معجزات را برای بیم دادن (و اتمام حجت) می‌فرستیم».

آنها می‌گویند: از این آیه چنین استفاده می‌گردد که پیامبر اسلام جز قرآن معجزه دیگری نداشته است، و علت اینکه خداوند معجزات دیگری به وی نداد، این است که امتهای گذشته معجزاتی را که به آنان فرستاده می‌شد، تکذیب می‌نمودند و زیر بار آنها نمی‌رفتند.

پاسخ:

این آیه صدور معجزه را از رسول خدا (ص) به طور کلی نفی نمی‌کند، و نمی‌خواهد بگوید که: هیچ معجزه‌ای بدست وی ظاهر نگردیده، بلکه مفهوم آیه شریفه این است که پیامبر به پیشنهادات مشرکان درباره معجزات جواب مثبت نداد و طبق دلخواه آنان، معجزه نیاورد.

به عبارت دیگر: این آیه تنها آن گروه از معجزات را انکار می‌کند که مشرکان، به هوای نفس و دلخواه خویش معجزه‌ای را از رسول خدا درخواست می‌نمودند و از این درخواست جز ایذا و مسخره هدفی نداشتند. این آیه تنها وقوع این گروه از معجزات را انکار می‌کند، نه همه معجزات را.

و اینک دلایل این گفتار:

۱ واژه «آیات» جمع «آیه» به معنای علامت می‌باشد که در آیه مورد بحث با «الف و

(۱). اسراء: ۵۹.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۰

لام» آمده است، در این «الف و لام» به طور کلی سه احتمال وجود دارد:

الف و لام در کلمه «الایات» یا «جنسی» است، در اینصورت معنای آیه چنین خواهد بود که خداوند هیچ دلیلی که می‌تواند راستگویی پیامبر (ص) را ثابت کند به پیامبر نداده است.

بنابراین احتمال فرستادن پیامبر بیهوده و بی‌فایده خواهد بود چون پیامبری که گواه و دلیل بر ادعای خویش ندارد عقلاً قابل تصدیق نمی‌باشد.

و یا «الف و لام جمعی» است که در این صورت وقوع تمام آیات و معجزاتی که می‌تواند گواه بر نبوت باشد انکار گردیده است. ولی این احتمال هم مانند احتمال قبلی و به همان دلیل، باطل و نادرست می‌باشد.

پس به ناچار باید احتمال سوم را پذیرفت و گفت که: «الف و لام» در کلمه الایات «عهدی» بوده، و منظور از آیات که قرآن وقوع آنها را انکار می‌کند آیات مخصوص و معینی بوده است که از طرف مشرکین برای ایذای پیامبر و روی هوا و هوس درخواست می‌گردید.

۲ اگر تکذیب و انکار مشرکین از آوردن تمام معجزات مانع می‌گردید در اینصورت قرآن مجید هم که یکی از مهمترین معجزات پیامبر اسلام می‌باشد نازل نمی‌شد، زیرا در صورت اطلاق و کلیت جایی برای این استثنا باقی نمی‌ماند. بنابراین، منظور از معجزات ممنوعه، گروهی از معجزات است نه همه معجزات.

۳ در آیه مذکور، عدم وقوع معجزه بر تکذیب ملل گذشته مستند و معلق گردیده است.

و این نیز در صورتی درست خواهد بود که برای وقوع معجزه شرایط مقتضی باشد و چیزی از آن مانع نگردد. در غیر اینصورت استناد و تعلق، معنی نخواهد داشت، زیرا درست نیست که مثلاً با نبودن آتش، نسوختن هیزمی را به تر بودن آن مستند سازیم. و آنچه که وقوع معجزه را اقتضا می‌کند بیش از دو چیز نخواهد بود: حکمت خدا، درخواست مردم.

اگر حکمت خدا در موردی مقتضی باشد که برای هدایت مردم در دست پیامبرش معجزه‌ای ظاهر نماید، در این صورت تکذیب ملل گذشته نمی‌تواند مانع از آن گردد. زیرا:

اولاً خداوند با تکذیب دیگران بر خلاف حکمت خویش رفتار نمی‌کند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۱

و ثانیاً اگر تکذیب مردم می‌توانست از فرستادن معجزه مانع گردد از فرستادن پیامبر نیز مانع می‌گردید.

بنابراین، می‌ماند معنای دوم که درخواست مردم باشد. یعنی مردم بعد از دیدن آیات و معجزات و بعد از اتمام حجت، به هوای نفس و دلخواه خود دوباره درخواست معجزات می‌نمودند، خداوند هم از نشان دادن چنین معجزات اقتراحی خودداری نمود.

۴ آیات دیگر قرآن هم گواه بر این است که منظور آیه شریفه از معجزات ممنوعه و غیر عملی، معجزات «اقتراحی و درخواستی»

می‌باشد نه همه معجزات چنانکه بررسی و دقت در آیات قرآن مجید این حقیقت را به روشنی ثابت می‌کند که مشرکین برای خویش عذاب می‌طلبیدند، و یا معجزاتی را پیشنهاد می‌نمودند که در اثر تکذیب آن معجزات، بر امتهای گذشته عذاب نازل گردیده است مانند:

وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْجِرُونَ «آنگاه که مشرکین گفتند: خدایا اگر این قرآن حق و از طرف تو می‌باشد بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذاب دردناکی بر ما نازل بگردان. ولی تا تو در میانشان هستی خداوند عذابی بر آنان نخواهد فرستاد و تا استغفار می‌کنند باز عذابشان نخواهد نمود» (۱).

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوْتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوْتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُمْ كَافِرُونَ «۲».

آنگاه که حق از سوی ما بر آنان آمد گفتند چرا همانند آنچه به موسی داده شده بود به ما داده نشده است؛ مگر آنان آنچه را که قبلا به موسی داده شد انکار نورزیدند؟! و گفتند این دو (عصا و ید بیضا) سحری هستند ظاهر و ما همه آنها را منکریم.

(۱). انفال: ۳۲-۳۳.

(۲). قصص: ۴۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۲

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ «۱» كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ «۲» پیشینیان حيله ورزیدند، خداوند نیز خانه‌هایشان را از پای بر کند و سقف خانه‌ها را بر سر آنها فرو ریخت، و عذابی آنان را فرا گرفت که نمی‌دانستند از کجا است. پیشینیان انکار ورزیدند، در نتیجه عذابی بر آنان فرود آمد که نمی‌دانستند از کجا است.

۵ ما علاوه بر آنچه گفته شد شواهد و دلایل دیگری نیز از قرآن در دست داریم، و در تفسیر آیه مورد بحث روایاتی نیز از طریق شیعه و اهل سنت وارد گردیده است که همان معنا را تأیید می‌کنند. اینک به عنوان نمونه روایاتی چند در اینجا می‌آوریم:

۱ امام باقر (ع) می‌فرماید: عده‌ای از رسول خدا (ص) درخواست معجزه نمودند، جبرئیل نازل گردید و گفت: خداوند می‌فرماید: مانعی از فرستادن معجزات درخواستی آنان نیست جز تکذیب پیشینیان، و اگر برای قریش معجزه درخواستی آنها را بفرستیم و ایمان نیاورند مانند پیشینیان عذابی بر آنان فرود خواهد آمد. این است که ما در فرستادن اینگونه معجزات تأخیر می‌کنیم. «۳»

۲ از ابن عباس نقل شده است که اهل مکه از رسول خدا (ص) درخواست نمودند که کوه «صفا» را برای آنان طلا کند، و کوههای اطراف مکه را از میان بردارد تا هموار گردد و آنان بتوانند در جایگاه کوهها کشاورزی کنند. در این موقع، وحی آسمانی بر پیامبر فرود آمد که اگر بخواهی درخواست آنان را به تأخیر می‌اندازم تا شاید که افراد با ایمانی از میانشان برخیزد، و اگر بخواهی درخواست آنان را اجابت می‌کنم، ولی اگر انکار ورزند به مانند پیشینیان هلاکشان خواهم نمود. رسول خدا عرضه داشت: خداوند!! با آنان مدارا کن و به آنان مهلت بده. آنگاه این

(۱). نحل: ۲۶.

(۲). زمر: ۲۵.

(۳). تفسیر برهان ۱/۶۰۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۳

آیه نازل گردید که «از فرستادن معجزات مانعی نیست جز اینکه گذشتگان معجزات پیامبرانشان را انکار ورزیدند و عذابی بر آنان فرود آمد.» (۱)

در این زمینه روایات دیگری نیز هست که باید به کتب تفسیر و حدیث مراجعه شود.

نتیجه اینکه:

از همه آنچه در ذیل آیه به ظاهر اعجاز آوردم چنین استفاده می‌شود که:

آیه مذکور اشاره به معجزات ابتدایی نیست که پیامبران برای اثبات نبوت و هدایت مردم می‌آوردند بلکه مربوط به معجزاتی است که به وسیله افراد لجباز و بهانه‌جو برای ایذا و مزاحمت، از پیامبران درخواست می‌گردید و منظور درخواست کنندگان اینگونه معجزات هیچگونه کشف حقیقت و پذیرفتن آن نبوده است.

قرآن در ضمن آیاتی، وقوع چنین معجزات را که اصطلاحاً «معجزات اقتراحی» نامیده می‌شوند منتفی و در صورت وقوع آن نزول عذاب را واجب می‌داند. اما معجزاتی ابتدایی که برای شهادت بر نبوت و اثبات حقیقت به وسیله پیامبران ارائه می‌شد، از نظر قرآن نه تنها مورد انکار قرار نگرفته، بلکه طی آیاتی از وقوع آن خبر و اطلاع داده است.

دومین آیه نفی اعجاز

اشاره

از جمله آیاتی که به وسیله آن استدلال شده است، که رسول خدا (ص) به جز قرآن معجزه نداشته است، آیات ذیل می‌باشد که خداوند می‌فرماید:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا مِثْلَ آبٍ أَوْ تُاتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا أَوْ يُكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تُزْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا

(۱). تفسیر طبری ۱۵/ ۷۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۴

بَشَرًا رَسُولًا (۱).

مشرکان گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه چشمه‌ای از این سرزمین برای ما جاری سازی، یا باغ خرما و انگور داشته باشی که در آن نهرها جاری کنی، و یا آسمان را قطعه قطعه بر سر ما فرود آوری، یا خدا و فرشتگانش را در برابر ما بیاوری، و یا خانه‌ای پر از طلا داشته باشی، و یا اینکه به آسمان پرواز کنی. و در این صورت باز هم ایمان نمی‌آوریم مگر نامه‌ای فرود آوری تا بخوانیم. در جواب آنان بگو: پاک و منزّه است پروردگار، من جز یک بشر فرستاده شده چیزی نیستم.

می‌گویند: از این آیات روی هم رفته چنین استفاده می‌شود، که مشرکان از رسول خدا (ص) معجزه‌هایی درخواست نمودند، ولی وی از آوردن آنها امتناع ورزید و در برابر مشرکین به عجز و ناتوانی خویش اعتراف نمود و گفت که من بشری بیش نیستم «قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا» و بشر هم از انجام اینگونه اعمال عاجز و ناتوان می‌باشد و از اینجا روشن می‌گردد که پیامبر

اسلام جز قرآن معجزه دیگری نداشته است.

پاسخها:

این گفتار پاسخهای مختلفی دارد که اینک به قسمتی از آنها اشاره می‌گردد:

۱ معجزاتی که در این آیه نام برده شده و مورد تقاضای مشرکین بوده است، از سنخ همان معجزات اقتراحی می‌باشد که مشرکین در مقام عناد و لجاجت بعد از اتمام حجت و روشن شدن حق، این معجزات را از پیامبر درخواست نموده‌اند. وضع معجزات اقتراحی هم در ذیل آیه قبلی توضیح داده شده.

بنابراین، این آیه نیز مانند آیه قبلی مربوط به آیات و معجزات اقتراحی و درخواستی است که در مقام لجاجت پیشنهاد می‌گردید، نه از قبیل آیات ابتدایی که برای اثبات نبوت و ارشاد مردم آورده می‌شد؛ زیرا:

(۱). اسراء: ۹۳-۹۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۵

اولاً: آنان تصدیق نمودن پیامبر را بر یکی از امور نامبرده پیشنهادی خودشان موقوف می‌ساختند. و اگر واقعا در مقام عناد با حق نبودند لازم بود به هر معجزه‌ای که دلیل بر صدق پیامبر باشد اکتفا نمایند، و به همان وسیله او را تصدیق کنند، و در این امور پیشنهادی خصوصیت و امتیازی نسبت به سایر معجزات نیست.

ثانیا: آنان می‌گفتند: «باید به آسمان پرواز کنی...، با این حال به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه در تأیید خود کتابی از آسمان و نامه‌ای از خدا برای ما فرود آوری تا ما آن را بخوانیم.»

اگر واقعا آنان پی حق می‌گشتند عناد و لجاجت نمی‌ورزیدند، این قید و شروط و تقاضای کتاب و بهانه برای چه بود؟! آیا تنها پرواز نمودن به فضا نمی‌تواند معجزه باشد و در اثبات صدق نبوت او کفایت کند؟ آیا این پیشنهادها پوچ و بی‌اساس که بر پایه هوای نفس استوار است دلیل روشن بر عناد و تمرد آنان در برابر حق نمی‌باشد؟! ۲ پاسخ دیگر اینکه: رسول خدا (ص) در این آیه از آوردن معجزه اظهار عجز و ناتوانی نموده است، بلکه می‌خواست با جمله «سبحان ربی» این مطلب را برساند که خداوند پاک و منزله از عجز و ناتوانی است، و بر هر امری که عقلا ممکن باشد قادر و توانا است. ولی وی برتر از آن است که دیده شود و یا همچو جسمی در برابر انسان قرار گیرد، و بزرگتر از این است که در برابر درخواست و پیشنهاد افراد بشر محکوم و بر انجام آن مجبور گردد، پیامبر نیز بشری بیش نیست و محکوم امر پروردگار و منتظر فرمان اوست و تمام کارها مربوط به خدای یکتا و در دست او است، آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد و هر طور که اراده کند اجرا می‌نماید.

۳ پاسخ سوم اینکه: درخواستهایی که مشرکین از رسول خدا (ص) می‌نمودند و آیه مذکور نیز آنها را بازگو می‌کند، قسمتی از آنها محال و غیر قابل عمل، و قسمت دیگر نیز گرچه محال نیست ولی نمی‌تواند دلیل بر صدق نبوت و شاهد پیامبری باشد بنابراین اگر معجزات درخواستی و اقتراحی هم واجب العمل باشد باز هم اینگونه پیشنهاد قابل جواب نخواهد بود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۶

توضیح اینکه: آنچه از طرف مشرکین به رسول خدا پیشنهاد می‌گردید طبق گواهی این آیه شریفه شش موضوع بوده است، که وقوع سه مورد از آنها عقلا محال و غیر قابل امکان است، و سه مورد دیگر گرچه محال نیست ولی آنها نیز نمی‌تواند دلیل بر صدق مدعی نبوت باشد:

۱ فرود آمدن آسمانها: قطعه قطعه شدن کرات بالا و فرود آمدن آنها بر کره زمین عملی است غیر قابل امکان، زیرا این کار مستلزم

در هم ریختن کره زمین و نابودی مردم دنیا است.

و این جریان هنگامی به وقوع خواهد پیوست که عمر جهان به پایان برسد، و رسول خدا هم از این حقیقت خبر داده و جمله «کما زعمت» (همانطور که می‌پنداری) اشاره به همان مطلب می‌باشد. و قرآن مجید نیز در چند مورد از این جریان اطلاع می‌دهد و می‌فرماید:

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ﴿۱﴾ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿۲﴾ إِنَّ نَشْأَ نَخْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُنشِيطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ ﴿۳﴾ «در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود» آنگاه که آسمان در هم بریزد.

اگر بخواهیم آنان را (با یک زمین لرزه) به زمین فرو می‌بریم یا قطعه‌هایی از سنگهای آسمان را بر سرشان فرو می‌ریزیم. محال بودن این کار به جهت این است که وقوع آن پیش از وقت معین بر خلاف اقتضای حکمت الهی است، زیرا مشیت پروردگار بر این تعلق گرفته است که مردم را در این عالم نگاهدارد، و آنان را به سوی تکامل راهنمایی کند و برای شخص حکیم محال است که کاری بر خلاف مقتضای حکمتش انجام دهد.

۲ آوردن خدا: آنان می‌گفتند که خدا را بیاور تا در برابر ما قرار گیرد و ما او را از نزدیک

(۱). انشقاق: ۱.

(۲). انفطار: ۱.

(۳). سبأ: ۹.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۷

بینیم تا به او ایمان بیاوریم.

این عملی است محال و هرگز امکان پذیر نخواهد بود، زیرا چشمها از درک او عاجز است و خداوند قابل رؤیت نیست، چون اگر خداوند دیده شود باید محدود به یک نقطه معین و دارای رنگ و شکل خاصی باشد که همه آنها درباره خداوند محال و غیر ممکن است.

۳ آوردن نامه از سوی خدا: این هم عملی است محال به علت اینکه: منظور آنان از نامه، نامه‌ای نبود که خلق و ایجاد گردد، بلکه نامه‌ای می‌خواستند که خداوند با دست خود آن را نوشته باشد. زیرا اینگونه نامه است که به نظر آنان به آسمان رفتن و به پیش خدا رسیدن و دست خط او را گرفتن لازم داشت، و گرنه، نامه ایجاد می‌شود به آسمان رفتن نمی‌خواست.

و جای شک نیست که این پیشنهاد، محال و غیر معقول می‌باشد، زیرا خداوند به مانند انسان و دارای اعضا نیست که قلم بدست گیرد و نامه‌ای بنویسد «تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا».

سه پیشنهاد غیر عقلایی: و اما پیشنهاد سه گانه ممکن ولی غیر عقلایی آنان عبارتند از:

۱ چشمه زدن و قنات جاری ساختن.

۲ مالک بودن باغی پر درخت و دارای نهرها و قناتها.

۳ داشتن خانه‌ای از طلا.

این پیشنهادها گرچه برای پیامبر ممکن بود، ولی اینها موضوعاتی است که ارتباطی با ادعای نبوت ندارد و چه بسا ممکن است افرادی آنها را داشته باشند ولی با این حال نه تنها پیامبر نیستند بلکه ایمان به خدا هم ندارند. پس در صورتی که این امر هیچ ارتباطی با ادعای نبوت نداشته و نمی‌تواند دلیل بر صدق مدعای پیامبری باشد، انجام دادن آنها برای اثبات پیامبری کار لغو و بیهوده‌ای بیش نخواهد بود، و کار لغو هم از پیامبر که کارهایش طبق موازین حکمت است سر نمی‌زند.

یک سؤال و یک جواب: ممکن است کسی تصور کند که این امور سه گانه، در صورتی نمی‌تواند دلیل بر صدق نبوت باشد که از راه‌های متعارف و معمولی بدست بیاید. ولی اگر همان امور، از

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۸

مجرای غیر طبیعی و به صورت غیر عادی بدست کسی برسد، در این صورت معجزه بوده و می‌تواند شاهد صدق پیامبری باشد. این تصور نیز مردود و باطل است، زیرا درست است که اگر این امور از مجرای غیر طبیعی بدست آید می‌تواند دلیل بر صدق مدعی نبوت گردد؛ ولی خواسته مشرکین آن نبود، بلکه آنان چنین می‌پنداشتند که پیامبر باید از راه عادی نه از راه غیر طبیعی دارای ثروت و امکانات مالی فوق العاده باشد، و مقام نبوت نباید به افراد فقیر و بی‌چیز محول گردد. قرآن مجید تصور آنها را در این مورد چنین بیان می‌کند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿۱﴾ مشرکان گفتند: چرا این قرآن بر یک مرد بزرگ (ثروتمند) که از دو شهر مکه یا طائف باشد نازل نگردد.

روی این عقیده و نظریه بود که از پیامبر گرامی درخواست می‌نمودند که دارای ثروت و مکت بوده و امتیازات مالی بر دیگران داشته باشد.

شاهد دیگر بر گفتار ما این است که آنها خواسته خود را مقید می‌ساختند که باید پیامبر فقط دارای باغ و خانه طلائی باشد و انجام دادن اعمال دیگر گرچه از راه غیر طبیعی باشد، مورد قبول نیست. و اگر هدف آنها این بود که این امور به صورت اعجاز و به طور غیر طبیعی انجام گیرد و شاهد بر نبوت وی گردد، در این صورت این شرط بندیها و سخت گیریها و شرایط دور و دراز مفهومی نداشت، زیرا ایجاد یک حبه انگور یا یک مثقال طلا نیز در معجزه بودن کفایت می‌کند و همان امر غیر طبیعی می‌تواند دلیل بر صدق نبوت گردد.

و اما آنان که می‌گفتند «چشمه‌ای از زمین برای ما جاری کن»، آنان برای خود چشمه‌ای نمی‌خواستند، بلکه منظورشان این بود که به خاطر درخواست ما برای خودت چشمه‌ای جاری کن تا توانگر بوده و دارای مقام پیامبری برانزده باشی.

(۱). زخرف: ۳۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۳۹

سومین آیه نفی اعجاز

یکی دیگر از آیاتی که طرفداران نفی معجزه با آن استدلال نموده‌اند که پیامبر اسلام جز قرآن معجزه دیگری نداشت این آیه است. وَ يَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿۱﴾ مشرکان می‌گویند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ غیب (معجزه) به خدا اختصاص دارد، شما منتظر باشید و من نیز با شما از منتظرانم. (شما در انتظار معجزات بهانه جویانه باشید و من هم در انتظار مجازات) مخالفان معجزه می‌گویند: از این آیه استفاده می‌گردد که مشرکین از پیامبر اسلام معجزه می‌خواستند، ولی او در جوابشان فرمود که معجزه در امکان و اختیار من نیست، بلکه مختص به خداوند است. از این جواب چنین بر می‌آید که پیامبر اسلام (ص) به جز قرآن معجزه دیگری نداشته است. البته در همین مضمون آیات دیگری نیز هست که از نظر معنی نزدیک و مشابه هم می‌باشد، مانند:

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿۲﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳﴾ کافران می‌گویند: چرا بروی آیه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نگردیده. ولی تو

فقط بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (و اینها همه برای بهانه است نه برای جستجوی حقیقت).
و گفتند: چرا بروی از سوی پروردگارش معجزه‌ای نازل نمی‌گردد.

(۱). یونس: ۲۰.

(۲). رعد: ۷.

(۳). انعام: ۳۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۰

بگو: خداوند قادر است که معجزه‌ای فرو بفرستد ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

از این آیه‌ها دو گونه پاسخ می‌توان یافت:

پاسخ اول: معجزاتی که این آیات نفی می‌کنند همه معجزات نیست، بلکه منظور از آنها تنها معجزات اقتراحی و درخواستی می‌باشد که در آیات گذشته توضیح داده شد.

زیرا مشرکین نمی‌خواستند که پیامبر هر معجزه‌ای را که دلیل بر صدق وی و شاهد بر نبوتش باشد بیاورد، بلکه پیشنهاد آنان این بود که پیامبر باید معجزه‌های مخصوصی را که از ناحیه آنان در مقام عناد و لجاجت و یا تمسخر پیشنهاد می‌گردید بیاورد.

دلیل اینکه مشرکین به دلخواه خویش و از روی عناد و انکار، از پیامبر (ص) معجزه می‌خواستند نه برای روشن شدن حق. این است که اگر آنان هر معجزه‌ای را که می‌توانست گواه بر صدق نبوت باشد می‌پذیرفتند، پیامبر (ص) نیز جواب منفی به آنان نمی‌داد.

بلکه حداقل قرآن را که در موارد متعدد، مشرکین را به مبارزه طلبیده است به رخ آنان می‌کشید و همان معجزه را به آنان گوشزد می‌نمود.

خلاصه، به طور کلی آنچه از این آیات که ظاهراً نفی معجزات می‌کنند، به دست می‌آید این است که:

۱. تحدی و مبارز طلبی پیامبر برای عموم افراد بشر از میان معجزاتش، تنها به وسیله قرآن انجام یافته است، و همانطور که در صفحات گذشته گفتیم جز این هم نمی‌تواند باشد.

زیرا نبوت جاودانی و جهانی معجزه جاودانی و جهانی می‌خواهد، و چنین اعجاز منحصر به قرآن است و در سایر معجزات، جاودانی و جهانی بودن متصور نیست.

۲. آوردن معجزه در اختیار پیامبر نیست، بلکه او فقط سمت رسالت دارد و در تمام امور- از جمله اعجاز- تابع اذن و فرمان خداوند است. حتی پیشنهاد و درخواست مردم نیز در آوردن اعجاز کوچکترین تأثیری ندارد.

این مطلب، اختصاص به رسول اکرم (ص) ندارد، بلکه تمام پیامبران چنین بوده‌اند و بدون اذن خداوند نمی‌توانستند معجزه‌ای بیاورند. چنانکه خداوند در این باره می‌فرماید:

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۱

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ «۱» وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ «۲» هیچ پیامبری نمی‌تواند از پیش خود معجزه‌ای بیاورد مگر به فرمان خدا هر زمانی نوشته‌ای دارد.

هیچ پیامبری حق معجزه آوردن ندارد جز به فرمان خدا، ولی آنگاه که فرمان خدا آید، به حق و عدالت داوری گردد و پیروان باطل در زیان خواهند بود.

پاسخ دوم: در قرآن آیات دیگری هست که برای پیامبر اسلام علاوه بر قرآن معجزات دیگری نیز ثابت می‌کند، مانند:

أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ وَ ان يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ «۳» وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ

رُسُلُ اللَّهِ «۴» قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. و اگر معجزه‌ای ببینند رو گردانیده و می‌گویند این سحری مستمر است. و هر وقت معجزه‌ای بر آنان فرود می‌آید می‌گویند ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه بر ما نیز معجزاتی به مانند معجزات پیامبران داده شود.

منظور از واژه «آیه» که در این آیات بکار رفته است آیات تکوینی و معجزه می‌باشد نه آیه قرآنی. زیرا اگر منظور، آیه قرآنی بود در برابر آن، کلمه «شنیدن» بکار می‌رفت، در صورتی که در آیه اولی به شکافتن ماه تصریح شده است، و در آیه دومی نیز کلمه «دیدن» بکار رفته، و در آیه سومی هم با کلمه آمدن تعبیر شده است. و همه اینها با معجزه و آیه تکوینی سازش دارد نه با آیه قرآنی.

(۱). رعد: ۳۸.

(۲). غافر: ۷۸.

(۳). قمر: ۱-۲.

(۴). انعام: ۱۲۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۲

بنابراین، از این آیات استفاده می‌گردد که پیامبر اسلام علاوه بر قرآن معجزات دیگری نیز داشته است. بلکه از جمله «سحر مستمر» چنین بر می‌آید که اینگونه معجزات پیامبر (ص) مکرر و به صورت استمرار صادر گردیده است.

با در نظر گرفتن مضمون این آیات، اگر آیات قبلی را در نفی صدور معجزات بپذیریم- در حالی که نپذیرفتیم- در این صورت برای جمع نمودن بین این دو گروه آیات باید بگوییم:

آیاتی که بر نفی صدور معجزات دلالت دارند مربوط به یک دوران می‌باشند که تنها در آن دوران خاص از پیامبر معجزه صادر نمی‌گردد، نه برای همیشه، و آیاتی هم که از وقوع معجزه سخن می‌گویند مربوط به دوران بعدی خواهد بود که پس از سپری شدن دوران عدم صدور معجزه نازل گردیده و از صدور معجزه اطلاع داده است.

نبوت محمد (ص) در تورات و انجیل

قرآن مجید در موارد متعدد صریحا می‌گوید که حضرت موسی و حضرت عیسی در تورات و انجیل از ظهور پیامبر اسلام خبر و بشارت داده و پیروان خویش را از این موضع آگاه ساخته‌اند، از جمله آیات بشارت این دو آیه می‌باشد:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ «۱» وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ «۲» همانها که از پیامبر امی پیروی می‌کنند پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است می‌یابند آنان را به نیکی فرمان می‌دهد و از بدی باز می‌دارد پاکیزه‌ها را بر آنها

(۱). اعراف: ۱۵۷.

(۲). صف: ۶.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۳

حلال و ناپاکها را حرام می‌کند.

آنگاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا هستم به سوی شما، و تصدیق کننده کتابی (تورات) می‌باشم که پیش از من فرستاده شده بود. و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است.

علاوه بر این، در عصر پیامبر اسلام و پس از وی گروهی از یهودیان و مسیحیان نبوت وی را پذیرفتند و به اسلام گرویدند. این گرایش به دین اسلام نیز ثابت می‌کند که در زمان پیامبر اسلام آن بشارت و مژده در تورات و انجیل بوده است، زیرا اگر در آن زمان این مژده در آن دو کتاب نبود، می‌توانست بهترین دلیل و مدرک در دست یهودیان و مسیحیان بر کذب رسول خدا باشد که می‌گفت اسم من در تورات و انجیل است، و می‌توانستند در تکذیب و انکار رسول خدا به بهترین وجهی از این حربه کاری بهره برداری کنند و دروغ وی را بر ملا ساخته، رسالت و اساس دعوت او را در هم بکوبند. نه اینکه دعوت وی را پذیرفته و به او ایمان بیاورند و همان عدم تکذیب و ایمان آوردنشان در عصر پیامبر، و بعد از وی، گواه گویا و شاهد زنده‌ای است بر اینکه بشارت ظهور پیامبر در توراتی که آن روز در دسترس آنان بود، وجود داشته است.

بنابراین، ایمان آوردن به موسی و عیسی مستلزم این است که به حضرت محمد (ص) پیامبر بزرگوار اسلام نیز بدون اینکه احتیاج و نیاز به معجزه باشد ایمان بیاورند.

آری کسانی که به حضرت عیسی و موسی ایمان نیاورده و کتاب آنها را تصدیق ننموده‌اند در تصدیق نبوت پیامبر اسلام احتیاج به وجود معجزه خواهند داشت. ولی از دلایل گذشته روشن گردید که پیامبر اسلام همه گونه معجزه و گواه صدق را دارا بود، زیرا از یک طرف قرآن مجید معجزه جاودانی و دلیل بر صدق ادعای وی می‌باشد، و از طرف دیگر سایر معجزات پیامبر اسلام که به حد وافر و به طور تواتر و یقین آور برای ما نقل گردیده است، بهتر از معجزات پیامبران گذشته می‌تواند انسان را به سوی حقیقت رهنمون سازد. زیرا در نقل معجزات پیامبر اسلام فاصله زمانی کم بوده، ولی در معجزات سایر پیامبران این فاصله

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۴

زیاد می‌باشد.

شأن نزول آیات نفی اعجاز

روایاتی که در شأن نزول آیات «معجزات اقتراحی» قریش «۱» وارد گردیده است، به همان معنی که در تفسیر این آیات وارد کردیم، گواه صدق آن می‌باشد چنانکه در تفسیر برهان نقل گردیده است که؛ رسول خدا (ص) در مکه، در آستانه کعبه نشسته بود، گروهی از قریش اطراف وی را گرفتند. از آنان مبود ولی بن مغیره مخزومی، ابو بختری پسر هشام، ابو جهل فرزند هشام، عاصم بن وائل سهمی، عبد الله فرزند ابی امیه مخزومی و دیگران که تعدادشان زیاد بود.

رسول خدا (ص) با یک نفر دیگر از یارانش کتاب خدا را بر آنان می‌خواند و فرمان خدا را ابلاغشان می‌کرد. آنان به یکدیگر گفتند که آیین محمد توسعه و گسترش یافته و سخنانش ارج و عظمت خاصی به خود گرفته است، بیایید که عرصه را بر وی تنگ سازیم، تویخ و ملامتش کنیم و به باد انتقاد و مذمتش بگیریم. براهین و دلایلی علیه وی اقامه نموده و سخنانش را باطل سازیم، تا در پیش یارانش از عظمت و موقعیت وی کاسته شود، و گفتارش از ارج و ارزش بیفتد، و از مسیری که در پیش دارد باز گردد، از گمراهی و ضلالتش دست بردارد و از سرکشی و طغیانش نادم شود.

اگر از این راه نتوانستیم او را از مسیر باطلش برگردانیم، چه بهتر، و اگر نتوانستیم در آن صورت باید راه دیگری بیماییم و با شمشیرهای آخته بر وی بتازیم و نابودش سازیم.

سخن گوینده که به اینجا رسید، ابو جهل گفت: کیست که این مأموریت را به عهده گیرد و با محمد به مجادله و گفتگو پردازد و او را محکوم و مجاب سازد؟

عبد الله بن ابی امیه برای این کار داوطلب شد و گفت: من حاضریم که این مأموریت را به

(۱). معجزات اقتراحی همان معجزات درخواستی قریش است که از راه عناد و لجبازی درخواست می نمودند و در (سوره ۱۷ آیه ۹۰-۹۴) آمده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۵

عهده بگیریم آیا نمی خواهید مرا بر این کار انتخاب کنید؟! در حالی که من هم‌اورد اصیل و شریفم و سخنور بسنده و پاسخگو!! ابو جهل گفت: آری می پذیرم و تو را برای این کار انتخاب می کنم. همگان پیش وی روید و رشته سخن را عبد الله به دست گیرد. از همانجا پیش رسول الله رفتند و عبد الله چنین سخن آغاز نمود:

ای محمد! راستی که مقام بس بلند و عظیمی را ادعا می کنی!! سخن بس بزرگ و شگفت انگیزی به زبان می رانی!! و می گویی که تو رسول رب العالمین و پیامبر پروردگار جهانی!! به پروردگار خلق و آفرینش، به خداوندگار جهان هستی نمی سزد که همچو تو پیامبر و نماینده‌ای داشته باشد، زیرا تو هم مانند ما بشری بیش نیستی و کوچکترین امتیازی بر ما نداری. مانند ما می خوری می آشامی و مانند ما در کوچه و بازار راه می روی.

این پادشاهان روم و ایرانند که نمایندگان آنان دارای ثروت عظیم، شخصیت بزرگ، خانه‌های زیبا و پرشکوه، کاخهای مجلل، خیمه و خرگاه عالی و اشرافی، صاحب بندگان و خدمتگزاران فراوان و متعدد می باشند.

آیا پروردگار جهانیان که برتر از این ملوک و سلاطین است و آنان بندگان اویند، نباید نماینده وی برتر از نماینده آنان باشد؟ اگر خداوند بخواهد پیامبری به سوی ما برانگیزد ثروتمندترین، مقتدرترین و مرفه‌ترین کس را از میان ما انتخاب می کند، نه فقیرترین و ناشناس‌ترین را.

پس چرا این قرآن که می گویی از سوی خداست بر عظیم‌ترین مردم دو شهر بزرگ نازل نگردیده است؟! چرا قرآن بر ولید بن مغیره در مکه و یا عروه بن مسعود ثقفی در طایف که سرشناس‌ترین و ثروتمندترین عربند فرود نیامده است؟! سخن عبد الله که به این جا رسید پیامبر فرمود: ای بنده خدا آیا سخت به پایان رسید؟

عبد الله: بلی سختم به پایان رسید ولی در پایان سختم اضافه می کنم که ما به تو ایمان

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۶

نیاوریم مگر اینکه در همین سرزمین مکه، چشمه‌هایی برای ما جاری کنی، زیرا زمین مکه ناهموار و سنگلاخ است و از دره‌ها و کوهها تشکیل یافته است، تو باید آن را هموار سازی و چشمه‌هایی از آن برای ما جاری کنی زیرا که ما به این چشمه‌ها بسیار نیازمندیم، یا باغهای خرما و انگور داشته باشی که نهرهای آب در میان آنها جاری گردد. از این باغ، هم خود استفاده کنی و هم به دیگری بهره برسانی و یا آسمان را قطعه قطعه بر سر ما فرود آری.

چنانکه تو خود گویی که «اگر قطعاتی از آسمان بر سر آنان فرود آید می گویند چیزی نیست، ابری است متراکم و در هم ریخته» شاید ما نیز همان سخن را بگوییم.

عبد الله گفتارش را بدین گونه ادامه داد: اگر همه این کارها را انجام دهی باز ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خدا و فرشتگان را برای ما بیاوری و در برابر ما قرار دهی تا آنها را از نزدیک ببینیم و قبولشان کنیم و یا خانه‌ای از طلا برای خود به وجود بیاوری و برای ما نیز از آن بخشش کنی و ما را غنی و بی نیاز سازی، تا شاید طغیان کنیم زیرا که تو خود می گویی:

«انسان که خود را بی نیاز دید طغیان می کند». و یا به آسمان پرواز کنی و تنها با پرواز کردنت نیز به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه نامه‌ای از سوی خدا برای ما بدین مضمون نازل کنی که «این نامه‌ای است از خداوند به سوی عبد الله بن ابی امیه محزومی و

یارانش تا به محمد بن عبد الله ایمان بیاورند زیرا که وی پیامبر من است و گفتار وی را تصدیق کنند، زیرا گفتار وی سخن و گفتار من است».

عبد الله در پایان سخنش افزود: ای محمد اگر همه آنچه را که گفتیم انجام دهی باز نمی‌دانم که به تو ایمان می‌آوریم یا نه، زیرا اگر ما را به آسمانها بالا ببری و درهای آسمان را به رخ ما بگشایی و به درون آن واردمان سازی، باز هم خواهیم گفت که شاید ما را سحر کرده‌ای و چشمانمان را بسته‌ای.

رسول خدا گفت: خداوندا! تو به هر سخنی شنوایی و از همه چیز آگاهی و بر گفتار بندگانت دانا!! سپس فرمود:

اما این گفتار که می‌گویی: «پادشاهان ایران و روم، استانداران، فرمانداران و نمایندگانشان

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۷

را از افراد مقتدر و ثروتمند انتخاب می‌کنند» گر چه به جای خود درست و به جاست، ولی حساب خدا از حساب آنان جداست. او در حکومت خود تدبیر و تقدیر خاصی دارد، در راه اداره امور جهان از افکار و امیال شما پیروی نمی‌کند. آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد و هر طور که بخواهد فرمان می‌راند.

اگر پیامبران خدا، دارای کاخهای مجلل بودند و در آن می‌خودند و یا بندگان و خدمتگزارانی داشتند که بدان وسیله احساس غرور و برتری می‌نمودند و از مردم فاصله می‌گرفتند، آیا در این صورت دستگاه رسالت ضایع و بی‌نتیجه نمی‌گردید؟ و چرخ هدایت و رهبری به کندی و رکود نمی‌گراید؟

و اما گفتار تو که می‌گویی: «اگر تو پیامبر بودی، فرشته‌ای با تو می‌بود که به نبوت تو شهادت می‌داد و آن را با چشم خود می‌دیدیم و شهادتش را می‌شنیدیم» سخنی است بس شگفت‌انگیز، زیرا:

اولاً: فرشته قابل درک و دیدن نیست تا تو بتوانی آن را مشاهده کنی، فرشته به مانند همین هواست که وجود عینی و ظاهری ندارد. ثانیاً: بر فرض اگر نیروی دیدتان قوی گردد و بتوانید فرشتگان را مشاهده کنید حتماً خواهید گفت این فرشته نیست بلکه بشر است، زیرا اگر فرشته برای شما ظاهر شود به صورت همان بشر که با او انس و الفت دارید ظاهر می‌گردد تا بتوانید با او سخن بگویید و گفتار او را درباره شهادت من بفهمید، در این صورت هم خواهید گفت که او بشری بیش نیست و به دروغ به نام یک فرشته به نفع تو شهادت و گواهی می‌دهد.

و اما گفتار تو که مرا به سحر متهم می‌سازی و می‌گویی: «تو سحر زده هستی» بسیار سخن نابجایی است، زیرا چگونه می‌توانید مرا سحر زده بنامید، در صورتی که شما خود می‌دانید که من در عقل و تشخیص از شما برترم؟

آیا از آن روز که من هستی به خود گرفته‌ام، تا به امروز که چهل سالگی را پست سر گذاشته‌ام جرم و خطایی از من دیده‌اید؟ و یا دروغ و یا سخن زشتی از من شنیده‌اید؟ و یا

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۸

عملی بر خلاف عقل و تفکر از من سر زده است؟

اگر کسی در این مدت طولانی تا این حد از خطا و اشتباه و از لغزش و لرزش محفوظ و مصون بماند و در تمام دوران زندگی با آن همه فراز و نشیبی که دارد کوچکترین گناه و معصیت از وی سر نزند، آیا به گمان شما چنین انسانی به نیروی خود اتکا دارد و یا به یک نیروی معنوی و الهی؟! و اما آنچه که می‌گویید: «چرا این قرآن به یک مرد سرشناس و مقتدر و ثروتمندی از دو شهر معروف نازل نگردیده است» پاسخ این سؤال و یا اعتراض روشن است. زیرا خداوند عظمت و کمال انسانی را در مال و ثروت نمی‌داند، چنانکه شما می‌پندارید. به مال و منال دنیا کوچکترین ارزش و ارجی نمی‌نهد، چنانکه شما ارزش قائلید. و از کسی نمی‌ترسد، چنانکه شما از افراد مقتدر بیمناکید و با چشم عظمت و بزرگی به آنان می‌نگرید و اینگونه افراد را به هر مقام و منصبی

حتی به رسالت و نبوت نیز لایق و برازنده می‌دانید.

و اما آنچه که می‌گویی: «به تو ایمان نمی‌آوریم تا چشمه‌هایی از زمین برای ما جاری سازی.» سخنی نیست که بر پایه منطق استوار باشد و از عقل و تفکر سرچشمه گیرد.

زیرا در این بخش از سخت معجزاتی را درخواست می‌کنی که هیچ یک از آنها قابل عمل نیست چون: قسمتی از آنها اگر هم انجام گیرد نمی‌تواند دلیل پیامبری باشد (مانند داشتن باغ و بستان و نه‌های آب) محمد رسول الله برتر از آنست که از نادانی و جهالت مردم سوء استفاده کند. آنچه را که دلیل نبوت نیست دست آویزی برای خود قرار دهد و رهبری خویش را بر آن مستند سازد.

قسمت دوم این معجزات درخواستی تو، طوری است که اگر انجام گیرد موجب هلاکت تو خواهد بود. در صورتیکه پیامبر، برای اثبات حقیقت و ایجاد ایمان در دل مردم، معجزه را نشان می‌دهد، نه برای هلاکت و نابودی آنان. تو با خواستن این معجزه در واقع هلاکت خویش را درخواست می‌کنی. خداوند بر بندگانش مهربانتر و به صلاحیت آنان داناتر از آن است که در اثر درخواست جاهلانه آنان به ورطه هلاکت و بدبختی رهسپارشان سازد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۴۹

قسمت دیگر معجزات درخواستی تو از حیث امکان و وجود به دور است و قابل امکان و عمل نیست، تا طبق درخواست تو انجام گیرد (مانند دیدن خدا و فرشتگان و آوردن نامه کتبی و دست خطی از سوی خدا).

قسمت چهارم درخواستهای تو طبق اعتراف صریحی که تو خود داری، جز عناد و لجاجت و جز به باد مسخره گرفتن حقیقت، انگیزه دیگری ندارد، موضوع حق جویی و حقیقت‌یابی در میان نیست، پس بنابراین آوردن چنین معجزه، عملی است بیهوده، خدا و پیامبرش برتر از آنند که به عناد و لجاجت یک مشت مردم عنود و بوالهوس ارج نهند و با درخواست آنان، به یک عمل عبث و بیهوده‌ای دست بیالایند.

کوتاه سخن اینکه این درخواستهای تو جز بهانه‌جویی نیست. این است که جواب مثبت و عملی ندارد و اینک جواب منفی تک تک آنها:

اما درخواست تو، ای عبد الله! که می‌گویی: «از زمین چشمه‌هایی جاری ساز و یا تو باید باغ و بستان و نه‌های آب داشته باشی» این درخواستهای تو از جهل و نادانی تو سرچشمه می‌گیرد، تو از راز معجزات خدا بی‌خبری و ناآگاه اگر من این کارها را انجام دهم و همه آنچه را که تو گفتی داشته باشم آیا به گمان تو پیامبر خواهم بود؟! این درخواستهای تو به مانند آن است که بگویی اگر برخیزی و راه بروی نبوت تو را می‌پذیرم!! آیا تو و یارانت باغها و بستانها در طائف نداری؟ و در آن باغ و بستانها نه‌ها جاری نیست؟ آیا شما با داشتن آنها پیامبر شده‌اید؟ تا من نیز با داشتن باغ و بستان پیامبر باشم؟

و اما درخواست تو که می‌گویی: «آسمان را قطعه قطعه کن و بر سر ما فرود آر» آیا در این صورت مرگ و هلاکت شما قطعی نخواهد بود؟ شما با این درخواستهایتان می‌خواهید پیامبر خدا شما را نابود کند؟! ولی وی مهربانتر از آنست که شما می‌پندارید، او شما را نابود و هلاک نمی‌سازد. بلکه برای هدایت شما دلایلی از سوی خدا برایتان نشان می‌دهد. ولی به این حقیقت توجه داشته باشید که حجج و دلایل پروردگار به دلخواه بندگانش نیست که هر چه را بخواهند آن را انجام دهد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۰

زیرا شاید انسان در این مورد صلاح و فساد خویش را تشخیص ندهد و آنچه را که صلاحش در آن نیست درخواست کند. ای عبد الله! آیا تا حال دیده‌ای که طبیعی به دلخواه بیمار برای وی دارو تجویز کند؟ و یا دیده‌ای که قاضی به دلخواه طرف دعوا از مدعی و شاکی دلیل بخواهد؟! اما درخواست تو که می‌گویی: «خدا و فرشتگان او را برای ما بیاور تا آنان را ببینیم و شاهدشان را بر

نبوت تو حضوراً بشنویم» با این سخن چیزی را درخواست می‌کنی که از دایره امکان بیرون است زیرا بدیهی است که خداوند مانند انسان نیست که بیاید، برود، حرکت کند، در برابر چیزی قرار گیرد و دیده شود. پس شما این چنین امر محال را که شدنی نیست درخواست می‌کنید!؟

و اما درخواست تو ای عبد الله! که می‌گویی: «یا خانه‌ای از طلا داشته باشی» اینکه دلیل نبوت نمی‌تواند باشد، آیا تو شنیده‌ای که پادشاهان مصر خانه‌هایی از طلا دارند؟
عبد الله: آری.

رسول الله: آیا آنان با داشتن آن خانه‌های طلایی به مقام نبوت رسیده‌اند؟
عبد الله: نه.

رسول الله: پس داشتن خانه طلایی محمد را نیز نمی‌تواند به مقام پیامبری برساند، محمد نمی‌خواهد از جهل تو سوء استفاده کند و با طلا و خانه طلایی نبوت خود را برای تو اثبات کند.

اما درخواست تو ای عبد الله! که می‌گویی: «به آسمان پرواز کنی» و سپس اضافه می‌کنی که «تا نامه‌ای از سوی خدا برای ما نیآوری به تو ایمان نمی‌آوریم» این هم یک بهانه‌جویی بیش نیست، زیرا پرواز کردن به آسمانها سخت‌تر از فرود آمدن است تو خود که می‌گویی: «به آسمان پرواز کردنت موجب ایمان آوردن من نخواهد بود» پس با این حال از آسمان نازل شدن و نامه آوردنم چگونه موجب تصدیق و ایمان آوردن تو خواهد گردید؟

وانگهی تو خود در آخر سخنت به صراحت اعتراف می‌کنی بر اینکه، با همه اینها، باز معلوم نیست که تو را تصدیق کنم یا نه!؟ پس تو در برابر حجت خدا عناد و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۱

لجاجت می‌ورزی، تو و یارانت افراد لجوج، بهانه‌جو و عنودی بیش نیستید، جواب تو همان است که خدا می‌فرماید:
بگو «ای محمد! خداوند پاک و منزّه است (از آنچه می‌پندارند) من نیستم جز بشری. پس به من نمی‌رسد که به خداوند فرمان صادر نمایم و به دلخواه خود معجزاتی را از وی درخواست کنم».

این یکی از روایاتی بود که در شأن نزول آیات مورد بحث یعنی آیه‌های معجزات اقتراحی آمده است، و در شأن نزول این آیات، روایتهای متعدد دیگری نیز نقل گردیده است و طبری هم آنها را در تفسیر خود در ذیل همین آیات وارد ساخته است.

خلاصه مطالب

از همه آنچه در این بخش آوردیم به طور خلاصه چنین به دست می‌آید که:

۱ آیات قرآنی نه تنها بر نفی معجزات دیگر دلالت نمی‌کند بلکه در پاره‌ای از آیات وجود معجزاتی را که مخالفین آنها را قبول نداشتند تثبیت و تأیید می‌کند.

۲ آوردن معجزه، یک امر اختیاری نیست که پیامبران آن را انجام بدهد بلکه مربوط به اراده و مشیت خداوند است.

۳ کسی که ادعای نبوت می‌کند باید به اندازه اثبات ادعای خویش معجزه نشان دهد، و از این راه نبوت خود را برای همه ثابت و روشن سازد. ولی بیشتر از این مقدار نه بر خداوند لازم است که به پیامبرش معجزه دهد و نه بر پیامبر لازم است که شاهد و گواه بیاورد، و هر چه مردم به دلخواه خود درخواست معجزه کردند جواب مثبت دهد.

۴ معجزه‌ای که در صورت انکار و تکذیب، موجب هلاکت و عذاب خواهد گردید برای امت اسلامی داده نشده است، گرچه مردم چنین معجزات را درخواست کرده‌اند.

۵ تنها معجزه‌ای که جنبه جاودانی داشته و پیامبر اسلام تا روز قیامت با همان معجزه تحدی نموده و همه جهانیان را به مبارزه دعوت کرده است، همان قرآن مجید است که از شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۲ سوی خدای بزرگ فرود آمده است.

۶ علاوه بر معجزاتی که با تواتر ثابت شده و نبوت پیامبر اسلام را به ثبوت می‌رساند در تورات و انجیل نیز از ظهور وی به وضوح خبر داده شده است.

و اما معجزات دیگر پیامبر اسلام، گر چه فراوان می‌باشد ولی همه آنها اختصاص به زمان خود پیامبر داشته و هیچ یک جاودانی نبوده است، و اینگونه معجزات با معجزات پیامبران گذشته در جاودانه نبودن یکسان و برابرند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۳

۸ قاریان هفتگانه قرآن

اشاره

عدم تواتر قرائت‌های هفتگانه شرایط اعتبار قرائت‌ها عبد الله بن عامر و روایانش ابن کثیر مکی و روایانش عاصم بن بهدله کوفی و روایانش ابو عمرو بصری و روایانش حمزه و روایانش نافع مدنی و روایانش کسائی کوفی و روایانش سه قاری دیگر حجیت قرائت‌های هفتگانه آیا می‌توان با هر یک از قرائت‌های هفتگانه نماز خواند

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۴

عدم تواتر قرائت‌های هفتگانه

بعضی از آیات و کلمات قرآن به وسیله قاریان معروف قرآن، به صورت‌های مختلف قرائت شده است که در این فصل در اهمیت و ارزش این قرائت‌ها و شرح حال این قاریان بحث کوتاهی خواهیم داشت:

نزول یکایک آیات قرآن با تواتر و نقل‌های پیاپی و یقین آور به ما رسیده است و تمام علما و دانشمندان اسلامی در این مورد اتفاق نظر دارند. ولی در اینکه قرائت‌های مختلف که معروفترین آنها قرائت‌های هفتگانه است و به وسیله قاریان معروف قرآن قرائت گردیده به حد تواتر رسیده است یا نه؟ در میان علما و دانشمندان اسلامی مورد اختلاف می‌باشد. گروهی از علما همه آنها را متواتر می‌دانند و گروهی دیگر همه آنها را غیر متواتر و عده‌ای نیز برخی از این قرائت‌ها را متواتر و برخی دیگر را غیر متواتر و بعضی دیگر از علما نیز این قرائت‌ها را به اجتهاد شخصی قاریان آنها مستند می‌سازند.

توضیح اینکه: درباره قرائت‌های هفتگانه مشهور، آراء و نظریات مختلفی از طرف دانشمندان اسلامی ابراز گردیده است.

یک عده از دانشمندان اهل سنت معتقدند که همه قرائت‌های هفتگانه به طور تواتر «۱» به خود رسول خدا (ص) می‌رسد، که پیامبر اسلام قرآن را با این قرائت‌های هفتگانه می‌خوانده است.

(۱). تواتر: نقل‌های پیاپی و فراوان و یقین آور را، که ناقلان آن در کثرت به حدی برسند که یقین آور باشد «تواتر» و هر مطلبی که بدینگونه نقل شده و بدست دیگران برسد «متواتر» می‌گویند مانند اینکه: از وجود شهری در عراق به نام کربلا خبر می‌دهند و کسانی که این شهر را ندیده‌اند در اثر نقل‌های فراوان و پیاپی به وجود چنین شهری یقین دارند بدون اینکه کوچکترین شکی به خود

راه دهند اینگونه اخبار پیاپی و یقین آور را متواتر می‌نامند و هر خبری که ناقلانش به آن حد نرسند آن را «خبر واحد» می‌نامند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۵

بعضی از علما این عقیده را معروف و مشهور دانسته‌اند. و از «سبکی» نقل گردیده است که وی همه قرائت‌های دهگانه را متواتر می‌دانست. «۱» و بعضی دیگر پا را فراتر نهاده و خیال کرده‌اند که هر کس این قرائت‌های هفتگانه را متواتر نداند کفر ورزیده و عقیده او مخالف با اسلام است، این نظریه به مفتی اندلس «ابو سعید فرج بن لب» نسبت داده شده است. «۲»

ولی عقیده معروف در میان شیعه این است که قرائت‌ها به طور «متواتر» و یقین آور به پیامبر اسلام منتهی نمی‌گردد، بلکه بعضی از این قرائت‌ها یک نوع اجتهاد از طرف خود قاریان بوده، و پاره دیگر نیز به صورت «خبر واحد» به پیامبر اسلام می‌رسد نه به طور تواتر. و همین نظریه را عده‌ای از محققین و دانشمندان اهل سنت نیز پذیرفته‌اند و به طوری که خواهید دانست به نظر ما این نظریه در میان آنان مشهورتر از نظریه‌های دیگر می‌باشد.

دلایل فراوان بر عدم تواتر قرائت‌های مختلف وجود دارد که روشن‌ترین، ساده‌ترین و در عین حال کوتاه‌ترین آنها عبارت است از اینکه: هر یک از قاریان و پیروان آنان بر صحت قرائت خویش دلایلی می‌آورند، و به همین دلایل نسبت به قرائت‌های دیگر اعتراض می‌کنند.

خود این عمل نشان می‌دهد که این قرائت‌ها بر اجتهاد و نظریه خاص خود قاریان مستند می‌باشد. زیرا اگر هر یک از آنها به صورت تواتر و قطعی از پیامبر (ص) نقل می‌شد دیگر اثبات آن محتاج به دلیل و برهان نبود، انتخاب یک قرائت و اعراض از قرائت‌های دیگر معنی و مفهومی نداشت.

اصلاً عده زیادی از دانشمندان هر قرائتی را که علت و ریشه آن در لغت عرب پیدا نگردد انکار نموده و طرفداران آن را به اشتباه و لغزش نسبت داده‌اند. «۳»

در شرح حال حمزه خواننده‌ایم که: احمد بن حنبل (پیشوای حنبلیها) و یزید بن هارون و ابن مهدی «۴» و ابو بکر عیاش و ابن درید قرائت او را انکار نموده و مردود دانسته‌اند.

(۱). مناهل العرفان زرقانی، ص ۴۳۳.

(۲). همان کتاب، ص ۴۲۸.

(۳). تبیان تألیف طاهر بن صالح بن احمد جزایری طبع چاپخانه المنار، صفحه ۱۰۶.

(۴). او عبد الرحمان بن مهدی است در تهذیب التهذیب ۵ / ۲۸۰ می‌گوید احمد بن سنان گفته است که از علی

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۶

«زرکشی» توقیفی و عدم اختیاری بودن قرائت‌ها را اختیار نموده می‌گوید: عده‌ای مانند زمخشری با ما مخالفت نموده و چنین پنداشته‌اند که انتخاب قرائت‌ها اختیاری می‌باشد و با اجتهاد و رأی افراد بلیغ و دانشمندان فصاحت و بلاغت انتخاب می‌گردد.

سپس زرکشی در مقام رد آنها قرائت حمزه را پیش می‌کشد و می‌گوید که: وی کلمه «و الارحام» را با «زیر» و صدای پایین تلفظ نموده است، در صورتی که صحیح نمی‌باشد چنانکه از ابو زید و یعقوب و حضر می‌نقل می‌کنند که قرائت حمزه را در آیه «و ما اتم بمصرخی» «۱» که با کسر «یا» خوانده است تخطئه و انکار نموده‌اند، و همچنین قرائت «ابو عمرو» که در «یغفر لکم» راء را در لام ادغام نموده است نادرست می‌دانند آنجا که زجاج می‌گوید: این ادغام یکی از غلط‌های فاحش و روشن است. «۲»

اشاره

آیات و کلماتی که قاریان هفتگانه آنها را در قرآن به گونه‌های مختلف تلفظ نموده‌اند در صورتی اعتبار دارد که دارای شرایط خاصی باشد چنانکه:

ابن جزری می‌گوید: هر قرائتی که با قواعد و لغت عرب و لو از یک جهت موافق باشد، و با یکی از قرآنها عثمان و لو به طور احتمال مطابقت کند و سندش هم صحیح باشد، همان قرائت صحیح است و نمی‌توان آن را رد نمود. و برای مسلمانان لازم و واجب است که آن قرائت را بپذیرند، خواه از قاریان هفتگانه و دهگانه نقل شود و یا از قاریان دیگر که مورد قبول می‌باشند.

ولی اگر قرائتی، یکی از همان شرایط و ارکان سه‌گانه را دارا نباشد باید چنین قرائت را

بن مدینی شنیدیم که می‌گفت عبد الرحمان بن مهدی دانشمندترین مردم بود. خلیلی نیز درباره وی گفته است که پیشوای مطلق بود. شافعی گفته است «در دنیا برای وی نظیری نیافتم».

(۱). ابراهیم: ۲۲.

(۲). تیان: ۸۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۷

ضعیف و خلاف قاعده و یا باطل دانست، گر چه از قاریان هفتگانه و یا بالاتر از آنان نقل گردیده باشد.

این همان نظری است که بزرگان و پیشوایان علم و تحقیق آن را می‌پذیرند ابو عمرو عثمان بن سعید دانی نیز بر آن تصریح نموده و ابو محمد بن ایطالب مکی و ابو العباس احمد بن عماد مهدوی در موارد متعددی این مطلب را به صراحت و روشنی بیان داشته‌اند. محقق توانا ابو القاسم عبد الرحمان بن اسماعیل معروف بابی شامه نیز همان را تحقیق و تأیید نموده است، و این همان نظریه‌ای است که گذشتگان از علما بر آن عقیده بودند و مخالفی در برابرشان نبوده است.

ابو شامه در کتاب خود «المرشد الوجیز» می‌گوید: نباید هر قرائتی را که به یکی از قاریان هفتگانه نسبت داده شود صحیح دانست و چنین پنداشت که واقعا قرآن بدان صورت نازل گردیده است، مگر اینکه با ضوابط و قوانین صحیح مطابقت کند، در این صورت نقل آن اجماعی خواهد بود و به یک نفر اختصاص نخواهد داشت.

قرائت غیر صحیح آن نیست که از قاریان هفتگانه معروف نقل نگردد، زیرا تکیه و اعتماد، بر شرایط و اوصاف قرائت است نه بر اشخاص، بنابراین قرائت غیر صحیح قرائتی است که شرایط صحت قرائت را دارا نباشد خواه این قرائت از قاریان هفتگانه معروف نقل گردد یا از دیگران. منتها در اثر شهرت قاریان هفتگانه و کثرت مطابقت قرائت آنان با قواعد و شرایط صحت، نسبت به آنها اعتماد بیشتری پیدا می‌شود تا قرائتهای دیگر. «۱»

سیوطی می‌گوید: بهترین سخن درباره قرائتها همان است که استاد اساتید ابو الخیر ابن جزری که پیشوای قاریان در دوران خویش بود، در اول کتاب «النشر» گفته است: هر قرائت صحیح دارای سه شرط است: مطابقت با قواعد عربی، موافقت با یکی از نسخه‌های قرآن عثمانی، صحت سند.

سپس می‌گوید: ابن جزری در این فصل بحث متقن و محکمی آورده و مطلب سنجیده‌ای

(۱). النشر فی القرائات العشر: ۹ / ۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۸

بر قلم رانده است «۱».

موضوع دیگری که در بحث قرائتها باید به آن پرداخت، شرح حال قاریان قرآن است. قاریان قرآن که در کتب علوم قرآن اسمی از آنها به میان آمده است فراوانند و معروفترین آنها هفت تن می‌باشند که قرائتهای هفتگانه معروف از آنان نقل گردیده است که شرح هر یک از آنها را با روایانش می‌آوریم:

۱/ عبد الله بن عامر دمشقی

نام وی عبد الله بن عامر دمشقی و کنیه‌اش «ابو عمران» و ملقب به یحصبی است، وی قرآن را از مغیره بن ابی شهاب فرا گرفته است. «هیثم بن عمران» می‌گوید: عبد الله بن عامر در دوران ولید بن عبد الملک رییس اهل مسجد بود. هیثم، عبد الله را از قبیله حمیر می‌دانست و به نسبت وی خرده می‌گرفت. «ابو عمرو دانی» می‌گوید که: عبد الله بن عامر پس از بلال بن ابی درداء قضاوت شام را به عهده گرفت ... اهل شام او را در قرائت قرآن و در اختیار هر گونه قرائت که می‌خواست، پیشوای خویش قرار دادند. عبد الله سال هشتم هجری متولد و سال صد و هیجده در گذشته است. روایان ابن عامر - قرائت ابن عامر را دو نفر با چند واسطه نقل نموده‌اند هشام و ابن ذکوان. ۱ هشام کنیه‌اش ابن عمار فرزند نصیر بن میسره است و قرائت را نزد ایوب ابن تمیم فرا گرفته و بر وی عرضه نموده است. ۲ ابن ذکوان دومین راوی ابن عامر است، نام وی عبد الله فرزند احمد ابن بشیر می‌باشد، و گاهی او را بشیر بن ذکوان می‌گویند. قرائت را از ایوب ابن تمیم فرا گرفته و بر وی ارائه نموده است.

(۱). الاتقان، نوع ۲۷-۲۲ ج ۱/ ۱۲۹.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۵۹

۲/ شرح حال ابن کثیر

نام وی عبد الله فرزند کثیر بن عبد الله بن زاذان بن فیروزان بن هرمز است از اهل مکه و از قبیله «دار» بوده، و از نظر نسب ایرانی می‌باشد. بنا به نوشته کتاب «التیسیر»، ابن کثیر قرائت را در پیش عبد الله بن مسائل خوانده و به وی عرضه نموده است. حافظ ابو عمرو و گروه دیگری از علما این نظریه را پذیرفته و آن را قطعی دانسته‌اند، ولی حافظ ابو علاء همدانی آن را ضعیف و غیر مشهور دانسته است. ابن کثیر قرائت خود را به «مجاهد بن جبر» و «در باس» غلام ابن عباس نیز عرضه نموده است و آنان هم تأییدش کرده‌اند. ابن کثیر سال ۴۵ در مکه متولد و سال ۱۲۰ وفات نمود. «۱» «علی بن مدینی» درباره ابن کثیر می‌گوید: او مورد اعتماد و وثوق است. ابن سعد نیز او را توثیق نموده، سپس می‌گوید: نظر عمرو دانی این است که او قرائت را از عبد الله بن سائب مخزومی فرا گرفته است، ولی مشهور این است که او قرائت را از مجاهد یاد گرفته است. «۲»

روایان ابن کثیر: قرائت ابن کثیر را دو نفر به چند واسطه نقل نموده‌اند بزی، قبل.

۱ نام بزی، احمد فرزند محمد بن عبد الله بن قاسم بن نافع بن ابی که بشار نام داشت.

اصلاً ایرانی و اهل همدان است و به دست سائب مخزومی مسلمان گردید. درباره وی نیز دو نظریه مختلف نقل شده است.

ابن جزری می‌گوید: او استاد و محقق است و دارای حافظه قوی و محکم بود.

او در سال ۱۷۰ متولد و سال ۲۵۰ وفات نموده است. «۳»

بزی قرائت را نزد ابو الحسن احمد بن محمد بن علقمه معروف به «قواس» و در نزد ابو الاخريط وهب بن واضح مکی و عبد الله بن زیاد بن عبد الله بن یسار مکی فرا گرفته است. «۴»

(۱). طبقات القراء، ج ۱، ص ۴۴۳-۴۴۵.

(۲). تهذیب التهذیب ۳۷/۵.

(۳). طبقات القراء ۱/۱۱۹.

(۴). النشر فی القراوات العشر ۱/۱۱۹.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۰

۲ نام قبل محمد فرزند عبد الرحمان خالد بن محمد، کنیه اش ابو عمرو. وی از خانواده مخزوم و آزاد شده آنان و اهل مکه می‌باشد. قرائت را به احمد بن محمد بن محمد عون نبال عرضه نموده و از وی فرا گرفته است، و همو بود که قبل را در مکه به جای خود قرار داد و وظیفه قرائت را به عهده وی واگذار کرد. قبل از بزی نیز قرائت نقل نموده و در حجاز ریاست تعلیم قرائت به وی واگذار گردید و در مکه جزء نیروی انتظامی بود. سال ۱۹۵ متولد و سال ۲۹۱ وفات نموده است. «۱»

۳ / شرح حال عاصم

ابو بکر عاصم فرزند ابی النجود اسدی، و از آزاد شدگان خاندان اسد و کوفی است.

قرائت را به زر بن حبیش و ابو عبد الرحمان سلمی و ابو عمرو شیبانی عرضه نموده و از آنان فرا گرفته است.

«ابو بکر بن عیاش» می‌گوید: «عاصم» به من گفت: کسی حرفی از علم قرائت را به من یاد نداد، مگر عبد الرحمان سلمی، من از نزد او برمی‌گشتم و آنچه فرا گرفته بودم به «زر» عرضه می‌داشتم و از تأیید او نیز برخوردار می‌شدم.

حفص می‌گوید: عاصم نقل نمود که هر چه از قرائت به تو یاد داده‌ام همان است که در نزد ابو عبد الرحمن سلمی یاد گرفته‌ام که او نیز از علی بن ابی طالب (ع) فرا گرفته بود و هر چه که از قرائت به ابا بکر بن عیاش یاد داده‌ام، همان است که در نزد «زر بن حبیش» یاد گرفته‌ام که وی نیز از ابن مسعود فرا گرفته بود. «۲»

ابن سعد می‌گوید: عاصم مورد اعتماد بود ولی «اعمش» با حافظه‌تر از وی بوده است.

به عقیده عقیلی عاصم به جز بد حافظه بودن عیب دیگری نداشته و در سال ۱۲۷ و یا ۱۲۸

(۱). طبقات القراء ۲/۱۹.

(۲). طبقات القراء ۱/۳۴۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۱

هجری قمری از دنیا رفته است. «۱»

راویان عاصم: قرائت عاصم بن بهدله را دو نفر بدون واسطه از وی نقل نموده‌اند: حفص، و ابو بکر.

۱ حفص فرزند سلیمان از قبیله اسد می‌باشد که ربیب و فرزند همسر عاصم بود.

ذهبی می‌گوید: حفص در نقل حدیث حافظه خوبی نداشت ولی در قرائت قرآن مورد اطمینان بود. قرائت را ضبط و حفظ می‌نمود.

حفص چنین گفته است که در قرائت عاصم با وی هیچ مخالفتی ننموده مگر در یک حرف از سوره روم «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ» که حفص کلمه «ضعف» را با ضم ضاد ولی «عاصم» با فتح آن قرائت نموده است. تولد حفص سال ۹۰ و وفاتش سال ۱۸۹ واقع گردیده است. «۲»

۲ اما ابو بکر: نام وی شعبه فرزند عیاش بن سالم حناط از قبیله اسد و اهل کوفه می‌باشد.

ابن جزری درباره وی می‌گوید: که قرائت خویش را سه بار بر عاصم عرضه نموده و بر عطاء بن سائب و اسلم منقری نیز عرضه داشته است، شعبه یک قرن تمام زندگی کرد، ولی هفت سال و بنا به نقل دیگر بیش از هفت سال قبل از فوتش دست از قرائت کشید و با قرائت فاصله گرفت.

وی پیشوای بزرگ در قرائت و احکام و از دانشمندان با عمل بود، و گاهی می‌گفت که من به تنهایی نصف اسلام! او از علمای اهل سنت بود و در موقع مرگش که خواهر وی گریه می‌نمود، بدو گفت: چرا گریه می‌کنی؟ به آن گوشه خانه نگاه کن در همین گوشه هیجده هزار بار ختم قرآن نموده‌ام. او در سال ۹۵ متولد و سال ۱۹۳ و بنا به نقل دیگر سال ۱۹۴ وفات نموده است. «۳»

(۱). تهذیب التهذیب ۵ / ۳۹.

(۲). طبقات القراء ۱ / ۲۵۴.

(۳). طبقات القراء ۱ / ۳۲۵-۳۲۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۲

۴ / شرح حال ابو عمرو

نام وی زبان فرزند علاء بن عمار مازنی و از اهل بصره است، و بنا به عقیده بعضی از رجال شناسان وی اصلاً ایرانی بوده است. او و پدرش از ترس حجاج به حجاز فرار نموده و قرائت را در مکه و مدینه فرا گرفت. او در کوفه و بصره نیز از افراد زیادی قرائت را یاد گرفت، به طوری که در میان تمام قاریان هفتگانه از نظر تخصص کسی بدو نمی‌رسید.

مردم شام تا قرن پنجم از قرائت ابن عامر پیروی می‌نمودند و از آن تاریخ به بعد قرائت او را ترک نمودند زیرا مردی از اهل عراق وارد شام گردید و در مسجد اموی قرائت ابو عمرو بصری را به مردم تلقین می‌نمود و افراد زیادی به دورش جمع شدند و از آن تاریخ به بعد به تدریج قرائت ابو عمرو در شام نیز معمول گردید.

اصمعی از ابو عمرو نقل نموده که می‌گفت: در میان پیشینیان کسی را سراغ ندارم که دانایتر از من باشد. ابو عمرو سال ۶۸ متولد گردید و عده زیادی گفته‌اند که سال ۱۵۴ وفات نموده است. «۱»

«ابو معاویه ازهری» در تهذیب می‌گوید که ابو عمرو به اقسام قرائتها و الفاظ عرب آشناتر و اطلاع او بر سخنان زیبا و کمیاب و اشعار شیرین و ادبی عرب از همه بیشتر بود.

راویان ابو عمرو: قرائت ابو عمرو را دو نفر به واسطه یحیی بن مبارک نقل نموده‌اند: دوری و سوسی که با ابن مبارک واسطه نقل سه نفر خواهند بود.

۱ اما خود «یحیی بن مبارک» ابن جزری درباره‌اش می‌گوید: او استاد در علم نحو و معلم قرائت قرآن و مردی مورد اعتماد و علامه جلیل القدر است. وی وارد بغداد شده و به «یزیدی» معروف گردید، زیرا که وی با «یزید بن منصور حمیری» دایی مهدی خلیفه عباسی

(۱). طبقات القراء ۱/ ۱۸۸-۲۹۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۳

انس و مصاحبت بیشتری داشت و تربیت فرزندان او را به عهده گرفت.

یحیی بن مبارک قرائت را به ابو عمرو عرضه داشت و از نظریه وی استفاده کرد، و ابو عمرو نیز وی را در جای خود برای یاد دادن قرائت قرآن معین نمود.

یحیی علاوه بر ابو عمرو از حمزه نیز قرائت را فرا گرفته است. وی در علم قرائت دارای رأی و اجتهاد بود، ولی در موارد کمی با استاد خویش ابو عمرو اختلاف نظر داشت.

او به سال ۲۰۲ در ۷۴ سالگی در مرو وفات نمود، و بعضی گفته‌اند سن وی در موقع مرگش از نود سال متجاوز بود. «۱»

۲ اما دوری راوی و شاگرد یحیی: نام وی حفص فرزند عمرو بن عبد العزیز دوری از قبیله ازد و بغدادی است.

ابن جزری می‌گوید: دوری مورد اعتماد و مردی جلیل القدر است و تمام مطالب را ضبط و حفظ می‌نمود، او اول کسی است که قواعد و مطالب مربوط به قرائت را جمع آوری کرد او در شوال سال ۲۴۶ بدرود حیات گفت. «۲»

مؤلف: کسانی که از دوری نقل قرائت نموده‌اند حالشان مجهول و به مانند راویان سایر قراء که قبلاً گفته شد، ناشناخته می‌باشند.

۳ و اما سوسی: نام وی صالح، کنیه‌اش ابو شعیب فرزند زیاد بن عبد الله است.

ابن جزری درباره او می‌گوید: که سوسی مطالب را حفظ می‌کرد و می‌نوشت و مورد اعتماد و اطمینان می‌باشد. وی قرائت را در نزد ابو محمد فرا گرفته است که هم بر وی خوانده و هم از او شنیده است، و او بزرگترین شاگرد ابو محمد بود و در اوایل سال ۲۶۱ در هفتاد سالگی در گذشت. «۳»

(۱). طبقات القراء ۲/ ۳۷۵-۳۷۷.

(۲). تهذیب التهذیب ۲/ ۴۰۸.

(۳). طبقات القراء ۱/ ۳۳۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۴

۵/ شرح حال حمزه:

حمزه فرزند حبيب بن عماره بن اسماعیل است، کنیه‌اش ابو عماره از قبیله تمیم و اهل کوفه می‌باشد.

قرائت را بر سلیمان بن اعمش، و حرمان بن اعین عرضه داشته و از آنان فرا گرفته است.

در کتاب «الکفایة الکبری» آمده است که او قرائت را از محمد ابن عبد الرحمان بن ابی لیلی و طلحة بن مصرف فرا گرفته است، و در کتاب «التیسیر» آمده است که: از مغیره بن مقسم و منصور و لیث بن ابی سلیم فرا گرفته و صاحب کتاب «التیسیر و المستنیر» گوید: از امام صادق (ع) فرا گرفته است.

اینان می‌گویند «حمزه» بدو قرائت را از حرمان یاد گرفته سپس بر اعمش و ابو اسحاق و ابن ابی لیلی عرضه داشته است، و پس از عاصم و اعمش مقام امامت و پیشوایی در علم قرائت به وی محول گردید، او حجت و پیشوای مؤثق و مورد اعتماد و نمونه‌ای بی‌نظیر بود.

«عبد الله عجلی» می‌گوید: ابو حنیفه خطاب به حمزه چنین گفت: تو در دو موضوع بر ما پیروز گشتی و در آن دو جهت با تو مبارزه نمی‌کنیم: قرآن و فرائض. «سفیان ثوری» نیز می‌گفته است: حمزه در قرآن و فرائض بر همه تفوق دارد. و «عبد الله بن موسی»

می گوید:

اعمش استاد حمزه هر وقت او را می دید می گفت: او دانشمند در قرآن است، حمزه سال ۸۰ متولد و سال ۱۵۶ وفات نموده است. (۱)

راویان حمزه: اما راویان وی دو نفرند که قرائت را با واسطه از او نقل نموده‌اند: یکی خلف بن هشام و دیگری خلاد بن خالد. ۱ «خلف» کنیه اش ابو محمد از قبیله اسد و فرزند هشام بن ثعلب بزاز و اهل بغداد است. ابن جزری می گوید: خلف یکی از قاریان دهگانه و یکی از راویان قرائت حمزه به وسیله

(۱). طبقات القراء ۱ / ۲۶۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۵

سلیم می باشد، او در سن ده سالگی تمام قرآن را حفظ کرده بود و از سیزده سالگی شروع به تحصیل علم قرائت نمود. خلف در قرائت روش حمزه را پیش گرفته بود ولی در صد و بیست مورد با وی مخالفت داشت. در سال ۱۵۰ متولد و سال ۲۲۹ وفات کرده است. (۱)

۲ خلاد بن خالد معروف به «ابو عیسی شیبانی»، اهل کوفه.

ابن جزری درباره او می گوید: خلاد در علم قرائت پیشوا و مورد اطمینان می باشد و او در این علم دانا، محقق و استاد است. خلاد قرائت را بر سلیم عرضه نموده و از وی فرا گرفته است، وی در میان یارانش از همه با حافظه تر و نسبت به همه آنان تفوق داشت وفاتش در سال ۲۲۰ واقع گردیده است. (۲)

۶ / شرح حال نافع

نام وی نافع فرزند عبد الرحمان بن ابی نعیم است.

ابن جزری درباره او می گوید: نافع یکی از قاریان و دانشمندان هفتگانه می باشد. مردی است مورد اعتماد و صالح، اصلاً اصفهانی است. قرائت را به عده‌ای از تابعین اهل مدینه عرضه داشته و از آنان فرا گرفته است.

سعید بن منصور می گوید: مالک بن انس می گفت: قرائت اهل مدینه از سنت و روش پیامبر است. به وی گفتند: منظور شما از قرائت اهل مدینه همان قرائت نافع است؟ گفت: آری.

از عبد الله بن احمد بن حنبل نقل گردیده که از پدرم سؤال نمودم: کدامیک از قرائتها را بیشتر دوست داری؟ گفت: قرائت اهل مدینه را. گفتم اگر این قرائت ممکن نباشد؟ گفت: قرائت عاصم را.

(۱). طبقات القراء ۱ / ۲۷۲.

(۲). تهذیب التهذیب: ۳ / ۱۵۶.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۶

وفات نافع در سال ۱۶۹ واقع گردیده است. (۱)

راویان نافع قرائت نافع را دو نفر بدون واسطه نقل نموده‌اند: قالون و ورش.

۱ قالون: نامش عیسی و کنیه‌اش ابو موسی فرزند میناء بن وردان است و آزاد شده قبیله زهره می‌باشد.

می‌گویند که وی ربیب و فرزند همسر نافع بوده است، و نافع او را به جهت فطانت و زیرکی که در قرائت داشت به «قالون» ملقب نمود، زیرا در لغت روم قالون به معنای نیکو می‌باشد.

عبد الله بن علی می‌گوید: علت اینکه به وی لقب «قالون» دادند، این بود که او اصلاً رومی و جد اعلای وی «عبد الله» از اسیران روم بوده است.

قالون قرائت خویش را به نافع عرضه نموده و از وی فرا گرفت.

ابن ابی حاتم می‌گوید: «قالون» لائل بود، و قرآن را با اشاره لب می‌خواند و با اشارات لب اشتباهات و اغلاط مردم را به آنان می‌فهمانید. وی سال ۱۲۰ متولد و سال ۲۲۰ وفات نموده است. «۲»

۲ ورش: نام وی عثمان و فرزند سعید است.

ابن جزری درباره او می‌گوید: در دوران ورش ریاست تعلیم قرائت قرآن در مصر بدو محول گردید، او در قرائت، روش خاص و ابتکار مخصوصی داشت که با نافع مخالف بود. وی در قرائت مورد اعتماد و گفتارش در این قسمت حجت و مدرک بود.

ورش در سال ۱۱۰ در مصر متولد و در سال ۱۹۷ در همانجا وفات نموده است. «۳»

۷/ شرح حال کسایی

نام وی «علی» مشهور به «کسایی» فرزند حمزه بن عبد الله بن بهمن بن فیروز، از قبیله

(۱). طبقات القراء ۳ / ۳۳۰.

(۲). طبقات القراء ۱ / ۶۱۵.

(۳). طبقات القراء ۱ / ۵۰۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۷

اسد و آزاد کرده آنان و اجداد وی ایرانی است.

«ابن جزری» درباره او می‌گوید: کسایی همان پیشوای قرائت است که ریاست علم قرائت در کوفه بعد از «حمزه زیات» به وی محول گردید. او قرائت را از حمزه اخذ نمود بدین صورت که چهار بار قرائت خویش را بر وی عرضه کرد و در قرائت تنها به او اعتماد می‌نمود.

ولی ابو عبید در کتاب «القرائات» می‌گوید: کسایی در اخذ قرائت روش خاصی داشت که قسمتی از قرائتهای حمزه را اخذ نموده و قسمتی از آنها را ترک می‌کرد، در تاریخ وفات کسایی اختلاف نموده‌اند، آنچه صحیح به نظر می‌رسد و عده زیادی از مورخان و حفاظ نوشته‌اند، این است که در سال ۱۸۹ وفات نموده است. «۱»

کسایی قرائت را از حمزه زیات و محمد بن ابی لیلی و عیسی ابن عمر اعمش به طور مذاکره و گفتگو فرا گرفته. و از آنان و سلیمان بن ارقم و امام جعفر صادق (ع) و عزرمی و ابن عیینه نیز شنیده است، و به رشید و بعد از وی به فرزندش امین تعلیم نموده است. «۲»
راویان کسایی: قرائت کسایی را دو نفر بدون واسطه نقل نموده‌اند: لیث ابن خالد، و حفص ابن عمر.

۱ لیث بن خالد: نام وی حارث کنیه‌اش ابو الحارث فرزند خالد بغدادی است. «ابن جزری» در حق وی می‌گوید: او مردی است مشهور و مورد اعتماد و استادی است حافظ، او از بزرگترین شاگردان کسایی است و قرائت را از وی فرا گرفته است. وفات او در

سال ۲۴۰ واقع گردیده است. «۳»

۲ حفص: همان حفص بن عمر و دوری است که شرح حال وی را ضمن شرح حال عاصم آوردیم. این بود شرح حال «قراء سبعه» و راویان آنان که در اینجا آوردیم و نام «قاریان هفتگانه»

(۱). طبقات القراء ۱/ ۵۳۵.

(۲). تهذیب التهذیب ۸/ ۳۱۳.

(۳). طبقات القراء ۲/ ۳۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۸

و راویانشان را «قاسم بن فیره» در قصیده لامیه‌اش که به «شاطیبه» معروف است با نظم ذکر نموده است.

سه قاری غیر معروف

علاوه بر این هفت قاری معروف سه قاری دیگر نیز در بحث قرائت مطرح گردیده است که در مرحله دوم از اهمیت می‌باشند و آنها عبارتند از:

۱ خلف بن هشام ۲ یعقوب بن اسحاق ۳ یزید بن قعقاع و علاوه بر این قاریان دهگانه از عده دیگری نیز نقل شده که از اهمیت نازلتر و کمتری برخوردارند و گاهی بسیار شاذ و نادر و غیر معتبر، بدین جهت ما نیازی بر ذکر آنها نمی‌دانیم.

حجیت قرائت‌های هفتگانه

اشاره

عده‌ای از علما همه قرائت‌ها را حجت و سند دانسته و استدلال نمودن با هر یک از این قرائت‌ها را بر احکام شرعی جایز می‌دانند، به طوری که به حرمت همبستر شدن با زن پس از پاک شدن از حیض و قبل از غسل کردن با قرائت کوفیها «غیر از حفص» استدلال نموده‌اند که آنها در آیه شریفه «و لا تقرهون حتی یطهرن» کلمه «یطهرن» را با تشدید خوانده‌اند، و معنای آیه طبق این قرائت چنین خواهد گردید: با آنها (همسرانتان) نزدیکی نکنید تا اینکه غسل کنند و خود را از آلودگی حیض پاک گردانند.

به عقیده ما این قرائت‌ها حجت ندارد و نمی‌توان در صورت اختلاف طبق یکی از آنها به یک حکم شرعی استدلال نمود، زیرا:

اولاً: ممکن است که این قاریها راه غلط و اشتباه پیموده باشند.

ثانیاً: نه تنها دلیل شرعی و یا عقلی بر وجوب عمل به گفتار یکی از آن قاریان در دست

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۶۹

نیست، بلکه عقلاً و شرعاً پیروی کردن از غیر علم و یقین ممنوع گردیده است. چنانچه در پیرامون این موضوع به طور مشروح بحث خواهیم نمود.

سؤال: ممکن است کسی بگوید که: این قرائت‌ها گرچه متواتر نیستند ولی به هر صورت از پیغمبر (ص) نقل گردیده، و حداقل از اقسام خبر واحد می‌باشند، و دلایلی که حجیت خبر واحد را ثابت می‌کند حجیت نقل این قرائت‌ها را نیز تثبیت می‌نماید. در این صورت عمل نمودن بر طبق این قرائت‌ها پیروی نمودن از دلیل شرعی بوده و با «ورود» یا «حکومت» و «تخصص» از مقوله عمل به ظن خارج می‌گردد. «۱»

پاسخ: این سؤال را می‌توان دو گونه پاسخ داد:

۱ روایت بودن قرائتها ثابت نیست تا دلایل اثبات حجیت خبر واحد حجیت آنها را نیز ثابت نماید، زیرا چنانکه قبلاً گفتیم احتمال دارد که این قرائتها یک نوع اجتهاد و اظهار عقیده باشد که از ناحیه خود قاریان به عمل آمده است. و آنچه قبلاً نقل نمودیم که بعضی از علما بر این مطلب تصریح کرده‌اند این احتمال را تأیید می‌کند. و اگر سبب اختلاف قاریان را، که خالی بودن قرآن‌ها از نقطه و حرکت بوده است، در نظر بگیریم، احتمال اجتهاد قاریان بیشتر تقویت می‌شود.

چنانکه ابن ابی هاشم می‌گوید: منشأ اختلاف قاریان در قرائت، این بود که قرآن‌ها به وسیله اصحاب و یاران پیامبر (ص) به نقاط مختلف فرستاده می‌شد و مردم هر نقطه و منطقه، قرآن را که خالی از نقطه و حرکت بود به وسیله یکی از آنها فرا می‌گرفتند، و آنچه را هم که با شنیدن فرا می‌گرفتند در صورت موافقت با خط قرآن بر همان روش ثابت می‌ماندند و در صورت مخالفت آن را ترک می‌نمودند و بدین گونه سلیقه‌های مختلف بکار افتاد و در میان

(۱). ما فرق این معانی را در بحثهای خود در ضمن «مبحث تعادل و ترجیح» که چاپ و منتشر شده است توضیح داده‌ایم.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۰

شهرهای مختلف از نظر قرائت و تلفظ کلمات، اختلاف به وجود آمد. «۱»

زرقانی می‌گوید: علمای صدر اول اسلام چون در محفوظ بودن قرآن به همین صورتی که نوشته شده بود می‌کوشیدند، بدین جهت از نقطه و «حرکه» گذاشتن در قرآن خودداری می‌نمودند و آن را مکروه می‌داشتند، که در اثر این عمل تغییری در قرآن به وجود نیاید. ولی بعدها اوضاع متغیر شد و در خالی بودن قرآن از نقطه و حرکت احتمال اشتباه و تغییر در قرآن بیشتر احساس گردید و هر کس کلمات قرآن را یک نوع تلفظ می‌نمود. این بود که مسلمانان برای محافظت و جلوگیری از تغییر مجبور شدند که قرآن را «حرکه» و نقطه گذاری کنند. «۲»

۲ دلایل حجیت خبر واحدی که راوی آن مورد اعتماد است، نمی‌تواند شامل روایت قاریان و راویان آنان گردد، زیرا از ترجمه و شرح حال آنان روشن می‌گردد که وثاقت و مورد اعتماد بودن همه آنان ثابت و مسلم نیست.

آیا می‌توان با هر یک از قرائتهای هفتگانه نماز خواند؟

عقیده علما: گروه کثیری از علمای شیعه و سنی معتقدند که نماز خواندن با هر یک از قرائتهای هفتگانه جایز و صحیح می‌باشد. بلکه بعضی از آنها بر این مطلب ادعای اجماع نموده‌اند، و بعضی از علما نماز خواندن با قرائتهای دهگانه را نیز جایز می‌دانند، و بعضی دیگر در این مورد به عدد معینی قائل نیستند، بلکه می‌گویند هر قرائتی که با یکی از قرائتهای عثمان ولو احتمالاً مطابق و از نظر سند هم صحیح باشد، می‌توان با آن قرائت، نماز خواند.

مقتضای قاعده: ولی مقتضای قاعده اولی این است که با هر قرائتی نتوان نماز خواند، مگر اینکه آن قرائت از ناحیه خود پیامبر (ص) و یا از ناحیه ائمه معصومین (ع) ثابت گردد زیرا آنچه که در نماز، واجب می‌باشد خواندن قرآن است. پس خواندن هر سوره و لفظی که قرآن بودن

(۱). تبیان، ص ۸۶.

(۲). مناهل العرفان، چاپ دوم، صفحه ۴۰۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۱

آن ثابت نگردیده کافی نیست، و در موردی که انسان یقین کند که تکلیف بر وی متوجه می‌باشد باید آن را به طوری به جا بیاورد که به اطاعت امر و سقوط تکلیف یقین نماید بنابراین باید یا به تعداد قرائتهای مختلف قرائتهای نماز را چند بار خواند و یا در یک نماز همان کلمه مورد اختلاف را به شماره قرائتهای مختلف تکرار نمود تا پیروی و فرمان برداری قطعی به دست آید. مثلاً در سوره فاتحه باید هم «مالک» و هم «ملک» را خواند تا یقین بر فراغ ذمه حاصل گردد.

و اما درباره سوره‌ای که باید بعد از حمد خواند، بنابر آنچه گفتیم، یا باید سوره‌ای را انتخاب نمود که در وی اختلاف قرائت نباشد، یا همانطور که گفته شد کلمه مورد اختلاف را تکرار نمود. این بود خلاصه آنچه از قاعده اولی استفاده می‌گردد.

نظر ما- و اما از نظر ائمه معصومین علیهم السلام، خواندن هر یک از قرائتها که در زمان ائمه معصومین (ع) معروف بوده، در نماز کفایت می‌کند. زیرا آنان شیعیان‌شان را در خواندن هر یک از آن قرائتها امضا و تأیید می‌نمودند و می‌گفتند «همانطور که یاد گرفته‌اید بخوانید». و گاهی می‌فرمودند «تو نیز با قرائتی که مردم می‌خوانند بخوان». (۱)

و در هیچ روایتی نیامده است که ائمه (ع) بعضی از این قرائتها را منع نموده باشند، و اگر از ناحیه ایشان رد و انکاری صادر می‌گردید، مسلماً به طور تواتر و یا حداقل با خبر واحد بدست ما می‌رسید.

از این گفتار به طور خلاصه چنین برمی‌آید که: منحصر نمودن جواز صحت نماز تنها به قرائتهای هفتگانه و دهگانه معنا و مفهومی ندارد، بلکه با هر قرائتی می‌توان نماز را به جای آورد. ولی با این شرط که آن قرائت شاذ و غیر معروف و یا جعلی و ساختگی نباشد، و به وسیله افرادی که وثاقت و اعتبار آنان در نزد هیچ یک از علما ثابت نشده است نقل نگردد. قرائت شاذ و غیر معروف، مانند قرائت «ملک یوم الدین» که ملک به صیغه ماضی و میم

(۱). کافی باب النوادر، کتاب فضل القرآن.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۲

«یوم» با فتحه و صدای بالا خوانده شده است.

و قرائت جعلی، مانند «انما یخشی الله من عباده العلماء» که بنا به قرائت «خزاعی» به نقل از ابو حنیفه لفظ جلاله «الله» با «ضمه» و صدای پیش و کلمه «علماء» با «فتحه» و صدای بالا تلفظ گردیده است.

از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که به نظر پیشوایان دینی ما، با هر قرائتی که در زمان آنان معمول و متداول بود نماز خواندن صحیح است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۳

۹ مسئله تحریف قرآن

اشاره

معنای تحریف اقسام تحریف از نظر عده‌ای شیعه و سنی دلایل عدم تحریف قرآن ۱- تحریف از نظر قرآن ۲- تحریف از نظر صفت ۳- تحریف از نظر قرائت قرآن در نماز ۴- تحریف از نظر تاریخ بررسی دلایل تحریف قرآن ۱- تحریف تورات و انجیل ۲- قرآن علی (ع) ۳- روایات تحریف ۴- تأثیر تدوین قرآن در تحریف آن

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۴

معنا و اقسام تحریف

یکی از مسائل مهم و حساسی که پیرامون قرآن مطرح می‌شود، مسئله «تحریف» است که در این فصل به این موضوع مهم می‌پردازیم:

تحریف چیست؟

واژه «تحریف» به چند معنی استعمال می‌شود که بعضی از معانی آن در قرآن واقع شده و بعضی از معانی آن، به قرآن راه نیافته است و راه یافتن بعضی از معانی آن نیز به قرآن مورد اختلاف است. اینک به تفصیل آن می‌پردازیم:

۱ تحریف در معنا:

اگر چیزی یا کلمه‌ای از مورد خود تغییر داده شود و در غیر موردش استعمال گردد، این عمل را تحریف می‌نامند چنانکه تحریف در آیه شریفه ذیل به همین معنا آمده است:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ﴿۱﴾ گروهی از یهودیان گفتار خدا را از معانی حقیقی آن به معناها و مواردی دیگر تغییر داده و تحریف می‌کنند.

تحریف به این معنا بدون تردید در قرآن مجید واقع شده است، زیرا تفسیر کردن آیات قرآن با معانی که هدف و مقصود قرآن نیست بسیار دیده شده و بیشتر بدعت گذاران و صاحبان عقاید فاسد و مذاهب باطل و گروههای انحرافی و التقاطی و توجیه گران مادی چنین تفسیر و تحریفی را مرتکب گردیده‌اند و آیات قرآن را بر طبق نظریات و تمایلات

(۱). نساء: ۴۶.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۵

نفسانی خود تأویل نموده و با افکار و عقاید شخصی و گروهی خویش تطبیق داده‌اند. به طوریکه نوشته‌ها و کتابهای این افراد و گروهها مالا مال از این گونه تحریفات و تأویلات است و بررسی آن به بحث جداگانه و کتاب مستقلی نیازمند است. در صورتی که پیشوایان مذهبی و امامان ما از چنین تفسیر و تحریف منع نموده و آن را تحریم کرده‌اند و مرتکب چنین عملی را سخت مورد ملامت و نکوهش قرار داده‌اند.

چنان که امام باقر (ع) می‌فرماید: ظاهر بینان از قرآن خواندن و گرایش این گونه افراد و گروهها به قرآن خوشحالند ولی دانشمندان و باریک بینان غمگین و محزون. «۱»

علت منع ائمه (ع) از این عمل و محزون بودن دانشمندان از این حادثه تلخ و به ظاهر شیرین و زیبا این است که آنان می‌دانند اگر تفسیر به رأی آزاد باشد و راه چنین تفسیرها نسبت به قرآن باز گردد چه فاجعه‌ای در اسلام به وقوع خواهد پیوست و چه گروهها و مسلکها در اسلام به وجود خواهد آمد و چه عقائد و افکار مختلفی بر قرآن تحمیل خواهد گردید و به تدریج اصل اسلام و قرآن در این میان فراموش شده، هر شخص و هر گروهی آن را با عقیده و مرام خویش تطبیق و دیگران را تکفیر و تفسیق نموده، به ارتجاع و امثال آن متهم خواهند کرد، و آن‌گاه به جان هم افتاده و بر سر هم خواهند کوفت و گلوله‌هایی را که باید بر سینه دشمن خالی کنند بر مغز هم خواهند ریخت. این است که باید با تمام امکانات و با قاطعیت هر چه بیشتر از این گونه اعمال خطرناک و فاجعه آفرین جلوگیری گردد و با چنین افراد و گروهها و افکاری به مبارزه برخاست و ریشه آن را سوزانید.

۲ تحریف در حروف و حرکات:

اگر حروف و یا حرکات بعضی از کلمه‌های قرآن تغییر داده شود، به طوری که معنای آن هیچ‌گونه تغییر پیدا نکند، این عمل نیز یک نوع تحریف محسوب می‌شود.

این گونه تحریف نیز مانند تحریف به معنای اول قطعا در قرآن واقع شده است زیرا ما در بحث قرائت ثابت نمودیم که قرائتهای دهگانه به طور متواتر ثابت نشده است و قرآن تنها با

(۱). وافی آخر کتاب صلوٰه ۵/ ۲۸۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۶

یکی از این قرائتهای دهگانه مطابق و بقیه قرائتها به جز زیادت و یا نقصانی نمی‌توانند باشند.

۳ تحریف در کلمات قرآن:

اگر کلمه و یا کلماتی از قرآن برداشته شود و یا بر قرآن افزوده گردد به طوری که حقیقت قرآن تغییر نیابد، و همانگونه که فرود آمده است محفوظ بماند، این عمل را نیز «تحریف» می‌نامند.

تحریف بدین معنی نیز در صدر اسلام بدون تردید به قرآن راه نیافته است زیرا:

اولا: به گواه تاریخ، عثمان در دوران خلافتش یک قسمت از قرآن‌های موجود را سوزاند و به استاندارش نیز در شهرهای اسلامی دستور داد تمام قرآن‌ها را به جز آنچه که خودش جمع آوری نموده است بسوزانند. این مطلب می‌رساند که قرآن‌های سوزانده شده با قرآنی که خود عثمان جمع آوری نموده بود، اختلاف و مغایرت داشته است، و گرنه علتی برای سوزاندن و از بین بردن آنها نبود.

و ثانيا عده‌ای از علما و دانشمندان موارد اختلاف آن قرآن‌ها را معین نموده‌اند از جمله «ابو داود سجستانی» - صاحب سنن معروف - در این موضوع کتابی نوشته و آن را «کتاب المصاحفه» نامیده است.

از گفتار وی چنین برداشت می‌شود که:

قرآن‌های دوران عثمان با یکدیگر متفاوت بوده‌اند و تحریف به معنای زیادت و یا نقصان کلمه و کلمات به آنها راه یافته بوده، و تنها یکی از آنها مطابق با واقع و از هر گونه زیادت و نقصان محفوظ بوده است و به عقیده ما قرآنی که عثمان جمع آوری نموده، همان قرآن متداول و معمول در میان مسلمانان صدر اول می‌باشد که از هر جهت مطابق با واقع بوده و از خود رسول اکرم (ص) گرفته شده است.

۴ تحریف، یا زیاد کردن:

اگر زیادتی در قرآن به وجود آید به طوری که حقیقت، ماهیت و واقعیت قرآن را تغییر دهد و گفته شود که قسمتی از قرآن موجود، کلام خدا نیست، این گونه تغییر و زیادت نیز «تحریف» نامیده می‌شود.

و تحریف بدین معنا راهی به قرآن نیافته است، و بطلان آن در میان تمام مسلمانان

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۷

مسلم و از ضروریات و بدیهیات می‌باشد.

۵ تحریف، یا کم نمودن:

یکی دیگر از معانی «تحریف» تنقیص و کم نمودن است، بدین معنی که بگوئیم: قرآن موجود بر تمام آنچه از آسمان نازل گردیده است مشتمل نیست، و قسمتی از آن در موقع تدوین و یا در دوران‌های بعدی از بین رفته است. تحریف به این معنی است که در اینجا موضوع بحث ما می‌باشد.

راه یافتن این گونه تحریف به قرآن مجید مورد اختلاف است. عده معدودی از علما آن را پذیرفته و اکثر علما آن را مردود می‌دانند.

تحریف قرآن از نظر علمای شیعه و سنی:

معروف و مشهور در میان تمام مسلمانان این است که تحریف به معنای زیادت و نقصان که معروفترین معانی تحریف است در قرآن واقع نگردیده و قرآنی که فعلا در دست ما است مجموع همان قرآنی است که بر پیامبر (ص) نازل گردیده و از هر گونه زیادت و نقصان و تغییر مصون می‌باشد.

عده زیادی از علما و دانشمندان بر این واقعیت تصریح نموده‌اند، مانند پیشوای محدثین شیخ صدوق علیه الرحمه که عدم تحریف را جزو عقاید امامیه می‌داند، و مانند شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در اول تفسیر خود «تبیان» بر این مطلب صراحت و قاطعیت دارد و این نظریه را از استاد خود سید مرتضی علم الهدی نیز نقل می‌نماید و آن‌گاه دلیل او را که در این مورد بهترین و محکمترین دلایل می‌باشد بازگو می‌کند.

مفسر معروف مرحوم طبرسی نیز در مقدمه تفسیر خود «مجمع البیان» تحریف را به همان معنا در قرآن، رد می‌کند. شیخ الفقها «شیخ جعفر» در «کشف الغطاء»، بر نبودن چنین تحریفی در قرآن ادعای اجماع می‌نماید. علامه بزرگ «شهشهانی» در کتاب خود «عروة الوثقی» قول به عدم تحریف را به بیشتر مجتهدین نسبت می‌دهد و همین طور محدث مشهور مرحوم ملا محسن فیض در

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۸

«وافی» و «علم الیقین» «۱»، و مجاهد بزرگ و قهرمان علم و دانش شیخ محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر خود «آلاء الرحمن» هم از نظریه عدم تحریف قرآن طرفداری می‌کنند و گاهی آن را یک نظریه اجتماعی می‌دانند.

بزرگ دانشمند شیعه شیخ مفید و جامع علوم مختلف، مرحوم شیخ بهائی و محقق دانشمند قاضی نور الله شوشتری و عده کثیری از علمای دیگر نظریه عدم تحریف را به اکثر علما و دانشمندان اسلامی نسبت داده‌اند.

خلاصه این که، نظریه مشهور در میان دانشمندان و محققین شیعه، همان نظریه عدم تحریف است. بلکه این نظریه مورد اتفاق در میان آنان می‌باشد. تنها افراد معدودی از محدثین شیعه و عده‌ای نیز از علمای اهل سنت نظریه وقوع تحریف را پذیرفته‌اند.

رافعی در این باره می‌گوید: عده‌ای از علمای «کلام» که رأی و ابتکاری از خود نداشتند و به جز ظن و حدس دانشی نیندوخته‌اند و به جز راه جدال و لجاجت روشی در پیش نگرفته‌اند، قائل به تحریف می‌باشند و با بیانی که خودشان در جمع آوری و تدوین قرآن دارند، سقوط قسمتی از قرآن را می‌پذیرند. «۲»

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» قول به تحریف را به «حشویه» و افراد ظاهر بین اهل سنت، نسبت داده است.

دلایل طرفداران عدم تحریف قرآن

اشاره

چنان که گفتیم در مسئله تحریف قرآن دو نظریه مختلف وجود دارد: برخی از علما احتمال وقوع تحریف در قرآن را داده‌اند ولی به عقیده اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان شیعه و اهل سنت و همچنین به نظر ما کوچکترین زیادت، نقصان، تغییر و تحریفی به قرآن راه نیافته و قرآن مجید همان گونه که از طرف خدا نازل گردیده مصون و محفوظ مانده است. اینک

(۱). وافی ۵، ۲۸۳، علم الیقین، ۱۳.

(۲). اعجاز القرآن: ۳۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۷۹

دلایل گفتار ما و نظریه اکثریت علما و دانشمندان اسلامی:

۱/ تحریف از نظر قرآن

به طوری که قبلاً اشاره نمودیم تحریف به معنای تنقیص و اسقاط قسمتی از آیات، اصلاً راهی به قرآن نیافته است، و تحریف بدین معنی از نظر خود آیات قرآن مردود می‌باشد، و ما بعضی از آن آیات را که اساس و شالوده عقیده به تحریف را در هم می‌ریزد در این جا می‌آوریم.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «۱» ما ئیم که ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و به یقین آن را حفظ خواهیم نمود.

این آیه به صراحت دلالت دارد که قرآن از تحریف محفوظ خواهد ماند و خداوند در برابر تحریف کنندگان از کتاب خود دفاع خواهد نمود، جباران و ستمگران نخواهند توانست دست خیانت به سوی قرآن برده و آن را ملعبه خویش قرار داده و به دلخواه خود در آن تغییر و تبدیل به وجود بیاورند.

طرفداران نظریه تحریف، این آیه را چند گونه تأویل و توجیه نموده‌اند:

۱ می‌گویند: منظور از «ذکر» که در این آیه بکار رفته است، خود پیامبر می‌باشد نه قرآن. زیرا در آیه‌های دیگری کلمه «ذکر» درباره خود پیامبر استعمال گردیده است آن جا که می‌فرماید:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ «۲» زیرا خداوند چیزی را که مایه ذکر است بر شما نازل کرد رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند.

می‌بینیم منظور از ذکر در این آیه رسول خداست، در آیه قبلی نیز به همین منوال بوده

(۱). حجر: ۹.

(۲). طلاق: ۱۰-۱۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۰

و معنای آن چنین خواهد بود که ما پیامبر را فرستادیم و او را از شر اشرار محفوظ خواهیم داشت.

پاسخ: این تأویل باطل و نادرست است زیرا کلمه «تنزیل» و «انزال» که در آن دو آیه به کار رفته و به معنای نازل نمودن می‌باشد دلالت دارد بر این که منظور از «ذکر» در هر دو آیه قرآن است نه پیامبر، و اگر منظور از «ذکر» پیامبر بود کلمه «ارسال» و مشابه آن بکار می‌رفت نه تنزیل و انزال چون تنزیل و انزال درباره قرآن و ارسال در مورد پیامبران به کار می‌رود.

۲ می‌گویند: منظور از حفظ قرآن مصونیت قرآن از قلع و ایراد و محفوظ بودن تعالیم و مفاهیم عالی آن می‌باشد نه مصونیت قرآن

از تحریف و اسقاط پاره‌ای از آیات آن.

پاسخ: این گفتار از گفتار اول ضعیفتر و بطلانش روشن‌تر است زیرا:

اگر منظور آنان این باشد که خداوند در این آیه مصونیت قرآن را از انتقاد و ایراد کفار تضمین نموده است، بطلان آن جای شک و تردید نیست چون قرآن از انتقاد مصون نمانده است، بلکه انتقاد و ایراد کفار نسبت به قرآن بیش از حد شمارش است. پس این آیه حتماً متوجه این جهت نیست.

و اگر منظورشان این باشد که چون قرآن دارای روش مستقیم و صحیح، محکم و اصیل و دارای دلایل محکم و متقن است، و بدین جهت سطح قرآن بالاتر از آن است که دست انتقاد و ایراد به آن لطمه‌ای وارد سازد و نظام قرآن برتر از آن است که شک و تردید افراد، کوچکترین اثری در آن باقی بگذارد، این مطلبی است درست و صحیح، ولی باید توجه نمود که این نوع مصونیت که به معنای استحکام دلیل و استقامت روش می‌باشد از اول با خود قرآن بوده است نه این که بعد از نازل شدن، از خارج به آن آمده باشد اما مصونیتی که از این آیه استفاده می‌شود مصونیت خارجی است که بعد از نازل شدن خداوند آن را از تحریفات مصون و محفوظ بدارد، بنابراین مصونیت ذاتی که همان استحکام ذاتی است هیچ ارتباط با مفهوم آیه مورد بحث ندارد زیرا:

اولاً: خود قرآن با این امتیازات و جهات خاصی که ذاتاً از آن برخوردار می‌باشد در برابر

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۱

انتقادات، مدافع و حافظ خود بوده و پاسخگوی ایرادات خواهد بود، و از این لحاظ احتیاج به یک حافظ خارجی ندارد. و ثانیاً: این آیه شریفه حفظ قرآن را پس از نازل شدن تضمین می‌نماید نه در حالت نزولش، تا منظور از حفظ و مصونیت، استحکام و استقامت دلایل آن باشد.

۳ می‌گویند درست است که این آیه بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت دارد ولی کدام قرآن؟ چون ممکن است منظور از آن تنها قرآنی باشد که نزد حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه است نه همه قرآن‌ها. زیرا ظاهر این آیه کلیت و عمومیت را نمی‌رساند. پاسخ: این احتمال از دو احتمال گذشته ضعیفتر می‌باشد، زیرا قرآن باید در میان اجتماع و در نزد مردم که به آن نیازمند هستند محفوظ و مصون از تحریف باشد نه در نزد امام زمان علیه السلام:

چون محفوظ ماندن قرآن در نزد وی به مانند محفوظ بودن آن است در لوح محفوظ و یا در پیش یکی از فرشتگان خدا، و این گفتاری است بسیار سست و غیر قابل قبول، و شباهت زیادی به گفتار کسی دارد که بگوید: من هدیه‌ای به شما فرستادم ولی آن را در نزد خود و یا یکی از دوستانم محفوظ داشته‌ام.

۴ گر چه شبهات و ایرادهای قبلی را که درباره دلالت این آیه بر عدم تحریف آورده‌اند نپذیرفتیم و هر یک را پاسخ دادیم، ولی شبهه دیگری نیز به استدلال با این آیه متوجه است که با بودن آن شبهه دلالت این آیه بر عدم تحریف مشکل خواهد بود. و آن شبهه این است:

طرفداران تحریف قرآن در خود این آیه که جزئی از قرآن است احتمال تحریف می‌دهند بنابراین، استدلال نمودن با این آیه بر عدم تحریف قرآن صحیح و اطمینان‌آور نخواهد بود.

زیرا اثبات عدم تحریف در قرآن با آیه‌ای که در خود آن احتمال تحریف می‌باشد مستلزم «دور» بوده و اثبات مطلبی است با خود آن، که بطلان چنین استدلالی مسلم و بدیهی می‌باشد.

ولی باید توجه داشت که این ایراد بر کسانی متوجه است که عترت طاهره و اهل بیت

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۲

پیامبر (ص) را از مقام خلافت الهی معزول و برکنار نموده و بر گفتار و اعمال آنان اعتماد نمی‌کنند، این گونه افراد جواب صحیح و

قانع کننده‌ای در برابر این ایراد ندارند.

اما کسانی که اهل بیت را حجت خدا و همدوش با قرآن و پشتیبان و پشتوانه آن می‌دانند و به گفتار آنان اعتماد و تکیه می‌کنند، از این گونه ایرادات و شبهات محفوظ و مصون می‌باشند.

زیرا به عقیده آنان استدلال نمودن اهل بیت پیامبر (ص) با قرآن موجود و تأیید نمودن همین قرآن از سوی آنان، دلیل و گواه بر حجت و عدم تحریف و تغییر آن خواهد بود.

وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۱) و این قرآن، کتابی است شکست ناپذیر که باطل از هیچ طرف به آن راه ندارد، چرا که از طرف خدای حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

این آیه شریفه قرآن مجید را از انواع و اقسام باطل پاک و به دور معرفی می‌کند.

زیرا اگر در جمله‌ای علامت «نفی» متوجه اصل وجود و موجودیت چیزی گردد تمام افراد و مصادیق آن را نفی خواهد کرد و در این آیه نیز کلمه «لا» یعنی نفی، متوجه اصل وجود گردیده و آن را زدوده و نفی نموده است.

بنابراین هیچ گونه بطلان، که تحریف نیز یکی از مصادیق آن است نمی‌تواند به ساحت قدس قرآن راه یابد.

اشکال: طرفداران تحریف از این دلیل چنین جواب داده‌اند که: هدف آیه بیان مصونیت قرآن از تناقض در احکام و نفی کردن دروغ و بطلان از اخبار آن است. و به این گفتار با روایت علی بن ابراهیم قمی استشهاد می‌کنند که وی در تفسیر خود از امام باقر

(ع) چنین آورده است:

«قرآن نه به وسیله کتابهای پیش از خود باطل می‌گردد و نه به وسیله کتابهای بعد از آن، و در مجمع البیان نیز از امام صادق (ع) نقل گردیده است که:

(۱). فصلت: ۴۱-۴۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۳

«در اخبار قرآن از گذشتگان، باطل و دروغی نیست و در اخبار آن از آیندگان نیز خلاف و بطلانی وجود ندارد».

پاسخ: این گفتار در معنای آیه صحیح نیست، زیرا این دو روایت که بدانها استشهاد می‌گردد دلالت ندارند بر این که منظور از بطلان تنها دروغ در اخبار و یا نسخ به وسیله کتابهای قبلی و بعدی می‌باشد، بلکه این دو روایت تنها بعضی از مصادیق و اقسام بطلان را که به قرآن راه ندارد، بیان می‌کنند.

مخصوصا اگر روایات دیگری را «۱» که بر عمومیت و وسعت معانی قرآن از نظر مفهوم و زمان و مکان دلالت دارند در نظر بگیریم حقیقت کاملا روشن می‌گردد که منظور آیه شریفه این است که قرآن در تمام اعصار و قرون از هر نوع بطلان و از تحریف که یکی از روشترین و بارزترین اقسام و مصادیق بطلان می‌باشد منزّه و پاک و به دور است.

گواه این که تحریف از مصادیق و اقسام باطل ساختن چیزی است، قرآن آن را از ساحت خودش نفی نموده است، این است که: همین آیه شریفه، قرآن را با عزت و غلبه و پیروزی توصیف و تعریف نموده است و لازمه و مقتضای غلبه و پیروزی در عزت هر چیز، به این است که از تغییر، ضایع شدن و از دست دادن حقیقت و واقعیت خویش مصون و محفوظ باشد.

ولی اگر بگوئیم که منظور از باطل در آیه کریمه فقط تناقض و کذب است، این معنی با عزت و پیروزی که قرآن با آن توصیف شده است تناسبی ندارد و نمی‌تواند معنای صحیح و ارزنده‌ای برای این آیه بوده باشد.

اولین دلیل بر عدم تحریف قرآن، خود قرآن است که با صراحت و قاطعیت قرآن را از تحریف مصون و بدور می‌داند، و ما دو نمونه از آیات را در این مورد آوردیم و به توضیح

(۱). قسمتی از این روایت را در بخش «فضیلت قرآن» آورده‌ایم به آنجا مراجعه شود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۴

آنها پرداختیم.

دومین دلیل بر عدم تحریف، روایات و اخبار «ثقلین» است که رسول خدا (ص) نقل گردیده است.

منظور از اخبار «ثقلین» گروه احادیثی است که رسول خدا (ص) در این احادیث «عترت» یعنی اهل بیت و «قرآن» را جانشین خود معرفی فرموده که هم دوش و غیر قابل انفکاک از همدیگر می‌باشند، و بر مسلمان فرض و واجب نموده است که از آن دو عامل هدایت پیروی کنند و آنها را از هم جدا نسازند.

اینگونه روایات از طریق شیعه و سنی فراوان نقل گردیده است.

با مضمون این احادیث به دو شکل و طریق می‌توان بر عدم تحریف قرآن استدلال نمود:

شکل اول: قائل شدن به تحریف قرآن مستلزم این است که امت اسلامی نتواند به قرآن تمسک جوید و از آن پیروی کند. زیرا قرآن تحریف یافته و دست خورده قابل تمسک و پیروی نمی‌تواند باشد. در صورتی که وجوب تبعیت از قرآن و تمسک به آن که صریح اخبار ثقلین است تا روز قیامت باقی و پابرجاست.

از این جا کشف می‌کنیم و بر ما یقین حاصل می‌گردد که قول به تحریف، باطل و قابل اعتبار نمی‌باشد.

توضیح اینکه: «روایات ثقلین» بر اقتران و همدوش بودن عترت و کتاب و بر بقای آن دو، تا روز رستاخیز، دلالت می‌کنند.

بنابراین باید هم فردی از عترت پیامبر در میان بوده باشد و هم قرآن، تا هر دو برای همیشه و تا رستاخیز قرین و همدوش و پشتوانه یکدیگر هادی و راهنمای امت و در روز قیامت به پیشگاه پیامبر (ص) وارد گردند.

آری باید این دو، یکی به عنوان قانون و برنامه و آن دیگری به صورت ناظر، مجری، معلم و مفسر قانون همیشه وجود و حاکمیت داشته باشند تا همانطور که رسول خدا (ص) در این احادیث اشاره فرموده است با پیروی از آن دو، زمینه‌های هدایت و سعادت امت اسلامی

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۵

فراهم گردیده، مسلمانان از ضلالت و گمراهی و از تاریکی و بدبختی مصون و محفوظ بمانند.

شکل دوم: شکل دوم در استدلال با اخبار «ثقلین» به عدم تحریف قرآن، این است که مقتضای قول به تحریف، سقوط قرآن از حجیت، و اعتبار و مدرکیت است و کسانی که به تحریف قائل هستند در تمسک نمودن به قرآن موجود باید به ائمه هدی (ع) مراجعه نموده و در صورت تأیید و امضای آنان از قرآن فعلی تبعیت کنند.

و به عبارت ساده‌تر: در صورت وقوع تحریف، حجیت و اعتبار قرآن موجود موقوف و منوط بر امضای اهل بیت خواهد بود.

ولی از اخبار متواتر «ثقلین» چنین برمی‌آید که خود قرآن یک حجت و مدرک مستقل و یکی از دو مرجع اصیل اسلامی می‌باشد، و مرجع دوم اسلامی همان اهل بیت پیامبر است که باید از هر دو مستقلاً پیروی گردد و باز از آن روایت چنین استفاده می‌شود که قرآن «ثقل اکبر» و بزرگترین حجت است و اهل بیت «ثقل اصغر».

بنابراین چگونه ممکن است که قرآن را از حجیت استقلالی بیاندازیم و حجت بودن آن را به اهل بیت «ثقل اصغر» متوقف سازیم؟

شناخت قرآن (نجمی و هریسی) ۱۸۵ / ۲ روایات ثقلین و تحریف قرآن ص: ۱۸۳

اما این که گفتیم در صورت وقوع تحریف، قرآن از حجیت می‌افتد، به این دلیل است که در اثر تحریف و تفسیر، ممکن است بعضی از قرائن و شواهد لفظی که در آیات قرآن بکار رفته، و روشنگر و نشان دهنده معنای اصلی آیات بوده است ساقط شود، و در نتیجه معنای واقعی آیات که از قرائن و شواهد ساقط شده استفاده می‌شده، مجهول و ناشناخته بماند و معنای ظاهری آیات که با معنای واقعی آن متفاوت بوده است به جای آن بنشیند.

گاهی طرفداران تحریف چنین می‌پندارند که حجیت قرآن با عقیده به تحریف آن منافات ندارد و در عین اینکه به تحریف قرآن معتقدیم، می‌توانیم ظواهر قرآن را نیز حجت بدانیم و به آن استناد کنیم. زیرا حجیت ظواهر قرآن گرچه با تحریف ساقط می‌گردد، ولی ائمه هدی (ع) که قرآن موجود را امضاء و تأیید و با قرآن فعلی استدلال نموده و اصحاب و یارانشان را در عمل نمودن به ظواهر آیات تصدیق کرده‌اند، در مجموع حجیت ظواهر آن را تحکیم و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۶

تثبیت می‌کند و به آن اعتبار و مدرکیت می‌بخشد.

طرفداران تحریف با این پندار می‌خواهند از یک طرف به تحریف قرآن معتقد شوند و از طرف دیگر با امضاء و تأیید ائمه هدی (ع) حجیت ظواهر آن را بپذیرند.

در صورتی که این افراد اشتباه می‌کنند و پندارشان باطل و بی‌اساس می‌باشد. زیرا ارشاد و راهنمایی ائمه و مورد تأیید قرارداد نشان در تمسک و استناد به ظواهر قرآن، نه از این لحاظ بوده است که آنان می‌خواستند به قرآن، حجیت و مدرکیت دهند و با امضاء و تأییدشان، تحریف و به هم خوردن ظواهر آن را جبران کنند، بلکه این امضاء و تأیید از این جهت بوده که آنان خود قرآن را حجیت مستقل می‌دانستند و جوهر آن را دست نخورده و قابل اعتبار می‌شناختند. این بود که دیگران را به استفاده و تبعیت از این ظواهر رهبری و راهنمایی می‌نمودند، یعنی این تأیید و تصدیق از قرآن موجود، حکایت از اعتبار و حجیت واقعی آن می‌کند نه اینکه به آن حجیت و اعتبار ظاهری ببخشد.

۳/ مسئله تحریف و قرائت قرآن در نماز

سومین دلیل بر عدم تحریف قرآن این است که پیشوایان ما به ما تعلیم نموده‌اند که در فرائض و نمازهای واجب دو رکعت اول و دوم بعد از سوره حمد یک سوره کامل از قرآن را بخوانیم و در نماز آیات نیز در هر رکعت آن حداقل یک سوره کامل را به پنج قسمت تقسیم نموده قبل از هر رکوع یک قسمت آن را تلاوت نماییم. این از احکام و مسائلی است که از آغاز ظهور اسلام و از روزی که نماز تشریح گردیده وجود داشته و بر مبنا و اساس تقیه نبوده است.

زیرا در آن روز تقیه مفهومی نداشت.

بنابراین حکم اصیل و مسلم اسلامی، کسانی که قائل به تحریف می‌باشند نباید سوره‌ای را که احتمال تحریف در آن وجود دارد در نماز بخوانند زیرا در نماز بعد از سوره حمد، خواندن یک سوره کامل لازم است، و کامل بودن سوره‌ای که احتمال تحریف در آن وجود دارد قطعی نمی‌باشند، در صورتی که «اشتغال یقینی»، «برائت یقینی» می‌خواهد، یعنی آنجا که به یقین،

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۷

فرمان و تکلیفی از سوی شارع به انسان متوجه شده است باید آن را طوری انجام دهد که به عملی بودن و به ساقط شدن آن تکلیف نیز یقین کنند.

به عبارت دیگر: شکی در این نیست که ائمه (ع) در نمازها بعد از سوره حمد، خواندن یک سوره کامل از سوره‌های قرآن موجود را واجب دانسته و آن را به پیروانشان دستور داده‌اند، دستوری که کوچکترین احتمال تقیه به آن راه ندارد، و این حکم و دستور یا

در زمان خود رسول اکرم (ص) بوده است و یا بعد از وی به وسیله ائمه واجب گردیده است. ولی احتمال دوم که در واقع نسخ در احکام می‌باشد درست نیست، زیرا بعد از رسول خدا (ص) هیچ حکمی نسخ نگردیده و تغییری در احکام واقع نشده است. بنابراین می‌ماند احتمال اول که از زمان خود رسول خدا (ص) خواندن یک سوره کامل در نماز واجب بوده است، و عمل کردن به این حکم بعد از رسول خدا (ص) در صورتی درست بود که قرآن تحریف نشده باشد، و در صورت تحریف سوره‌های تحریف نشده برای خواندن در نماز تعیین می‌گردید تا سوره کامل خوانده شود. در صورتی که چنین تعیین وجود ندارد و خواندن هر یک از سوره‌های قرآن تجویز شده است.

این بود خلاصه استدلال به عدم تحریف قرآن از راه وجوب خواندن سوره کامل در نماز. ولی این استدلال اختصاص به موضوع نماز ندارد، بلکه در هر موردی که ائمه (ع) به خواندن سوره و یا آیه‌ای کامل دستور داده‌اند جاری است و می‌توان از چنین دستور عدم تحریف قرآن را استفاده نمود.

۴ / مسئله تحریف از نظر تاریخ

چهارمین دلیل بر عدم تحریف قرآن این است که: اگر ما به تاریخ قرآن و سیر آن در تاریخ نظری بیفکنیم زمان و زمینه‌ای را برای تحریف آن در تاریخ مشاهده نمی‌کنیم زیرا به نظر طرفداران تحریف قرآن، این عمل یا در دوران شیخین به وسیله ابو بکر و یا عمر انجام گرفته است و یا در دوران عثمان به وسیله او؛ و یا در دورانهای بعدی به وسیله افراد دیگر، ولی

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۸

بررسی دقیق نشان می‌دهد که هیچ کدام از این احتمالات صحیح نمی‌باشد و در هیچیک از این دورانها به وسیله هیچکدام از این افراد و خلفا کوچکترین تحریف و تغییری در قرآن به وقوع نپیوسته است که اینک تاریخ احتمال تحریف را به سه دوران تقسیم نموده و ذیلاً به بررسی آن می‌پردازیم:

تحریف قرآن در دوران خلیفه اول و دوم

اشاره

به نظر طرفداران تحریف، نخستین احتمال در تحریف قرآن این است که این تحریف از ناحیه شیخین یعنی ابو بکر و عمر متوجه قرآن گردیده است، و این احتمال از سه صورت بیرون نیست: تحریف غیر عمدی و اضطراری، تحریف عمدی در آیات مربوط به موضوع حکومت و زعامت، تحریف عمدی در آیات دیگر و اینک مشروح این سه احتمال:

۱ / تحریف غیر عمدی:

می‌گویند: چون قرآن در دوران ابو بکر و عمر جمع آوری نشده بود و به همه قرآن دسترسی نداشتند، لذا به ناچار قهراً تحریف و تغییری در قرآن به وجود آمده و قسمتی از آیات از بین رفت.

ولی این احتمال و پندار از چند جهت بی‌اساس می‌نماید:

۱ عنایت و توجه خاصی که رسول خدا (ص) نسبت به قرآن داشت و به قرائت و تلاوت آن اصرار و تأکید می‌ورزید، و همچنین اهمیت خاص و فوق العاده‌ای که اصحاب و یاران رسول خدا نسبت به قرآن قائل بودند، موجب قطع و یقین می‌گردد بر این که

قرآن مجید از همان دوران خود رسول خدا جمع آوری شده و به طور یادداشت‌های متفرق و پراکنده و یا از راه حفظ در سینه‌ها و یا به هر صورت دیگر در نزد مسلمانان محفوظ بوده و دقیقا از آن مواظبت و نگهداری به عمل می‌آمد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۸۹

با این همه اهتمام و دقت امکان نداشت که کلمه‌ای از آن فراموش و یا جابجا و یا تغییر و تبدیل شود.

افرادی که اشعار و خطبه‌های دوران جاهلیت را حفظ و دقیقا ضبط نموده بودند، چگونه متصور است که در حفظ و ضبط نمودن قرآن کوچکترین سستی روا داشته و یا غفلت ورزند.

قرآنی که در راه آن، از زندگی و جان شیرین خود می‌گذشتند و به هر نوع فداکاری و از خود گذشتگی و به هر گونه سختی‌ها و ناراحتی‌های شدید و طاقت فرسا تن می‌دادند، تلخی‌ها می‌چشیدند، از وطن و مال و منال و همسر و فرزند چشم می‌پوشیدند، آنان در راه خدمت به قرآن و نشر احکام و قوانین آن از همه چیز گذشتند و با فداکاری‌هایشان خطوط زرین در تاریخ بشریت به وجود آورده و با قدمهای اعجاب انگیزشان روی تاریخ را سفید نمودند.

آری چنین افراد با این شرایط چگونه ممکن است حفظ قرآن را بی‌اهمیت تلقی کنند؟! آیا با این وصف کدام عاقلی می‌تواند چنین تصور کند که مسلمانان فداکار دوران اول اسلام اعتنائی به قرآن و حفظ آن نمودند، تا در نتیجه قسمتی از آن از بین برود و یا مطالبی بر آن افزوده گردد.

۲ حدیث معتبر و متواتر «ثقلین» که قبلا به آن اشاره گردید، دلیل دیگری بر بطلان این احتمال می‌باشد زیرا آنچه در این حدیث از رسول خدا (ص) آمده است که:

«من دو چیز مهم در میان شما به امانت گذاشتم یکی کتاب خدا و آن دیگری عترت من است» (۱) این حدیث با تحریف و از بین رفتن قسمتی از قرآن سازش ندارد. زیرا در صورت تحریف آنچه از پیغمبر باقی مانده قسمتی از کتاب خواهد بود نه همه کتاب، ولی از این حدیث چنین بر می‌آید که همه قرآن به عنوان راهنما از رسول خدا به یادگار مانده است نه قسمتی از آن.

بلکه بالاتر از این می‌توان از حدیث «ثقلین» استفاده نمود، و آن این است که قرآن در زمان خود رسول خدا (ص) به صورت کتاب مدونی بوده است، زیرا در این حدیث رسول خدا می‌فرماید که من کتابی در میان شما به امانت می‌گذارم. بدیهی است در صورتی می‌توان

(۱). انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۰

قرآن را کتاب نامید که همه آیات و مطالبش در یکجا جمع شود، و در غیر این صورت کتاب نامیده نمی‌شود.

۳ و از طرف دیگر اهمیت خاص و توجه شدیدی که مسلمانان نسبت به قرآن مبذول می‌داشتند، نشان می‌دهد که از همان روزهای نخستین و در دوران خود رسول خدا قرآن را جمع آوری نموده بودند.

و اگر فرض کنیم مسلمانان هم به جمع آوری قرآن اهتمام نورزیده و این موضوع را بی‌اهمیت تلقی می‌کردند، چرا خود رسول خدا (ص) این مسئله مهم را نادیده گرفته است؟! و از عواقب خطرناک سستی و عدم اهتمام در انجام آن، غافل بوده است؟! آیا وسائل و امکانات برای انجام آن نداشته است؟

جواب همه این سؤالات منفی است، زیرا مسلما رسول خدا (ص) هم به اهمیت موضوع توجه کامل داشته و هم از تمام وسائل و امکانات برخوردار بوده و هم کوچکترین سستی و مسامحه را در این مورد روا نداشته است!.

این است که به یقین باید گفت رسول خدا (ص) در همان دوران به این عمل پرداخته و قرآن را جمع آوری نموده است.

۲/ تحریف عمدی در آیات غیر سیاسی

احتمال دیگر این که خلیفه اول و دوم آیاتی را که به امور سیاسی، یعنی به مسائل خلافت و زعامت آنان تماس نداشت عمدا تحریف نموده‌اند.

این احتمال هم به مانند گفتار و پندار اول کاملاً بی‌اساس و دور از حقیقت است زیرا:

اولاً: انگیزه‌ای برای این کار وجود ندارد و علتی نیست که انسان به یک کار بسیار بزرگ و خطرناک دست بزند بدون این که کوچکترین عواقبی داشته باشد.

و ثانیاً: موقعیت اسلام و مسلمانان در دوران حکومت ابو بکر و عمر نشان می‌دهد که در آن زمان کسی نمی‌توانست دستبردی به قرآن بزند، مخصوصاً این که حکومت آنان نیز بر پایه

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۱

حفظ ظاهر استوار بوده و در ظاهر به امور مذهبی اهمیت شدید داده می‌شد.

و از طرف دیگر افرادی در آن زمان وجود داشتند که با حکومت آن دو مخالف بودند، مانند سعد بن عباد و پیروان وی که از هیچ گونه اعتراض و انتقادی بر آن دو، فروگذار و مضایقه نمی‌کردند، و اگر تحریفی در قرآن به وجود می‌آوردند حتماً مخالفان این جریان را به رخ آنان می‌کشیدند، و در این مورد به باد انتقادشان می‌گرفتند. در صورتی که راجع به تحریف قرآن ایرادی به آنان نگرفته‌اند و کوچکترین انتقاد و اعتراضی در این مورد نسبت به آنان نداشته‌اند، و تاریخ در این مورد کاملاً ساکت و بی‌گواه است. و همچنین امیر المؤمنین (ع) که در خطبه شمشقیه و خطبه‌های دیگرش از افرادی که بر وی مقدم گردیدند، انتقاد و خرده‌گیری می‌کند، ولی هیچ اسمی از مسئله تحریف به میان نمی‌آورد.

این ادعای باطلی است که کسی بگوید: مسلمانان درباره تحریف بر آنان اعتراض نموده‌اند ولی از نظر تاریخ برای ما مجهول مانده است. زیرا اگر چنین اعتراضی واقعیت داشت، نقل می‌گردید همان طور که مطالب کم اهمیت‌تر از آن نقل گردیده است.

۳/ تحریف عمدی در آیات سیاسی قرآن:

گروه دیگری می‌گویند که این دو خلیفه آیات سیاسی قرآن، یعنی آیاتی که مربوط به موضوع خلافت و زعامت بوده، عمداً به نفع خود تحریف نموده‌اند.

این پندار نیز در بی‌اساس بودن از دو احتمال قبلی کمتر نیست، زیرا امیر المؤمنین و همسرش حضرت زهرا (ع) و عده‌ای از اصحاب آن حضرت در موضوع خلافت با ابو بکر و عمر به مقام معارضه درآمده با روایاتی که از رسول خدا (ص) درباره امیر المؤمنین شنیده بودند بر آنان اتمام حجت نموده و احقاق حق می‌کردند.

گاهی از مهاجران و انصار کسانی را که راجع به خلافت و موقعیت حضرت علی (ع) سخنی از رسول خدا شنیده بودند گواه و شاهد می‌آوردند، گاهی با حدیث غدیر و امثال آن استدلال و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۲

احتجاج می‌نمودند، گاهی از روایت دیگر استشهاد می‌نمودند. چنان که در کتاب احتجاج، جریان جالب اتمام حجت دوازده تن از اصحاب پیامبر (ص) را که در برابر ابو بکر برخاستند و نص درباره خلافت را به او تذکر دادند نقل گردیده است. علامه مجلسی نیز فصل مخصوصی درباره احتجاجات و استیضاح‌های حضرت علی (ع) در موضوع خلافت که با دو خلیفه وقت داشت، باز نموده

بنابراین اگر قرآن دارای آیه و مطلبی بود که با مسئله خلافت تماس صریح و روشن داشته باشد، در مقام حجت و استیضاح حق، بیان آن لازم‌تر و استشهاد نمودن با چنین آیه، مهم‌تر از همه استدلالها و دلایلی بود که امیر مؤمنان (ع) و گروه کثیر و قابل توجهی از یاران رسول خدا در این مورد می‌آوردند. نبودن چنین استدلالی از روز اول و حتی در دوران خلافت علی (ع)، دلیل قاطع و واضحی است که چنین آیاتی وجود نداشته و تحریفی واقع نگردیده است.

احتمال تحریف قرآن به وسیله عثمان

اما این که عثمان قرآن را تحریف کرده باشد، این احتمال هم مانند احتمال اول به دلایلی باطل و از احتمال قبلی ضعیفتر است، زیرا: ۱ در دوران خلافت عثمان اسلام به قدری توسعه و گسترش یافته و نیرو گرفته بود که نه عثمان و نه کسی بالاتر از عثمان نمی‌توانست دستی به قرآن ببرد و چیزی از آن کم کند.

۲ اگر تحریف عثمان در آیات غیر سیاسی و غیر مربوط به حکومت و موضوع خلافت بوده باشد، برای چنین تحریفی دلیل و انگیزه‌ای وجود نداشت و اگر تحریف وی مربوط به آیات خلافت باشد، این گونه تحریف هم قطعاً به وقوع نپیوسته است. زیرا اگر چنین آیات وجود داشت تا دوران عثمان در میان مردم و در نقاط مختلف مملکت اسلامی منتشر می‌گردید و خلافت به دست عثمان نمی‌رسید تا بعداً آنها را تحریف کند و از میان ببرد و یا

(۱). بحار الانوار: ۷۹ / ۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۳

لااقل با وجود چنین آیات بر ضد عثمان استدلال می‌گردید و تحریفش را بر وی ایراد می‌نمودند در صورتی که اثری از این‌ها در تاریخ دیده نمی‌شود.

۳ اگر واقعا عثمان عامل تحریف قرآن بود، این عمل در دست قاتلان وی بهترین عذر و محکمترین بهانه و دست آویز می‌گردید؛ و آنان با داشتن چنین بهانه و دست آویز مهمی احتیاج نداشتند در کشتن عثمان عذرها و بهانه‌های دیگری پیش کشیده و انحراف از روش خلفای گذشته و مسئله حیف و میل و تصرفات بی‌مورد در بیت المال را عنوان کنند.

۴ اگر قرآن به وسیله عثمان تحریف می‌گردید؛ علی امیر المؤمنین (ع) پس از وی قرآن را به حالت اولی که در زمان رسول خدا بود، بر می‌گردانید و این عمل نه تنها مورد انتقاد و اعتراض کسی قرار نمی‌گرفت؛ بلکه در برابر مخالفینش که به اصطلاح همان خونخواهان عثمان بودند بهترین دلیل و مدرک برای وی محسوب می‌گردید. و این عمل علی (ع) با آن برنامه دیگرش تطبیق می‌نمود که تیولهای اعطائی عثمان را از افراد می‌گرفت و به بیت المال بر می‌گردانید و در این باره ضمن یک سخنرانی تاریخی چنین فرمود:

«به خدا سوگند اگر بینم که به وسیله بیت المال، زنان را تزویج و کنیزان را خریداری نموده‌اند باز پس خواهم گرفت و به بیت المال عودت خواهم داد. زیرا دایره عدالت وسیع است و کسی که زندگی در سایه عدل بر وی تنگ آید زندگی در سایه ظلم بر او تنگتر خواهد بود» (۱) این روش علی (ع) بود درباره اموال و ثروت‌های عمومی، و اگر تحریفی در قرآن واقع می‌گردید در این مورد قهراً همین روش را پیش می‌گرفت و آن را به حالت اول برمی‌گردانید.

سکوت آن حضرت درباره قرآن و امضا نمودن وی همان قرآن را که در عصر حکومت عثمان معمول بود، دلیل محکم و قاطعی است بر اینکه قرآن در زمان عثمان تحریف نشده است.

(۱). و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لردته فان في العدل سعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵)
شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۴

تحریف قرآن در دورانهای بعد از خلفا

سومین احتمال درباره تحریف قرآن این است که شاید گروهی چنین خیال کنند که قرآن پس از دوران حکومت خلفای سه گانه به وسیله افراد دیگر، تحریف گردیده است ولی تا جایی که ما اطلاع داریم کسی این احتمال را نداده و چنین پندار و ادعایی ننموده است.

آری، تنها چیزی که به برخی از طرفداران تحریف نسبت داده شده این است که می گویند: «حجاج بن یوسف» قیام نمود و قسمتی از آیات قرآن را که در انتقاد بنی امیه نازل گردیده بود، از بین برد و به جای آنها آیات دیگری را بر قرآن افزود. قرآنها طبق دستور وی با همان سبک و روش نگارش یافت و به شهرهای بزرگ مانند مکه و مدینه و مصر و شام و کوفه و بصره ارسال گردید، و قرآنها را دیگر جمع آوری شد و حتی یک جلد از آنها هم در دست مردم باقی نماند، و قرآنها موجود از همان قرآنهایی که به دستور «حجاج» نوشته شده بود به وجود آمده است. (۱)

این بود خلاصه این نظریه عجیب درباره تحریف قرآن پس از دوران خلفا. ولی خواننده عزیز! به طوری که ملاحظه می کنید این گفتاری است که به هذیان و یاوه گویی اشخاص مریض، و بیهوده سرایی اطفال و دیوانگان شباهت بیشتری دارد تا به حقیقت گویی و بیان واقعیت.

زیرا «حجاج» بیش از یک تن از استناداران خلفای بنی امیه نبود، و او کمتر و کوچکتر از این بود که دست به سوی قرآن ببرد، بلکه او عاجزتر از این بود که بتواند یکی از فروع و احکام جزئی اسلام را تغییر بدهد، کجا برسد به موضوعی که اساس و پایه دین اسلام است.

او چگونه می توانست تمام قرآنها را جمع آوری کند به طوری که حتی یکی از آنها هم در دست مردم باقی نماند؟! در صورتی که در آن تاریخ، قرآن در تمام نقاط مملکت وسیع اسلامی منتشر گردیده و به نقاط غیر اسلامی نیز راه یافته بود.

(۱). مناهج العرفان: ۲۵۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۵

چطور این حادثه مهم را حتی یک نفر مورخ هم به عنوان نمونه نقل ننموده و یک نفر محقق تاریخدان در بررسی خویش کوچکترین اشاره‌ای به آن نکرده است؟ در صورتی که علل و انگیزه‌های فراوانی بر نقل آن وجود داشت؟! شگفت انگیزتر اینکه چگونه «حجاج» به این کار مهم و خطرناک دست زد، ولی کسی از مسلمانان بر وی اعتراض نکرد و پس از پایان حکومت و دوران تسلط وی نیز مسلمانان از این عمل نابجای او چشم پوشی و خیانت وی را دنبال نمودند؟! اگر فرض کنیم که حجاج چنین قدرتی داشت که تمام نسخه‌های اصلی قرآن را جمع آوری کند به طوری که حتی یک نسخه از آنها باقی نماند، آیا او می توانست قرآن اصلی را از سینه مسلمانان و از قلب حفاظ قرآن نیز محو کند. حافظان قرآن که تعداد آنان در آن روز بیش از شمارش بوده و آمارشان را جز خدا کسی نمی دانست؟! گذشته از این، اگر در پاره‌ای از آیات قرآن انتقاد صریحی از بنی امیه وجود داشت، پیش از «حجاج»، معاویه که از قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بود، بر این عمل اقدام می نمود. و اگر او هم چنین عملی را انجام داده بود یاران امیر المؤمنین (ع) با همین عمل در برابر معاویه استدلال و اتمام حجت می نمودند. مانند استدلال با دلایل مختلف دیگری که

در کتب تاریخ و حدیث و کلام ضبط شده است. از همه آنچه گفته شد چنین استفاده می‌گردد که طرفداران تحریف قرآن در این گفتار و پندار بی‌اساس علاوه بر این که با کتاب و سنت مخالفت می‌کنند، با دلایل روشن عقلی و تاریخی نیز مخالفت می‌ورزند. مثلی است معروف که می‌گویند: «به آدمی از آنچه نشدنی است بگو، اگر پذیرفت بدان که عاقل نیست».

دلایل طرفداران تحریف قرآن و پاسخ آن

اشاره

طرفداران تحریف قرآن در این پندار غلط به دلایلی تمسک جسته و مطالبی را عنوان نموده‌اند و ما ناچاریم این دلایل را مورد بحث و بررسی قرار داده و بحث تحریف شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۶ را پایان دهیم.

۱/ تحریف تورات و انجیل:

طرفداران تحریف قرآن می‌گویند: در روایات متواتر و کثیری که به طریق شیعه و سنی نقل گردیده است چنین آمده است که: آنچه در امتهای و ملل گذشته به وقوع پیوسته است. در امت و ملت اسلامی نیز مو به مو جریان خواهد داشت. بنابراین، تحریف که به تورات و انجیل و کتب ملل گذشته به یقین راه یافته است در قرآن نیز باید وجود داشته باشد. از جمله روایاتی که بر این حقیقت دلالت دارد، روایتی است که شیخ صدوق در «اکمال الدین» از غیاث بن ابراهیم آورده است و هم از امام صادق و آن حضرت نیز از پدرانیش از رسول خدا (ص) نقل نموده‌اند که: «هر آنچه در امتهای گذشته به وقوع پیوسته است در این امت نیز مو به مو واقع خواهد گردید» «لترکبن سنن من قبلکم». (۱) بنابراین باید تحریف هم در قرآن واقع گردد، و در غیر این صورت معنای حدیث درست نخواهد بود. پاسخ: این دلیل از جهاتی مردود است، زیرا:

۱ اخباری که اساس این دلیل را تشکیل می‌دهند خبر واحدی (۲) بیش نیستند و نمی‌توانند موجب اطمینان و یقین باشند، و ادعای کثرت و تواتر در این روایات و اخبار ادعائی بیش نیست و جز گزاف و مبالغه گویی چیز دیگری نمی‌تواند باشد، و این روایات در هیچیک از کتب چهارگانه معتبر شیعه «کتب اربعه» نیامده است. بنابراین نمی‌توان به این روایات تکیه نمود و نتیجه‌گیری کرد که وقوع تحریف در تورات و انجیل مستلزم وقوع آن در قرآن است و در میان این دو ملازمه وجود دارد.

(۱). «کلّ ما کان فی الامم السالفه فانه یكون فی هذه الامة مثله حدو التعل بالنعل والقده بالقده» بحار الانوار ۴/۸. و به قسمتی از مصادر دیگر این حدیث در بخش عظمت قرآن اشاره گردید.

(۲). خبر واحد اخباری را می‌گویند که در اثر کثرت نقل موجب یقین نگردد گر چه تعداد آن زیاد باشد. و «متواتر» اخباری را می‌گویند که در اثر کثرت نقل، یقین آور باشد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۷

۲ اگر کسی این دلیل را صحیح بداند، باید زیادت را نیز در قرآن بپذیرد زیرا در تورات و انجیل زیادت به عمل آمده است در صورتی که مسئله زیادت در قرآن به قدری نادرست و بطلان آن واضح و روشن است که کسی نمی‌تواند بدان تمسک جوید.

۳ حوادث زیاد و بیشماری در امتهای گذشته بوده است که در این امت وقوع نیافته.

مانند گوساله پرستی و سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل، غرق شدن فرعون و پیروانش، سلطنت سلیمان بر انس و جن، رفتن حضرت عیسی به آسمان، مرگ هارون که وصی حضرت موسی بود قبل از خود وی، وقوع معجزات نه گانه حضرت موسی، ولادت عیسی بدون داشتن پدر، مسخ شدن عده زیادی از امتهای گذشته و به صورت میمون و خوک شدن آنان؛ و مانند دهها وقایع و حوادثی که از حد شمارش بیرون است.

عدم تطابق در این موارد بهترین دلیل و گواه این است که بر فرض درست بودن آن احادیث، ظاهر آنها منظور نمی‌باشد، و شاید منظور از آن احادیث این باشد که مشابه و همانند حوادثی که در ملل گذشته به وقوع پیوسته است در ملت اسلام هم به وقوع خواهد پیوست نه خود همان حوادث.

بنابراین، تحریف در میان ملت اسلام نیز با حفظ الفاظ و ظواهر قرآن به آن راه یافته است، زیرا نتیجه تحریف همان عمل نکردن به حقیقت قرآن می‌باشد که چنین تحریف به وقوع پیوسته است.

این معنی را که ما گفتیم از روایتی که در اوّل بحث آوردیم بدست می‌آید، و همان معنی را روایت دیگری که «ابو واقد لیشی» نقل نموده تأیید می‌کند؛ و آن این که رسول اکرم (ص) در موقع حرکت به سوی «خیبر» به درختی به نام «ذات انواط» رسید که آن درخت به مشرکان تعلق داشت و سلاحهای خویش را بر آن می‌آویختند.

یاران پیامبر گفتند: یا رسول الله برای ما نیز «ذات انواطی» قرار ده، همان طور که مشرکین دارند. رسول خدا (ص) فرمود: سبحان الله، این درخواست شما مانند درخواست قوم موسی است که گفتند: برای ما نیز خدایی قرار ده که قابل رؤیت باشد، همان طور که آنان

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۸

خدایانی دارند. آنگاه رسول خدا فرمود: به خدا سوگند از روش گذشتگان پیروی خواهید نمود. «۱»

این روایت، در این معنی صریح است که آن چه در این امت واقع خواهد گردید شبیه با حوادثی خواهد بود که در امتهای گذشته واقع گردیده، نه اینکه عین همان حوادث تکرار خواهد شد.

۲/ قرآن امیر مؤمنان (ع)

دومین دلیل طرفداران تحریف این است که می‌گویند: از روایات فراوان و معتبر چنین استفاده می‌گردد که امیر مؤمنان (ع) قرآن دیگری غیر از قرآن موجود در نزد خود داشت؛ و آن قرآن مطالب و آیاتی را دارا بود که در قرآن فعلی وجود ندارد، و آن حضرت همان قرآن را به مردم ارائه نمود ولی آن را نپذیرفتند.

بنابراین روایات، قرآنی که فعلا در دسترس هست کمتر از قرآنی است که امیر المؤمنین داشت، و این همان تحریف است که مورد بحث ما می‌باشد.

در این مورد روایات فراوانی وجود دارد که همه آنها وجود چنین قرآنی را تأیید می‌کنند، چنان که در روایتی آمده است که آن حضرت به طلحه فرمود:

طلحه! هر آیه‌ای که خداوند به محمد (ص) فرستاده است در نزد من موجود است و تأویل هر آیه‌ای که خداوند به محمد نازل نموده و هر حلال و حرام یا حد و حکم و هر آنچه را که مسلمانان تا روز رستاخیز به آن احتیاج دارند حتی «ارش خدش» قیمت

خراشیدگی پوست، که همه آنها با دستور و راهنمایی‌های خود رسول خدا و به خط شخصی خود نگارش یافته است، در پیش من محفوظ می‌باشد. «۲»

باز در احتجاج آن حضرت با مردی که منکر خدا بود چنین آمده است که: علی (ع) کتابی

(۱). صحیح ترمذی: ۲۹ / ۶.

(۲). یا طلحه انّ کل آیه أنزلها الله تعالی علی محمد صلی الله علیه و آله عندی باملاء رسول الله - ص - و خط یدی، و تأویل کل آیه أنزلها الله تعالی علی محمد - ص - و کل حلال، أو حرام، أو حدّ، أو حکم، أو شیء تحتاج الیه الیوم القیامه، فهو عندی مکتوب باملاء رسول الله - ص - و خط یدی، حتی أُرش الخدش

مقدمه تفسیر برهان: ۲۷. از این روایت استفاده می‌شود که تمام آیات و مطالب موجود در قرآن علی جنبه قرآنی دارد و چیزی بر آن اضافه نگردیده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۱۹۹

آورد که دارای تمام انواع و اقسام تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و کامل و جامع بود، به طوری که کوچکترین حرفی و یا الف و لامی از آن ساقط نگردیده بود ولی آن را نپذیرفتند. «۱»

باز روایتی است که کلینی در کافی با استاد خود از جابر از امام باقر (ع) نقل نموده است که جز اوصیا و جانشینان پیامبر کسی حق ندارد ادعا کند که همه قرآن ظاهر و باطنش در نزد او است. «۲»

و نیز کلینی با استاد خود از جابر نقل می‌کند که حضرت باقر (ع) می‌فرمود: کسی ادعا نکرده است که تمام آیات و کلمات قرآن همان طور که فرود آمده در پیش وی موجود است، و هر کس هم چنین ادعایی کند دروغگویی بیش نمی‌تواند باشد. جز علی بن ایطال و پیشوایان بعد از وی «۳»:

پاسخ: این که امیر المؤمنین (ع) دارای قرآن مخصوصی است که از نظر ترتیب سوره‌ها با قرآن موجود مغایر و متفاوت می‌باشد. حقیقتی است روشن که شک و تردید در آن وجود ندارد، و اتفاق دانشمندان بزرگ بر وجود چنین قرآنی ما را از مشقت و زحمت اثبات آن آسوده خاطر می‌نماید.

و اما دارا بودن آن قرآن بر اضافات و زیادهایی که در قرآن فعلی موجود نیست، گرچه آنها به جای خود صحیح است، ولی صحت این مطلب نمی‌تواند دلیل آن باشد که آن اضافات جزء قرآن بوده و به وسیله تحریف از بین رفته است.

(۱). اتی بالکتاب کملا مشتملا علی التأویل و التنزیل، و المحکم و المتشابه، و الناسخ و المنسوخ، لم یسقط منه حرف ألف و لا لام فلم یقبلوا ذلك.

تفسیر صافی، مقدمه ششم، ۱۱.

(۲). ما یستطیع احد أن یدعی أن عنده جمیع القرآن کله، ظاهره و باطنه غیر الأوصیاء.

وافی ۲ باب ۷۶ ص ۱۳۰.

(۳). سمعت ابا جعفر یقول ما ادعی أحد من الناس أنه جمع القرآن کله كما انزل إلا کذاب، و ما جمعه و حفظه كما نزله الله تعالی إلا علی بن ابی طالب و الأئمة من بعده علیهم السلام.

وافی ج ۲، باب ۷۲ / ۱۳۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۰

آیات است به عنوان تأویل و بیان آنچه مدت و برگشت کلام خدا بر آن است؛ و یا شرح و توضیح آیات است به عنوان تنزیل از طرف خدا. زیرا همه آنچه از طرف خدا نازل گردیده است جنبه قرآن بودن ندارد بلکه گاهی سخنان و مطالبی از طرف خدا نازل شده بدون این که عنوان قرآن داشته باشد و قرآن نامیده شود.

بنابراین، اضافات تنزیلی که طبق روایات مذکور در قرآن علی (ع) وجود دارد، شاید از این گونه مطالب بوده است که برای شرح آیات قرآن از طرف خدا نازل گردیده است بدون این که جنبه قرآنی داشته باشد.

زیرا چنان که گفته شد، تنزیل بودن سخنی و از طرف خداوند نازل گردیدن مطلبی، قرآن بودن آن را لازم نگرفته است و روایات مذکور نیز به بیشتر از این دلالت نمی‌کنند و تنزیلی بودن برخی از اضافات قرآن علی (ع) را می‌رسانند نه قرآن بودن آن را.

چنان که در بعضی از این روایت‌ها چنین آمده است که در قرآن علی (ع) نامهای منافقین نیز ذکر گردیده است و لابد آمدن نام منافقین در قرآن علی به عنوان تفسیر بوده است نه به صورت آیه قرآنی.

رفتار پیامبر (ص) با منافقین نیز گواه این حقیقت است که وی روش مسالمت آمیز با آنان پیش گرفته بود، راز و اسرار آنان را مکتوم و پنهان می‌داشت و دلشان را به دست می‌آورد.

با این حال چگونه ممکن است که وی نام آنان را در قرآن بیاورد و مفتضح و رسوایشان سازد و سپس تمام مسلمانان حتی خود آنان را دستور دهد که شب و روز بر منافقین که با نام و نشان معروف گردیده و شناخته شده‌اند، لعنت و نفرین نمایند؟! آیا چنین

احتمالی وجود دارد تا در پیرامون صحت و سقم، ضعف و قوت آن گفتگو شود؟! و این که آیا اسم منافقین در قرآن علی (ع) عنوان قرآنی دارد یا نه بررسی گردد؟ آیا می‌توان اسم منافقین را با اسم «ابو لهب» مقایسه نمود که شرک و دشمنی خویش را با

رسول خدا (ص) علنی نموده و پیامبر اسلام نیز می‌دانست که او با شرک و بت پرستی رخت از جهان بر خواهد بست؟!

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۱

آری بعید نیست که پیامبر (ص) اسم یک عده از منافقین را به بعضی از خواص اصحابش مانند امیر المؤمنین و آن هم در مجالس خصوصی معرفی نماید.

خلاصه گفتار این که گر چه اضافاتی در مصحف علی (ع) وجود دارد و این مطالب هم به جای خود درست می‌باشد؛ ولی این اضافات جزء قرآن و از آنچه که رسول خدا مأمور بوده به مسلمانان برساند نبوده است، زیرا نه تنها ملتزم بودن بر این مطلب دلیلی ندارد، بلکه بطلان آن قطعی و مسلم است و دلیل بر بطلان آن همان دلایل محکمی است که در صفحات گذشته درباره عدم تحریف قرآن بیان نمودیم.

۳/ روایات تحریف

سومین دلیل طرفداران تحریف این است که می‌گویند: روایات «متواتر» و فراوانی از اهل بیت (ع) نقل گردیده است که همه آنها بر تحریف قرآن دلالت دارند، و ناچار باید آنها را پذیرفت.

پاسخ: در پاسخ این گفتار به طور خلاصه می‌گوییم:

اولاً: تحریفی که از این روایات پذیرفته می‌شود، غیر از آن تحریف است که مورد بحث و گفتگوی ماست.

و ثانیاً: اکثر این روایات از نظر سند ضعیف و غیر قابل اعتماد می‌باشند. زیرا قسمتی از آنها از کتاب «احمد بن محمد سیاری» نقل گردیده است، و دانشمندان «علم رجال» اتفاق دارند که احمد سیاری شخصی بوده است منحرف و معتقد به تناسخ، و قسمت

دیگری هم به واسطه «علی بن احمد کوفی» به ما رسیده است که علمای «رجال» او را نیز مرد دروغگو و از نظر عقیده متزلزل می‌دانند.

ولی در عین حال گروهی از روایات تحریف از نظر سند معتبر و مورد اعتماد و یا در اثر کثرت نقل یقین آور و یا حداقل اطمینان آور می‌باشد. این است که در این مورد از بحث درباره سند آن‌ها صرف نظر نموده و به چگونگی دلالت آن‌ها می‌پردازیم و به طور کلی می‌گوییم که:

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۲

این روایات از نظر معنی و دلالت به چهار گروه تقسیم می‌گردند. که اینک آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار داده، چگونگی دلالت و عدم دلالت آن‌ها را بر تحریف قرآن روشن می‌سازیم:

گروه اول: قسمتی از روایات تحریف که با کلمه «تحریف» آمده و صریحا به تحریف قرآن دلالت دارند، و تعداد آن‌ها به بیست روایت بالغ می‌گردد:

۱ سید ابن طاوس و محدث جزائری با اسناد خود از حسن بن حسن سامری نقل نموده‌اند که رسول خدا در ضمن حدیث مفصلی درباره کسانی که حد و مرز قانون خدا را در هم می‌شکنند به حذیفه چنین فرمود که: آنان مردم را از راه خدا منحرف و کتاب او را تحریف می‌کنند و روش مرا تغییر می‌دهند.

۲ شیخ صدوق در «خصال» با اسناد خود از جابر، و او از پیامبر (ص) نقل نموده است که: در روز رستاخیز در درگاه عدل خدا سه طایفه حاضر می‌شوند و از مردم دادخواهی و شکایت می‌کنند:

قرآن، مسجد، و عترت. قرآن می‌گوید: خدایا این مردم مرا تحریف نمودند. احترام مرا نادیده گرفته، عظمت مرا در هم شکستند. مسجد می‌گوید: خدایا! این مردم مرا عاطل و ضایع گردانیدند و از من بهره برداری نکردند. عترت می‌گوید: خدایا! این مردم مرا به قتل رسانیدند.

زندگی ما را از هم پاشیدند، ما را متفرق و پراکنده ساختند ...

۳ کلینی در کافی، و صدوق با اسناد خود از علی بن سويد نقل نموده‌اند که او می‌گوید:

من به حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) که در زندان بود نامه‌ای نگاهشتم و پاسخی دریافت نمودم که در ضمن آن نوشته بود: این مردم کتاب خدا را به امانت پذیرفتند سپس با این امانت خدایی خیانت ورزیدند و آن را تحریف نمودند.

۴ ابن شهر آشوب با اسناد خود از عبد الله نقل نموده که حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) در روز عاشورا خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه چنین فرمود: راستی شما مردم متمرّد و سرکش و در ظلم و ستم سر آمد روزگار و ملت‌ها می‌باشید. شما مردمانی هستید که قرآن را به دور انداخته و از شیطان الهام گرفته‌اید. شما کسانی هستید که با گناهان پیمان دوستی بسته و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۳

کتاب خدا را تحریف نموده‌اید.

۵ این قولیه در «کامل الزیارات»، با اسناد خود از حسن بن عطیه، از امام صادق (ع) نقل نموده است که: چون وارد «حائر حسینی» شدی این جملات را بخوان: خدایا! بر کسانی لعنت کن که پیامبران تو را تکذیب کردند و کعبه را منهدم و کتاب تو را تحریف نمودند.

۶ حجال از قطبه بن میمون و او هم از عبد الاعلی چنین آورده است که امام صادق (ع) فرمود: طرفداران عربیت و ملت گریبان کتاب خدا را تغییر می‌دهند.

پاسخ: این بود نمونه‌هایی چند از گروه اول روایات تحریف که کلمه «تحریف» صریحا در آن‌ها بکار رفته است؛ ولی تحریف در این روایات به معنای تحریف و تغییر الفاظ قرآن و اسقاط بعضی از آیات و جملات آن نیست بلکه منظور از آن معنای دیگری است که به تحریف مورد بحث هیچ گونه ارتباط ندارد. زیرا تحریف در روایت آخر به معنای تغییراتی است که در اثر اختلاف قاریان در

چگونگی قرائت به وجود آمده است، و این عمل یک نوع تحریف می‌باشد، زیرا قرائت‌های هفتگانه که در قرائت قرآن تغییر و تبدیلی به وجود آورده متواتر نمی‌باشند و قرآن بودن آن‌ها مسلم نیست و به فرض متواتر و قطعی بودن آنها! قرائت‌های دیگری نیز به قرآن راه یافته است که مسلماً متواتر نبوده و بر پایه اجتهادها و نظریات شخصی استوار می‌باشند. و منظور از تحریف در روایت آخر همین معنی است و با هدف طرفداران تحریف کوچکترین ارتباطی ندارد.

اما کلمه «تحریف» در بقیه روایتها به معنای تغییر دادن مفهوم قرآن و تصرف در تفسیر آن می‌باشد، نه به معنای اسقاط آیات قرآن و تغییر دادن کلمات آن.

زیرا تصرف و اجتهاد در معنای قرآن نیز یک نوع تحریف است که به قرآن راه یافته و دشمنان اهل بیت پیامبر با این گونه تحریف خواسته‌اند آیاتی را که در عظمت آنان نازل گردیده است به معناهای دیگر و خلاف واقع تفسیر و تأویل کنند و دشمنی و عداوت خودشان را به کار برده، از مقام و عظمت خاندان نبوت بکاهند.

در بخش عظمت قرآن روایتی از امام باقر (ع) آوردیم که او می‌گوید: آنان کتاب خدا را به شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۴

دور انداختند، بدینگونه که حروف و کلمات قرآن را محفوظ داشته، حدود و قوانین آن را تغییر داده‌اند و در توضیح این روایت گفتیم که تحریف بدین معنی مسلماً به وقوع پیوسته است؛ و اگر چنین تحریفی به وقوع نمی‌پیوست حقوق و عترت طاهره محفوظ می‌ماند و احترام پیامبر (ص) درباره آنها مراعات می‌گردید و کار به جایی نمی‌کشید که حقوق آنها پایمال گردد و رسول خدا (ص) درباره آنان مورد ایذا و اذیت قرار بگیرد، ولی توجه دارید که تحریف به این معنی از محل بحث ما خارج است.

گروه دوم: گروه دیگر از روایات تحریف دلالت دارند بر این که نام پیشوایان دینی در بعضی از آیات قرآن آمده بود و در اثر تحریف از بین رفته است و این سلسله روایات فراوان است که اینک نمونه‌ای از آن‌ها:

۱ کلینی در کافی با اسناد خود از محمد بن فضیل نقل می‌کند که امام ابو الحسن (ع) فرمود: ولایت و امامت علی بن ابیطالب (ع) در تمام کتابهای پیامبران ضبط است، خداوند هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرده مگر این که نبوت محمد (ص) و ولایت وصی او را گوشزد نموده است.

۲ عیاشی با اسناد خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که: اگر قرآن به همان گونه که فرود آمده بود خوانده می‌شد ما را با نام و نشان در آن پیدا می‌نمودید.

۳ در کافی از امام باقر (ع) نقل شده است که جبرئیل این آیه را برای پیامبر (ص) بدین صورت آورده بود «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا- فِی عَلٰی - فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» یعنی اگر بر آنچه درباره بنده خود علی (ع) فرو فرستاده‌ایم تردید دارید مانند آن را بیاورید.

پاسخ: این بود نمونه مختصری از گروه دوم روایات تحریف که از ظاهر آنها تحریف قرآن استفاده می‌گردد، در پاسخ آنها باید گفت که:

اولاً: منظور از آنچه در نامهای ائمه نازل گردیده است، نزول قرآن نیست بلکه گفتاری است که به عنوان تفسیر آیات مربوطه قرآن از طرف خداوند نازل شده باشد. بنابراین، عدم نقل این گونه گفتارهای نازل شده که جنبه تفسیری داشته است موجب تحریف قرآن

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۵

نمی‌گردد تا با این گروه از روایتها بر تحریف قرآن استدلال شود.

و ثانیاً اگر این روایتها جز تحریف قرآن معنای دیگری نداشته باشند، در این صورت چاره‌ای نیست جز این که باید آنها را کنار

بگذاریم، و در هیچ بحث علمی بدانها تکیه نکنیم و تمسک نجوئیم.

زیرا ظاهر آنها با دلایل محکم و مسلمی که به عدم تحریف قرآن دلالت دارند نمی‌سازد، و با کتاب خدا و گفتار پیامبر (ص) مخالف می‌باشند و هر روایتی که با کتاب خدا و گفتار پیامبر مخالفت داشته باشد مطرود بوده و قابل عمل نخواهد بود، و طبق اخبار متواتر و فراوان باید چنین روایتها را به دور انداخت و بر سینه دیوار کوبید.

بنابر آنچه گفته شد اگر روایتی و یا روایتی‌هایی دلالت کنند که اسم علی (ع) در قرآن صریحا آمده است، باید آنها را تأویل و توجیه نمود، و اگر قابل تأویل و توجیه نبودند، باید آنها را به دور انداخت، زیرا به دلایل محکم و مسلمی که در اختیار داریم نام علی (ع) صریحا در قرآن نیامده است.

اینک نمونه‌ای از دلایل ما، که جوابگوی گروه دوم روایت‌های تحریف می‌باشد:

۱ از حدیث مسلم و تاریخی غدیر استفاده می‌گردد که نام علی در قرآن صریحا نیامده است، زیرا:

اگر نام علی در قرآن به صراحت یاد شده بود، احتیاج به تشکیل اجتماع عظیمی در غدیر و تعیین نمودن علی (ع) به خلافت، آن هم بعد از این همه تأکیدات نبود. و اگر در قرآن نام علی صریحا آمده بود، رسول خدا از اظهار آن ترسی نداشت تا وعده تأیید و محافظت از طرف خدا فرود آید.

مخصوصا این که این جریان در حجه الوداع و اواخر دوران زندگی پیامبر (ص) واقع گردیده است که در آن تاریخ تقریبا تمام قرآن فرود آمده و در میان مسلمانان انتشار یافته بود.

۲ دروغ بودن بعضی از روایتی‌هایی که به بودن نام علی (ع) در قرآن دلالت دارند از ظاهرش پیدا است و از وجناتش کاملا نمایان است. مثلا در حدیث سوم می‌خوانیم که نام

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۶

علی (ع) در آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنْهُ...» وجود داشت، در صورتی که این آیه مربوط به اعجاز قرآن و اثبات نبوت است، نام علی (ع) در این آیه کوچکترین تناسبی ندارد.

۳ روایت معروف و صحیح ابو بصیر که در کافی آمده است، و این روایت در این معنی صراحت دارد که نام علی (ع) و نام هیچیک از ائمه طاهرين در قرآن وجود نداشت. زیرا ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) پرسیدم: امام فرمود: آیه درباره علی بن ابیطالب و حسن و حسین نازل گردیده است. عرضه داشتم: مردم می‌گویند چرا از علی و اهل بیت وی در قرآن اسمی به میان نیامده است؟ امام فرمود: در جواب مردم بگوئید که حکم نماز به رسول خدا نازل گردیده ولی از سه رکعت و چهار رکعت بودن آن نامی به میان نیامده است، تا خود رسول خدا این قسمت را برای آنان تفسیر نمود. (۲)

این روایت صحیح تمام روایت‌های گذشته را تفسیر می‌کند. معنی و هدف آنها را بیان می‌نماید که اسم «علی» در قرآن مجید به عنوان قرآن بودن نازل نگردیده، ولی مانند تعداد رکعات نماز در شرح آیات مربوطه، به عنوان تفسیر و یا تأویل به وسیله رسول خدا بیان گردیده است.

۴ افرادی که از بیعت ابو بکر خودداری نمودند، از هر راهی با وی احتجاج می‌نمودند، ولی با مسئله وجود نام «علی» در قرآن هیچ گونه احتجاج نکرده‌اند. و اگر نام علی (ع) در قرآن وجود داشت آن را به رخ ابو بکر می‌کشیدند و با در دست داشتن چنین مدرک مهم و روشن او را می‌کوبیدند. زیرا این مطلب در مقام احتجاج محکمتر و گیراتر از سایر دلایل بود.

گروه سوم: قسمت سوم از روایات تحریف بر این دلالت دارند که زیادت و نقصان هر دو به قرآن راه یافته است بدینگونه که: بعد از پیامبر، مسلمانان بعضی کلمات قرآن را برداشتند و به جای آنها کلمات دیگری را بر قرآن اضافه نموده‌اند. اینک نمونه‌ای از

اینگونه روایات:

(۱). نساء: ۵۹.

(۲). وافی: ج ۲، باب ۳۰، ما نص الله و رسوله عليهم.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۷

۱ علی بن ابراهیم قمی با اسناد خود از حریر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آیه ششم از سوره حمد بدین صورت بود «صراط من انعمت عليهم غیر المغضوب عليهم و غیر الضالین».

۲ عیاشی از هشام بن سالم نقل می‌کند که از امام صادق (ع) این آیه را سؤال نمودم که خداوند می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». «۱» امام فرمود: این آیه در اصل بدین صورت بود «... آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین»، اسمی را از آن برداشتند و اسم دیگری را به جای آن گذاشتند، یعنی آل محمد را به آل عمران تغییر دادند. پاسخ: این بود دو نمونه از گروه سوم روایات تحریف، و ما در پاسخ آن می‌گوئیم:

اولا این روایات از نظر سند بسیار ضعیف و غیر قابل اعتبارند.

و ثانیاً: این روایات با قرآن و سنت و اجماع مسلمانان که هر نوع زیادت را در قرآن مردود می‌دانند، مخالفت دارند، زیرا تمام مسلمانان و خود طرفداران تحریف نیز این حقیقت را می‌پذیرند که حتی یک حرف نیز به قرآن اضافه نگردیده است بلکه عده زیادی از دانشمندان مانند شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ بهایی و مانند آنان از بزرگان علما می‌گویند و مسلمانان اجماع و اتفاق نظر دارند بر این که کوچکترین زیادتی بر آن راه نداشته و همه آن چه که ما به عنوان قرآن در دست داریم از طرف پروردگار می‌باشد و روایات زیادی نیز این حقیقت را تأیید می‌کند.

گروه چهارم: قسمت دیگری از روایتهای تحریف نیز بر این دلالت دارند که آیات و یا جملاتی از قرآن کم شده و نقصانی به آن راه یافته است.

پاسخ: این گروه از روایات نیز نمی‌توانند دلیل بر تحریف قرآن باشند زیرا:

اولاً، این روایات نیز مانند روایتهای گروه سوم ضعیف و متزلزل و بعضی از آنها غیر قابل قبول است.

(۱). آل عمران ۳۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۸

ثانیاً: این روایات را باید به همان معنی که روایات مربوط به قرآن علی (ع) را تأویل نمودیم، تأویل کرد و اگر قابل قبول نیست به دور انداخت. زیرا در این صورت مخالف قرآن و گفتار پیامبر اسلام خواهد بود که جز دور انداختن چاره دیگری ندارد. بیشتر علما و دانشمندان نیز در این روایات و بلکه در تمام روایات تحریف همان نظریه تأویل را دارند، و در صورت عدم امکان تأویل، به طرد و دور انداختن آنها قائل می‌باشند.

محقق کلباسی می‌گوید، روایاتی که به تحریف قرآن دلالت دارند، مخالف با اجماع امت اسلامی می‌باشند، زیرا کسی از مسلمانان به تحریف قرآن معتقد نیست جز افرادی که گفتارشان به هیچ وجه قابل اعتنا نمی‌باشد.

باز می‌گوید: وجود نقصان و تحریف در قرآن اصل و اساسی ندارد و اگر چنین مطلبی واقعیت داشت طبعاً مشهور و معروف می‌گردید. همان طور که هر حادثه مهم شهرت پیدا می‌کند، و مسئله کم کردن و تحریف در قرآن نیز حادثه کوچکی نیست که در صورت تحقق مخفی و ناشناخته بماند.

و از محقق بغدادی «شارح وافیه» نیز همان نظریه تأویل نقل گردیده است و باز از وی نقل شده است که می‌گوید: «محقق کرکی - که درباره عدم تحریف قرآن کتابی نوشته است - نقل می‌کند: روایاتی را که بر وقوع نقص و تحریف در قرآن دلالت می‌کنند، باید تأویل نمود و یا همه آنها را به دور انداخت. زیرا روایتی را که بر خلاف قرآن و گفتار پیامبر (ص) یا بر خلاف اجماع مسلمانان وارد شود و تأویل آن ممکن نباشد، باید به دور انداخت.

نگارنده: مرحوم محقق کرکی در این گفتارش به همان مطلبی که ما قبلاً تذکر داده‌ایم اشاره نموده است که طبق مضمون روایتهای صحیح و قطعی هر روایتی را که مخالف با قرآن باشد باید طرد نمود. اینک برای نمونه نظر خواننده عزیز را به دو روایت ذیل جلب می‌نمائیم.

۱ شیخ صدوق با سند صحیح از امام صادق (ع) نقل نموده است: توقف نمودن در برابر شبهه بهتر از اقدام و پیش دستی به هلاکت است؛ زیرا برای هر حقی گواه و میزان و برای هر عمل درستی روشنایی هست، قرآن میزان حق است؛ پس هر گفتاری که موافق قرآن باشد

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۰۹

عمل درستی روشنایی هست، قرآن میزان حق است؛ پس هر گفتاری که موافق قرآن باشد بگیریید و هر آنچه را مخالف آن باشد ترک کنید. «۱»

۲ قطب راوندی با سند صحیح از امام صادق (ع) نقل نموده است که: هرگاه دو حدیث مخالف هم برای شما نقل گردید، آنها را با کتاب خدا تطبیق کنید هر کدام که موافق کتاب خدا بود بگیریید و مخالف کتاب خدا را ترک کنید. «۲»

مسئله تحریف از نظر تدوین قرآن

چهارمین دلیل طرفداران تحریف قرآن کیفیت تدوین و جمع آوری قرآن است. آنان می‌گویند قرآن طوری تدوین و جمع آوری شده است که قهراً موجب تحریف و یا لاقلاً احتمال و شبهه تحریف ایجاد خواهد نمود. آنان چنین می‌پندارند که قرآن بعد از رسول خدا (ص) و در دوران ابو بکر جمع آوری گردیده است بدین صورت که بعد از وفات رسول خدا در زمان خلیفه اول هفتاد نفر از قاریان و حافظان قرآن در «بئر معونه» و چهار صد تن «در جنگ یمامه» کشته شدند خلیفه چنین احساس نمود که اگر کار بدین منوال ادامه پیدا کند با از بین رفتن حافظان قرآن این کتاب آسمانی نیز از بین خواهد رفت.

این بود که به «عمر» و «زید بن ثابت» مأموریت داد که قرآن را از لوحه‌ها و تخته پاره‌ها و از سینه‌ها و دل‌های حافظان قرآن با شهادت و نظارت دو نفر اهل فن و خبره جمع آوری نموده در یک جا بنویسند و به صورت کتاب تدوین شده‌ای درآورده در اختیار مسلمانان قرار دهند تا همیشه در میان مسلمانان باقی بماند.

(۱). «الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکة انّ علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه» و سائل ج ۳ کتاب قضا ۳۸۰.

(۲). «اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه». و سائل ج ۳، کتاب قضا ۳۸۰.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۰

و لاقلاً احتمال تحریف در میان خواهد بود.

زیرا اگر کسی بخواهد اشعار یک نفر شاعر و یا عده‌ای از شعرا را از جاهای مختلف و پراکنده جمع آوری کند حداقل جای این

احتمال باقی می‌ماند که بعضی از اشعار آن شاعر و یا شعر در اثر غفلت و یا عدم دسترسی، به آن مجموعه وارد نگردیده و از بین رفته است.

این بود خلاصه آنچه طرفداران تحریف در کیفیت و چگونگی تدوین قرآن می‌پندارند و آن را دلیل تحریف قرآن می‌دانند. پاسخ: جواب این پندار به طور خلاصه این است که قرآن در دوران ابو بکر و یا خلفای دیگر با آن کیفیتی که طرفداران تحریف خیال می‌کنند جمع آوری نشده است تا موجب تحریف و یا احتمال تحریف در قرآن گردد بلکه قرآن در عصر خود پیامبر با دستور و نظارت دقیق وی جمع آوری شده به طوری که حتی جای آیات و نامگذاری سوره‌ها نیز به وسیله خود رسول خدا تعیین گردیده است. بنابراین از طریق تدوین و جمع آوری قرآن کوچکترین جای احتمال و زمینه‌ای برای تحریف وجود ندارد. چنانکه در فصل آینده در این مورد سخن خواهیم گفت و نظر صحیح و دقیق در کیفیت تدوین قرآن را ارائه خواهیم نمود و بر این پندارهای غلط که در مورد تدوین قرآن وجود دارد پاسخ خواهیم گفت.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۱

۱۰ مسئله تدوین و جمع آوری قرآن

اشاره

نظریه تدوین قرآن در دوران خلفا روایات تدوین قرآن در دوران خلفا ارزیابی این روایات نظریه تدوین قرآن در عصر پیامبر تدوین قرآن از نظر قرآن تدوین قرآن از نظر احادیث تدوین قرآن از نظر عقل نتیجه و خلاصه مطالب

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۲

نظریه تدوین قرآن در دوران خلفا

یکی از مسائل مهم علوم قرآن و شناخت آن مسئله «تدوین قرآن» است. چنانکه در فصل پیش ملاحظه فرمودید، این مسئله با مسئله تحریف قرآن هم ارتباط پیدا می‌کند و با حل این مسئله گوشه‌ای از زوایای تاریک مسئله تحریف نیز روشن می‌گردد. در تاریخ تدوین قرآن و کیفیت جمع آوری آن در میان علما و دانشمندان در شیعه و سنی نظرات مختلفی وجود دارد. عده‌ای آن را در دوران ابو بکر و عده دیگر دوران خلیفه دوم و گروهی نیز در دوران حکومت عثمان می‌دانند ولی به نظر ما تدوین قرآن در عصر رسول خدا و با دستور و نظارت وی انجام گرفته است و در مورد هر کدام از این نظریه‌های مختلف، روایات فراوانی نیز نقل گردیده است و همین روایات است که منشأ و موجب پیدایش این همه نظریات مختلف در تدوین قرآن شده و زمینه اشکالات و اشتباهاتی را در این مورد فراهم آورده است.

اینک ما به طرح و ارزیابی این روایات و نظراتی که درباره این روایات آمده است، می‌پردازیم. آنگاه به نظر صحیح در این مورد خواهیم رسید.

روایات تدوین قرآن در دوران خلفا

۱ زید بن ثابت نقل می‌کند که: ابو بکر در جنگ یمامه مرا طلبید، هنگامی که وارد شدم عمر بن خطاب در نزد وی حاضر بود. ابوبکر گفت: زید! عمر به نزد من آمده می‌گوید: جنگ یمامه گروهی از قاریان را طعمه خود ساخت. ممکن است جنگهای شدیدتر دیگری نیز پیش بیاید و بقیه حافظان و قاریان

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۳

قرآن کشته شوند و در نتیجه اکثر آیات قرآن که در سینه‌های قاریان است با کشته شدن آنها از بین برود، و من صلاح در این می‌بینم که دستور بدهی قرآن را در یکجا جمع آوری کنند.

ابو بکر اضافه نمود که من به عمر گفتم: کاری را که خود رسول خدا انجام نداده است تو چگونه می‌خواهی من بر آن اقدام کنم. عمر گفت: به خدا سوگند خیر و صلاح در همین است. او مرتب در این باره بمن مراجعه می‌نمود و این پیشنهاد را تکرار می‌کرد تا اینکه خداوند در این باره به من هم شرح صدر داد و بر دلم افکند که با نظر و رأی عمر موافقت کنم.

زید می‌گوید: ابو بکر به من گفت: تو جوانمرد عاقل و مورد اطمینان و راستگو هستی، تو در دوران رسول خدا نیز نوشتن وحی را به عهده داشتی. اینک جمع آوری قرآن را به عهده بگیر و این عمل خطیر و افتخار آمیز را انجام ده.

زید اضافه می‌کند: به خدا سوگند اگر ابو بکر مرا به کندن کوهی و انتقال دادن آن از جایی به جای دیگر وامی‌داشت از عمل جمع آوری قرآن آسان‌تر بود. این بود که من هم به او گفتم:

شما چگونه عملی را که خود رسول خدا انجام نداده است انجام می‌دهید؟ ابو بکر گفت: به خدا سوگند صلاح مسلمانان در این است؛ و این بود که وی در این باره مکرر به من مراجعه و پیشنهاد جمع آوری قرآن را تعقیب می‌نمود تا روزی که خداوند بر من هم سعه صدر داد و آنچه که بر دل ابو بکر و عمر افکنده بود بر دل من نیز افکند. دامن همت به کمر بستم و قرآن را از لوحه‌ها و کاغذها و تخته پاره‌ها و از سینه مردم جمع آوری کردم تا اینکه آخر سوره توبه را در نزد ابی خزیمه انصاری پیدا نمودم و آن این بود «لقد جائکم رسول من أنفسکم...»

زید بن ثابت می‌گوید: این قرآن که با این زحمات طاقت فرسا از پراکندگی جمع آوری نموده و به صورت کتاب واحد درآورده بودم، در نزد ابو بکر بود و پس از دوران وی پیش عمر و بعد از او نیز در نزد حفصه دختر عمر بود. (۱)

۲ ابن شهاب از انس بن مالک نقل می‌کند: به هنگامیکه حذیفه از طرف عثمان

(۱). صحیح بخاری: فصل جمع آوری قرآن ۶/ ۹۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۴

مأموریت داشت که اهل شام را همراه اهل عراق برای فتح آذربایجان و ارمنستان بسیج کند، حذیفه از اختلاف شدیدیکه در قرائت قرآن در میان آنها به وجود آمده بود به وحشت افتاد و به نزد عثمان آمد و گفت: یا امیر المؤمنین پیش از آنکه این مسلمانان در کتابشان به مانند یهود و نصاری دچار اختلاف گردند بداد آنان برس.

عثمان به حفصه پیغام داد که صحیفه‌ها را به نزد ما بفرست که پس از نسخه برداری باز پس دهیم. حفصه صحیفه‌ها را به نزد عثمان فرستاد، عثمان به زید ابن ثابت و عبد الله زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حرث بن هشام دستور داد تا از روی این صحیفه‌ها چند مصحف دیگر نوشتند.

عثمان به سه تن از آن نویسندگان که از قبیله قریش بودند گفت: اگر شما و زید بن ثابت در موردی از قرآن اختلاف نظر پیدا نمودید با لغت قریش بنویسید زیرا قرآن با لهجه و لغت آنان نازل گردیده است.

این چهار نفر طبق دستور عثمان بکار پرداختند تا از روی آن صحیفه‌ها، چند مصحف دیگر نسخه برداری نمودند. سپس عثمان صحیفه‌ها را به حفصه برگردانید و از مصحف‌هایی که نوشته بود به هر ناحیه یک جلد فرستاد و دستور داد هر چه از قرآن در هر صحیفه و یا مصحف دیگری نوشته شده است بسوزانند.

ابن شهاب پس از نقل این جریان می‌گوید: خارجه فرزند زید بن ثابت نقل می‌کرد: از پدرم شنیدم که می‌گفت وقتی که مصحف

را استنساخ می نمودم آیه‌ای از سوره احزاب را- که از خود رسول خدا شنیده بودم- گم کردم. پس از پی‌جویی زیاد آن را در نزد خزیمه بن ثابت انصاری پیدا نمودیم که بدینگونه بود: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» (۱) و این آیه را به سوره احزاب ملحق ساختیم. (۲)

(۱). از مؤمنان کسانی هستند که در پیمانشان با خدا وفا دارند (احزاب: ۲۳).

(۲). صحیح بخاری ج ۶ / ۹۹. این روایت و روایتهای بعدی تا روایت بیست و یکم در کنز العمال که در حاشیه مسند احمد چاپ شده ج ۲ ص ۴۳ / ۵۳ آمده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۵

۳ ابن شهاب از سالم بن عبد الله و خارجه نقل می کند که ابو بکر قرآن را در کاغذ پاره‌ای جمع آوری نمود و از زید بن ثابت درخواست کرد که به این نوشته نظری بیفکنند، زید امتناع ورزید تا ابو بکر در این باره از عمر استمداد نمود، در اثر اصرار و پافشاری زیاد آن دو، زید نظارت و تصحیح آن نوشته‌ها را بعهده گرفت.

این صحیفه‌ها و نوشته‌ها در نزد ابو بکر بود و بعد از درگذشت وی در نزد عمر و پس از مرگ او در نزد حفصه همسر رسول خدا بود که عثمان کسی را به نزد او فرستاد و آنها را خواست.

حفصه از تحویل دادن آن صحیفه‌ها خودداری نمود تا اینکه عثمان وعده حتمی داد که آن صحیفه‌ها را به خود حفصه باز گرداند، آنگاه حفصه پذیرفت و آنها را نزد عثمان فرستاد.

عثمان این مصحف فعلی و موجود را از روی آن صحیفه‌ها نوشت سپس آنها را به حفصه باز گردانید که پیوسته در دست حفصه بود.

۴ هشام بن عروه از پدرش چنین آورده است: آنگاه که گروهی از قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و نیاز مبرمی به جمع آوری قرآن احساس گردید، ابو بکر به عمر بن خطاب و زید بن ثابت دستور داد که در کنار مسجد بنشینند و هر کس سخنی به عنوان قرآن ارائه داد آن را با شهادت دو نفر از افراد مطمئن و واجد صلاحیت، یادداشت نمایند.

۵ یحیی بن عبد الرحمن بن خطاب نقل می کند که: عمر بن خطاب تصمیم گرفت قرآن را جمع آوری کند، و در میان مردم بپا خواست و گفت: هر کس چیزی از قرآن را از رسول خدا فرا گرفته است بیاورد و مردم آیات را که در صحیفه‌ها و لوحه‌ها نوشته بودند آوردند؛ ولی عمر از کسی آیه‌ای را نمی پذیرفت مگر آنچه را که دو نفر به قرآن بودنش شهادت دهند.

عمر در همان روزها که مشغول جمع آوری قرآن بود به قتل رسید، پس از وی که عثمان زمام خلافت را به دست گرفت، به مردم ابلاغ نمود در پیش هر کس آیه و یا آیاتی از کتاب خدا وجود دارد بیاورد، ولی او هم هیچ سخنی را قبول نمی کرد مگر با شهادت دو نفر که قرآن بودن آن را امضا و تصدیق نمایند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۶

در آن هنگام خزیمه بن ثابت آمد و گفت: من با چشم خود دیدم که شما دو آیه از قرآن را کنار گذاشتید و آنها را نوشتید. گفتند: آن دو آیه کدام است.

گفت من خودم از رسول خدا (ص) این دو آیه را فرا گرفته‌ام، آنگاه دو آیه آخر سوره براءت را خواند «لقد جائکم رسول من انفسکم...» عثمان این دو آیه را که از خزیمه شنید گفت: من شهادت می‌دهم که این دو آیه از طرف خدا نازل گردیده است، شما چه مصلحت می‌دانید و این آیه را در کجای قرآن قرار دهیم؟

خزیمه گفت: این دو آیه را به آخرین سوره که نازل گردیده است ملحق کنید! این بود که این دو آیه را به آخر سوره براءت ملحق

ساختند و آن سوره را با همان دو آیه پایان دادند.

۶ سلیمان بن ارقم از حسن و ابن سیرین و ابن شهاب زهری نقل می‌کند که در جنگ یمامه کشت و کشتار شدیدی متوجه قاریان قرآن گردید، و در همین جنگ چهارصد نفر از آنان کشته شدند.

زید بن ثابت با عمر بن خطاب ملاقات نمود و به وی گفت: این قرآن است که احکام دین ما در آن جمع است و با از بین رفتن آن، احکام دین از بین خواهد رفت و من تصمیم گرفته‌ام که آیات قرآن را جمع آوری نموده و به صورت کتابی درآورم. عمر گفت: صبر کن تا با ابو بکر نیز مشاوره کنیم.

هر دو با هم به نزد ابو بکر رفتند و موضوع را با وی در میان گذاشتند. ابو بکر پاسخ داد که عجله نکن تا در این مورد با مسلمانان نیز گفتگو شود. سپس در میان مردم خطابه‌ای ایراد نمود و موضوع جمع آوری قرآن را به اطلاع مسلمانان رسانید و آنان نیز اظهار رضایت و خوشنودی نمودند و گفتند بهترین کار و عالیترین هدف است. آنگاه جمع آوری قرآن شروع گردید و به دستور ابو بکر منادی در میان مردم اعلان نمود که در نزد هر کس آیه‌ای از قرآن باشد بیاورد ...

۷ خزیمه بن ثابت چنین نقل می‌کند که من آیه «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...» را نزد عمر بن خطاب و زید بن ثابت آوردم، زید گفت: آیا کسی هست که برای تو شهادت دهد؟

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۷

گفتم: به خدا سوگند نمی‌دانم. عمر گفت: من درباره این آیه برای او شهادت می‌دهم. «۱»

۸ ابو اسحاق از بعضی اصحاب خود نقل می‌کند که: عمر بن خطاب می‌خواست قرآن را جمع آوری کند، از مردم پرسید آشناترین افراد به ضبط لغات عرب کیست؟ گفتند: سعید بن عاص. آنگاه پرسید خوش نویس‌ترین مردم کیست؟ گفتند زید بن ثابت. عمر گفت باید سعید املاء کند و زید بنویسد و طبق دستور وی چهار مصحف نوشتند، عمر یکی از آن چهار مصحف را به کوفه و یکی را به بصره و یکی را به شام و مصحف دیگر را به حجاز فرستاد.

۹ ابو قلابه نقل می‌کند که عثمان در دوران خلافتش به چند نفر از قاریان دستور داد افرادی برای مردم قرائت را تعلیم کنند؛ و معلمان مشغول تعلیم قرائت گردیدند. در این بین جوانان و کودکان نیز قرائت را فرا می‌گرفتند ولی در قرائت اختلاف می‌کردند، تا جایی که اختلاف آنان به گوش معلمان رسید و بعضی از معلمان قرائت دیگران را کفر و زندقه معرفی نمودند، و این اختلاف به تدریج شدیدتر گردید و به گوش عثمان رسید.

وی در ضمن خطبه‌ای به مردم چنین گفت: شما که در نزد من و در مرکز مملکت اسلامی هستید در قرائت، اختلاف نموده و کلمات را غلط تلفظ می‌کنید. کسانی که از من و مرکز دورند و در نقاط و شهرهای دور دست زندگی می‌کنند اختلاف در قرائت و تلفظ غلط در میان آنان بیشتر خواهد گردید، این است که بر شما یاران پیامبر (ص) لازم است قرآنی بنویسید که مدرک و مرجع قرآنها را دیگر باشد و مردم اختلافاتشان را با مراجعه به آن قرآن برطرف سازند.

۱۰ مصعب بن سعد نقل می‌کند که روزی عثمان در میان جمعیت خطبه‌ای ایراد نمود و چنین گفت: سیزده سال بیش نیست که از فوت پیغمبر سپری می‌شود که شما درباره چگونگی خواندن قرآن نزاع و اختلاف دارید، و می‌گویید قرائت ابی‌اینچنین و قرائت عبد الله آنچنان بود، یکی می‌گوید قرائت تو درست نیست، آن دیگری می‌گوید قرائت تو صحیح نمی‌باشد.

(۱). همه این روایتها را که از منتخب کثر العَمال نقل نمودیم در کنترل العمال طبع دوم ج ۲ / ۳۶۱ آمده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۸

شما را به خدا این اختلافات را کنار بگذارید و هر چه از آیات قرآن در نزد شما است، پیش من بیاورید تا آنها را به یک صورت و

در یکجا جمع آوری کنیم.

کاغذها و قطعه پوستهایی که در نزد مردم از آیات قرآن نوشته شده بود آوردند تا مقدار زیادی روی هم انباشته شد، آنگاه خود عثمان صاحبان این کاغذها و پوستها را یک به یک صدا کرد و آنها را قسم داد که آنچه آورده‌ای از خود رسول خدا (ص) شنیده‌ای و با املاي خود وی نوشته‌ای؟ و آنان در پاسخ وی می‌گفتند: بلی، بلی.

عثمان چون از این جریان فارغ گردید گفت: خوشنویس‌ترین مردم کیست؟ گفتند:

زید بن ثابت نویسنده مخصوص رسول خدا. آنگاه گفت: آشناترین افراد به ضبط لغات عربی کیست؟ گفتند: سعید بن عاص.

عثمان دستور داد که سعید املا کند و زید بنویسد. زید به نوشتن شروع نمود و مصحفهای چندی نوشت و در میان مسلمانان پخش نمود.

مصعب بن سعد در اینجا اضافه می‌کند که من شنیدم که بعضی از اصحاب رسول خدا (ص) عمل آنان را تأیید می‌کردند و می‌گفتند کار خوب و به جایی بود که انجام دادند.

۱۱ ابو ملیح نقل می‌کند که عثمان بن عفان چون تصمیم گرفت قرآن نوشته شود، گفت: باید قبیله هذیل املا کند و قبیله ثقیف بنویسد.

۱۲ عکرمه می‌گوید: هنگامی که قرآن تدوین شده را به نزد عثمان آوردند، اغلاطی در آن مشاهده نمود و گفت: اگر املا کننده‌اش از خاندان هذیل و نویسنده‌اش از قبیله ثقیف بود این اغلاط در قرآن وجود نداشت.

۱۳ عطا نقل نموده است: عثمان که می‌خواست آیات قرآن را استنساخ کند، ابی بن کعب را خواست و «ابی» آیات قرآن را به زید بن ثابت املا می‌نمود. زید هم می‌نوشت. سعید بن عاص هم با وی بود که قرآن را غلط‌گیری می‌کرد و بدینگونه مصحف موجود با قرائت ابی و زید جمع آوری گردید.

۱۴ مجاهد نقل نموده است که عثمان در موقع تدوین قرآن دستور داد که «ابی» املا

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۱۹

کند و زید بن ثابت بنویسد و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حرث غلط‌گیری کنند.

۱۵ زید بن ثابت می‌گوید: هنگامیکه مصحفها را می‌نوشتیم من یک آیه را که از رسول خدا شنیده بودم در پیش کسی و در یادداشتی پیدا نکردم، سپس آن را در پیش خزیمه بن ثابت یافتیم، و آن آیه این بود «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا...» و چون رسول خدا (ص) شهادت خزیمه را به جای شهادت دو نفر می‌پذیرفت و «ذو الشهادتین» نامیده می‌شد، من شهادت وی را به تنهایی پذیرفتم و با شهادت وی آن آیه را نوشتیم.

۱۶ ابن اشته از لیث بن سعید نقل می‌کند: اول کسی که قرآن را جمع آوری نمود، ابو بکر و نویسنده‌اش هم زید بن ثابت بود، مردم آیات را که نزدشان بود به پیش زید می‌آوردند ولی او نمی‌پذیرفت مگر با شهادت دو نفر راستگو و مورد اعتماد.

و زید بن ثابت آیه‌های آخر سوره براءت را پیدا نکرد مگر در نزد خزیمه. ولی شاهدی نبود که گفتار وی را تصدیق کند، با این حال ابو بکر دستور داد که آن را بنویسند. زیرا رسول خدا (ص) شهادت او را در جای شهادت دو نفر قرار داده بود، و همان آیه

نوشته شد. عمر نیز آیه رجم را آورد و چون تنها بود و شاهدی نداشت آن را نوشتیم. «۱»

این بود مهمترین روایاتی که درباره کیفیت و چگونگی جمع آوری قرآن نقل گردیده است.

ارزیابی این روایات

این بود مهمترین روایاتی که درباره کیفیت و چگونگی تدوین قرآن و تاریخ جمع آوری آن نقل گردیده است و این روایات به

تدوین قرآن بعد از وفات رسول خدا در دوران خلیفه اول و یا دوم و یا دوران عثمان دلالت دارد ولی این روایات و همچنین نظرات و احتمالاتی که از این روایات سرچشمه می‌گیرد از هیچگونه اعتبار و ارزش علمی برخوردار نیست نمی‌توان آن را زیربنای نظرات قطعی و اطمینان بخشی قرار داد زیرا:

۱ این روایات از نظر اصول حدیث شناسی خبر واحد شناخته می‌شود که هیچگونه

(۱). اتقان نوع ۱۸ ج ۱ / ۱۰۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۰

اطمینان آور و مفید علم نمی‌باشد.

۲ در برابر این روایات، احادیث دیگری وجود دارد مبنی برای اینکه تدوین قرآن در عصر خود رسول اکرم انجام گرفته است. در اینصورت جایی برای روایات فوق باقی نمی‌ماند و یا به علت تعارض این دو گروه روایات، از اعتبار و سندیت ساقط می‌گردد.

۳ از بعضی آیات قرآن چنین استفاده میشود که قرآن در عصر پیامبر به صورت کتاب مدونی بوده است بنابراین تدوین در عصر خلفا و به وسیله آنان مفهومی نخواهد داشت.

۴ از نظر عقل بسیار بعید به نظر می‌رسد که مسلمانان و به خصوص رسول خدا با آن اهمی که نسبت به قرآن داشته‌اند، جمع آوری آن را تا دوران بعد از رسول خدا و تا مرز زوال و نابودی حافظان قاریان آن به تأخیر بیندازند.

۵ بلاغت و سبک خاص قرآن، آیات قرآن را از گفتار بشری متمایز می‌سازد و نیازی برای شهادت دو و یا چند نفر به اینکه فلان جمله از قرآن است باقی نمی‌ماند.

۶ تمام مسلمانان برای اثبات قرآن بودن سخنی، راهی به جز تواتر و نقلهای کثیر و یقین آور نمی‌دانند ولی روایات تدوین قرآن دلالت می‌کنند بر اینکه در موقع جمع آوری قرآن تنها مدرک و مرجعی که برای اثبات قرآن بودن سخنی در اختیار بود و به وسیله آن، آیات قرآن از غیر آیات تشخیص داده می‌شد، عبارت بود از شهادت دو نفر مسلمان و گاهی یک نفر که شهادت وی مطابق شهادت دو نفر باشد، و لازمه این سخن اینست که قرآن با خبر واحد ثابت گردیده و نوشته شده است نه به طور متواتر. آیا واقعا یک نفر مسلمان می‌تواند به این مطلب ملتزم باشد؟! و یا چنین سخنی را بر زبان براند؟! ما نمی‌دانیم صحیح بودن اینگونه روایات که به ثبوت قرآن به وسیله خبر واحد و یا شهادت دو نفر و یا یک نفر شاهد دلالت دارند، با اجماع و عقیده تمام مسلمانان به اینکه قرآن بجز تواتر از راه دیگر ثابت نمی‌گردد، چگونه می‌تواند توافق و سازش داشته باشد؟! آیا قطعی بودن این مسئله - که قرآن باید از راه تواتر و نقلهای پیاپی و یقین آور ثابت گردد، نه از راه خبر واحد و یا شهادت دو نفر، نمی‌تواند دلیل قطعی بر دروغ بودن این روایات

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۱

بوده باشد؟! ۷ مهمترین عیب و اشکال روایات تدوین قرآن در دوران خلفا در اینجا نهفته است که تناقض و تضاد غیر قابل حلی در میان این روایات وجود دارد که اینک ما به صورت چند سؤال و جواب به این تناقضها اشاره می‌کنیم:

س: جمع آوری قرآن در چه زمانی صورت گرفته است؟!

۸ روایات مذکور در این سه مورد بر سه گروهند: از روایت دوم چنین برمی‌آید که جمع آوری قرآن در دوران خلافت عثمان صورت گرفته است، ولی از چند روایت دیگر - از روایت اول و سوم و پاره‌ای دیگر - استفاده می‌شود که قرآن در دوران ابو بکر جمع آوری گردیده است، و آنچه از روایت هشتم ظاهر می‌گردد اینست که جمع آوری قرآن نه در دوران ابو بکر و نه در دوران

عثمان بلکه در دوران خلافت عمر بوقوع پیوسته است.

س: در دوران ابو بکر چه کسی متصدی جمع آوری قرآن بود؟!

روایت اول و هشتم می‌گویند: متصدی و مباشر جمع آوری قرآن زید بن ثابت بوده است، ولی روایت سوم می‌گوید: متصدی این کار خود ابو بکر بوده و اما زید بن ثابت طبق دستور ابو بکر تنها به صحیفه‌ها و کتیبه‌های جمع آوری شده نگاه کند، و از روایت چهارم و غیر آن در می‌آید که زید بن ثابت و عمر هر دو متصدی این عمل بوده‌اند.

س: آیا جمع آوری قرآن به زید بن ثابت محول شده بود؟!

از روایت اول در می‌آید که ابو بکر جمع آوری قرآن را به زید تفویض نموده بود زیرا گفتار ابو بکر به زید بن ثابت که «تو جوانمرد و عاقل هستی و راستگو و مورد اطمینان می‌باشی و در پیش خود رسول خدا نیز نوشتن وحی را بعهدہ داشتی امروز هم نوشتن قرآن را بعهدہ بگیر» این جملات به صراحت می‌رساند که ابو بکر جمع آوری قرآن را به زید بن ثابت واگذار کرده بود. ولی از روایت چهارم و غیر آن استفاده می‌شود که مسئله کتابت به وی محول نشده بود، بلکه به شهادت و نظارت دو نفر نوشته می‌شد، حتی عمر که آیه رجم را آورد چون شاهی نداشت پذیرفته نگردید. شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۲

س: آیا قسمتی از آیات قرآن تا دوران عثمان نوشته نشده بود؟

- از بیشتر روایات به صراحت استفاده می‌شود که عثمان از آنچه که قبل از وی نوشته شده بود چیزی کم نکرد، ولی روایت نهم تصریح می‌کند که قسمتی از آنچه را که قبل از وی نوشته شده بود از بین برد و به مسلمانان نیز دستور داد آنچه را که او از بین برده است آنان نیز از بین ببرند.

س: عثمان مصحف خویش را از کدام مأخذ جمع آوری نمود؟

- روایت دوم و سوم تصریح می‌کنند که عثمان به صحیفه‌هایی که ابو بکر جمع کرده بود اعتماد نمود و مصحف خویش را از آنها استنساخ و جمع آوری کرد. و در مقابل این روایت، روایت پنجم و نهم و دهم بر این معنی تصریح دارند که عثمان مصحف خویش را با شهادت دو نفر و با تضمین خود آن شخص که آیه را از رسول خدا شنیده بود جمع آوری کرد.

س: چه کسی از ابو بکر تقاضای جمع آوری قرآن را نمود؟

- روایت اول می‌گوید عمر بود که از ابو بکر خواست قرآن را جمع آوری کند، و ابو بکر امتناع ورزید و بعد از اصرار زیاد و پافشاری با وی موافقت نمود، آنگاه زید را خواست و تقاضای عمر را بر وی پیشنهاد نمود. زید نیز پس از ابا و امتناع با وی موافقت کرد. و در مقابل این روایت، روایت ششم می‌گوید که زید و عمر یک چنین درخواستی را از ابو بکر نمودند و او نیز پس از مشاوره با مسلمانان به آنان جواب مثبت داد.

س: چه کسی قرآن اصلی (مرجع) را جمع آوری کرد و از روی آن نسخه‌های چندی به شهرها فرستاد؟

- روایت دوم تصریح می‌کند که قرآن اصلی به وسیله عثمان جمع آوری گردیده است، ولی از روایت هشتم چنین بر می‌آید که تدوین کننده آن عمر بوده است.

س: آن دو آیه در چه زمانی به آخر سوره برائت ملحق گردیدند؟

از روایت اول و هفتم و شانزدهم استفاده می‌شود که الحاق این دو آیه به آخر سوره برائت شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۳ در دوران خلافت ابو بکر بوده است، ولی روایت پنجم و روایت‌های دیگر دلالت دارند که این الحاق در دوران خلافت عمر واقع گردیده است.

س: این دو آیه را چه کسی آورد؟

روایت اول و شانزدهم هم تصریح می‌کنند که این دو آیه را ابو خزیمه آورد، ولی روایت پنجم و هفتم صراحت دارند که آورنده آن خزیمه بن ثابت بوده است، و به طوری که ابن عبد البر گفته است «۱» خزیمه و ابو خزیمه دو نفر هستند و هر یک شخص جداگانه‌ای بوده است و در میان آنان کوچکترین نسبت و قوم و خویشی هم وجود نداشت.

س: قرآن بودن این دو آیه چگونه و از چه راهی ثابت گردید؟

در این مورد روایتها بر سه گروهند: بنا بر روایت اول قرآن بودن این دو آیه به وسیله شهادت تنها یک نفر بوده است، ولی در روایت شانزدهم شهادت عثمان اضافه گردیده است، و طبق تصریح روایت هفتم شهادت عمر به شهادت نفر اول اضافه شده است.

س: عثمان چه کسی را برای املا و نوشتن قرآن معین نمود؟

روایت دوم تصریح می‌کند که عثمان، زید و ابن زبیر و سعید و عبد الرحمن را برای کتابت و سعید را برای املا معین ساخت، و طبق روایت یازدهم وی خاندان ثقیف را برای کتابت و هذیل را برای املا آیات قرآن نامزد کرد. ولی روایت دوازدهم آن را تکذیب می‌کند و صراحت در این دارد که نویسنده از ثقیف و املا کننده از هذیل نبوده است.

ولی در روایت سیزدهم تصریح شده است که املا کننده آیات، ابی بن کعب بوده و آنچه را که زید می‌نوشته سعید غلط‌گیری می‌کرده است، و به همین مطلب در روایت چهاردهم نیز تصریح شده. منتها در این روایت عبد الرحمن ابن حرث برای غلط‌گیری اضافه گردیده است.

نتیجه: از ارزیابی روایات تدوین قرآن، به طور خلاصه چنین استفاده می‌شود که این روایات از هیچگونه اعتبار و سندیتی برخوردار نیست. نظرات و احتمالاتی که از این روایات استفاده می‌گردد - مبنی بر اینکه: قرآن در دوران خلیفه اول و یا دوم و سوم جمع آوری گردیده

(۱). تفسیر قرطبی ۱/ ۵۶.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۴

است - همه اینها با تمام جوانب آن مخدوش و بی‌اساس است و هیچ دلیل و مدرک معتبر و محکمی ندارد.

نظریه تدوین قرآن در عصر پیامبر (ص) و دلایل آن

اشاره

بعد از آنکه روایات تدوین قرآن در دوران خلفا بررسی گردید و نظریه‌های مختلفی که در این زمینه وجود دارد مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و موارد ضعف آن روشن گردید اینک وقت آن رسیده است که نظر خود را در این مورد اظهار کنیم و آن اینکه به عقیده ما قرآن در عصر خود رسول خدا جمع آوری گردیده و به صورت کتاب کامل و مدونی درآمده بود. گرچه در دوران خلفا به خصوص در دوران عثمان حوادثی پیش آمد و در برابر آن، کارهایی در رابطه با قرآن انجام گرفت که بعداً توضیح داده خواهد شد. ولی هیچکدام از اینها مربوط به تدوین و جمع آوری قرآن نبود زیرا تدوین قرآن قبل از دوران خلفا در عصر رسول خدا انجام گرفته و پایان یافته بود و بر این گفتار دلایلی است که توجه خواننده را بر آن مبذول می‌داریم:

۱/ کیفیت تدوین قرآن از نظر قرآن

تعداد زیادی از آیات قرآن کریم دلالت دارند بر اینکه از زمان نزول قرآن سوره‌های قرآن کاملاً منظم و از یکدیگر جدا و متمایز بود و هر کدام مستقلاً در میان مردم و حتی در میان مشرکان انتشار داشت. زیرا رسول خدا (ص) طبق دستور قرآن، کفار و مشرکین را به مبارزه و معارضه خویش دعوت کرد و در این مبارزه، آوردن سخنانی همانند قرآن و سپس آوردن ده سوره و در آخر آوردن یک سوره مانند سوره‌های قرآن را به آنها پیشنهاد نمود. و معنای این مبارزه و پیشنهاد اینست که سوره‌های قرآن حتی در دسترس کفار و مشرکین نیز قرار گرفته بود.

از طرف دیگر در آیات زیاد و در حدیث معروف «ثقلین» قرآن مجید «کتاب» نامیده شده است و از این نامگذاری چنین بر می‌آید که قرآن جمع آوری شده بود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۵

زیرا قرآنی که در سینه‌ها و یا لوحه‌های پراکنده و تخته پاره‌ها و استخوانهای متفرق نوشته شده باشد، کتاب نامیده نمی‌شود. و معمولاً کتاب آن را گویند که دارای وجود واحد شخصی و صورت مجموعه‌ای داشته باشد، نوشته‌های پراکنده و قطعه قطعه، کتاب نامیده نمی‌شود تا چه رسد به آنچه اصلاً نوشته نشد و جای آن دلها و سینه‌ها باشد.

۲/ کیفیت تدوین قرآن از نظر احادیث

چنانکه گفتیم گروهی از روایات دلالت بر این دارند که قرآن در دوران خلفا جمع آوری گردید ولی در برابر آنها گروه دیگری از روایات که با قرائن و دلایل دیگر تأیید و تقویت می‌شوند دلالت بر این دارند که قرآن در عصر خود رسول خدا و نظارت و دستور وی جمع آوری گردیده است و اینک نمونه‌هایی از این سلسله روایت در اینجا می‌آوریم:

۱ گروهی از محدثین مانند ابن ابی شیبیه، احمد حنبل، ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاتم، بیهقی و ضیاء مقدسی از ابن عباس نقل نموده‌اند که به عثمان گفتند: چه عاملی سبب گردید که شما سوره «انفال» را که از «مثنائی» بود یا سوره «برائت» که از «مثنین» بود یک جا و پهلوی هم نوشتید و از میان آنها «بسم الله» برداشتید و هر دو را در کنار سوره‌های بزرگ «طوال» قرار دادید؟

عثمان گفت: در دوران زندگی پیغمبر (ص) گاهی سوره‌ای که دارای آیات متعدد بود نازل می‌گردید، و پیامبر به نویسندگانش دستور می‌داد که این سوره را در کنار فلان سوره قرار دهید و گاهی چند آیه نازل می‌گردید، و دستور می‌داد که این آیات را در فلان سوره‌ای که دارای فلان آیات است قرار دهید؛ همه اینها به دستور پیامبر اسلام و با نظر وی انجام می‌گرفت.

عثمان اضافه نمود که سوره انفال اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردیده و سوره براءت آخرین سوره قرآن است که فرود آمده است، ولی داستان نزول هر دو سوره شبیه هم بود، محتوی و مضمون آیات آنها با هم سنخیت داشتند.

من فکر کردم که هر دو سوره از یک باب و مقوله و از نوع واحد است. و از طرف دیگر

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۶

رسول خدا (ص) که از دنیا رحلت نمود بیان نکرد که آیا سوره براءت از انفال است یا نه، روی این اصل من هم آنها را پهلوی هم بدون اینکه «بسم الله در میانشان فاصله باشد نوشتم و در کنار سوره‌های بزرگ قرار دادم.» (۱)

۲ طبری و ابن عساکر از شعبی نقل نموده‌اند که در زمان رسول خدا (ص) شش نفر از انصار قرآن را جمع کرده بودند: ابی بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابو درداء، سعد بن عبید و ابو زید. و علاوه بر آنان مجمع بن جاریه نیز بجز دو یا سه سوره همه قرآن را ضبط کرده بود. (۲)

۳ قتاده نقل می‌کند که از انس بن مالک پرسیدم در دوران رسول خدا (ص) چه کسی قرآن را جمع آوری کرده بود؟ گفت: چهار تن که همه آنها از «انصار» بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابو زید. (۳)

۴ مسروق می‌گوید: روزی عبد الله بن عمر از عبد الله بن مسعود یاد نمود، سپس گفت:

من تا زنده هستم او را دوست خواهم داشت، زیرا از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود قرآن را از چهار نفر فرا گیرید: عبد الله ابن مسعود، سالم، معاذ و ابی بن کعب. (۴)

۵ نسائی با سند صحیح از عبد الله بن عمر نقل می‌کند که من قرآن را جمع کرده بودم و هر شب یکبار می‌خواندم، و چون این جریان به گوش پیامبر (ص) رسید فرمود آن را آرام و با حوصله و هر ماه یکبار بخوان. (۵)

و در این باره روایتهای دیگری نیز وجود دارد که بعضی از آنها را خواهیم آورد. از همه این روایتها استفاده می‌گردد که قرآن در زمان خود رسول خدا (ص) با دستور و نظارت وی جمع آوری گردیده بود و کوچکترین احتمال تحریف در آن وجود ندارد.

(۱). منتخب کنز العمال ۴۸ / ۲.

(۲). همان مدرک ۲ و ۵۲.

(۳). صحیح بخاری ۶ و ۱۰۲.

(۴). صحیح بخاری ۲ و ۱۰۲.

(۵). اتقان نوع ۲۰ ج ۱ و ۱۲۴.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۷

اشکالی و پاسخی: شاید کسی در اینجا بگوید که: منظور از جمع آوری قرآن در دوران پیامبر (ص) که در این روایتها به آن اشاره گردیده است، حفظ نمودن و جمع کردن در سینه‌ها است نه جمع کردن و نوشتن آن در اوراق.

ولی این، تصویری است باطل و پنداری است نابجا. زیرا:

اولاً: دلیلی بر این تصور و پندار نیست.

و ثانیاً: اگر منظور از جمع آوری قرآن در سینه‌ها بود چگونه این عمل به طوری که در این روایتها آمده است تنها به شش نفر یا چهار نفر اختصاص یافته است، در صورتیکه تعداد حافظان قرآن در عصر پیامبر (ص) بیش از آن بود که با نام و نشان قابل شمارش باشد.

بنابراین، منظور از جمع آوری که در این روایتها یاد شده است جمع آوری کتبی است نه حفظی. چنانکه اگر کسی در تاریخ

زندگی پیامبر (ص) و یاران وی دقت کند برای وی این حقیقت کاملاً روشن و ثابت می‌گردد، که در زمان خود آن حضرت قرآن جمع آوری شده بود و تعداد گرد آورندگان آن هم کم بوده است.

و روایت بخاری از انس که گرد آورندگان قرآن را در عصر پیامبر تنها چهار نفر معرفی می‌کند روایت درست و قابل قبولی نیست، زیرا:

اولاً: با روایتهای گذشته مخصوصاً با روایت دیگر بخاری که گرد آورندگان را بیش از چهار نفر معرفی می‌کند سازش ندارد. و ثانیاً: راوی از کجا به اوضاع و احوال تمام مسلمانان که در شهرهای مختلف اسلامی پراکنده بودند احاطه داشته و از میان آنان کسانی را که قرآن را جمع آوری کرده بودند به چهار تن منحصر سازد. این گفتار به حدس و تخمین و گزافگویی نزدیکتر است تا به تحقیق و حقیقت گویی.

نتیجه: با در دست داشتن چنین روایتی که جمع آوری قرآن را تا به دوران خود پیامبر (ص) و اولین روزهای نزول قرآن پیش می‌برد، چگونه می‌توان پذیرفت که قرآن بعد از پیامبر اکرم به وسیله ابو بکر و یا افراد دیگر جمع آوری شده است؟ و چگونه می‌توان ابو بکر را

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۸

نخستین کسی دانست که در دوران خلافتش قرآن را جمع آوری نموده است.

اگر این نظریه و گفتار را بپذیریم ایراد دیگری نیز پیش می‌آید، و آن اینکه ابو بکر چرا به «عمر» و «زید بن ثابت» مأموریت داد که آیات را از ورق پاره‌ها و تخته‌ها و از سینه‌های مردم جمع آوری کنند، اما به عبد الله بن مسعود و معاذ و ابی که در آن زمان زنده بودند، این مأموریت را نداد، در صورتی که خود پیامبر (ص) آنان را به نام معلم قرآن معرفی نموده و دستور داده بود که مسلمانان قرآن را از این چند نفر و «سالم» فرا بگیرند، و تنها سالم بود که در جنگ یمامه کشته شده بود.

علاوه بر این زید بن ثابت که طبق بعضی از روایتها از طرف ابو بکر مأموریت یافته بود قرآن را جمع آوری کند، خود وی در زمان رسول خدا یکی از نویسندگان وحی و گردآورندگان قرآن بود. با این وصف لزومی نداشت که در جمع آوری قرآن تا آن حد تحقیق و تفحص و بررسی گردد، و مخصوصاً اینکه خود ابو بکر درباره وی می‌گوید: او مردی است عاقل و راستگو.

گذشته از همه اینها اخبار «ثقلین» که به طور «متواتر» و فراوان نقل گردیده ما را به این معنی هدایت و راهنمایی می‌کند که قرآن در عصر خود رسول خدا جمع آوری شده و چیز موجود و جمع آوری شده‌ای که قابل امانت گذاشتن باشد وجود داشت.

۳/ تدوین قرآن از نظر عقل

این روایتها که جمع آوری قرآن را به خلفا و به بعد از رسول خدا مستند می‌سازند، با حکم عقل نیز موافق و سازگار نمی‌باشند. زیرا عظمت خود قرآن، اهتمام فوق العاده پیامبر (ص) به خواندن و حفظ نمودن آن، اهمیت فراوانی که مسلمانان برای قرآن قائل بودند، اجر و ثواب بی‌پایان قرآن خواندن و ... تقاضا می‌کند که قرآن از نخستین روز نزولش و در عصر خود رسول خدا جمع آوری و تدوین شده باشد.

و هر روایتی که جمع آوری قرآن را به دورانهای بعد از پیامبر مستند می‌کند با این حقایق

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۲۹

مسلم تاریخی و افکار مسلمانان و با احتیاج و نگرش خاص مسلمانان نسبت به قرآن کوچکترین سازشی ندارد، بلکه مخالف همه اینها می‌باشد.

علاوه بر این، قرآن دارای خصوصیتی است که هر یک از آن خصوصیات در جلب افکار مسلمانان به سوی قرآن کافی بوده و

می‌توانست در میان تمام مسلمانان حتی در میان زنان و کودکان نیز اهمیت آن را جلوه‌گر و نمایان سازد.

اینک قسمتی از امتیازات و خصوصیات قرآن را که اهمیت آن را کاملاً روشن می‌سازد در اینجا می‌آوریم تا معلوم شود که قرآنی که دارای این چنین خصوصیات عالی و در نتیجه دارای اهمیت غیر قابل وصفی باشد، پیامبر (ص) و همچنین مسلمانان مدت مدیدی در جمع آوری آن غفلت نمی‌کردند و آن را به آینده و آیندگان و به دست حوادث تحویل نمی‌دادند:

۱ عربها که به حفظ کردن هر کلام بلیغ و سخن شیوا اهمیت خاص و فراوانی قائل بودند، و در این راه سعی و کوشش بی‌حد مبذول می‌داشتند، و تمام اشعار و خطبه‌های دوران جاهلیت را حفظ می‌کردند، چگونه متصور است که این افراد در برابر قرآن ساکت باشند و برای حفظ کردن آیات بلیغ و شیرین قرآن که تمام بلغا و سخن سرایان را با همین حلاوت و بلاغتش به مبارزه دعوت نموده و با فصاحتش هر خطیب زبان‌دار را خاموش می‌نمود، آرام و ساکت بنشینند و اهمیتی برای آن قائل نشوند؟

آری تمام عرب-اعم از مؤمن و کافر- توجه خاصی به قرآن داشته و آیات آن را حفظ می‌نمودند ولی هر کس با هدفی خاص. افراد مؤمن در اثر ایمان و عقیده و افراد بی‌ایمان به امید پاسخگویی و معارضه.

۲ پیامبر اکرم (ص) که در میان مسلمانان از قدرت و نفوذ فوق العاده‌ای برخوردار بود، علاقه و اشتیاق فراوان به حفظ قرآن ابراز می‌فرمود، و در این باره تأکید زیاد می‌کرد. بی‌شک اگر زعیم و پیشوای یک جمعیت اظهار علاقه و اشتیاق به حفظ نمودن و یا خواندن یک کتاب بکند، مسلماً مردم برای جلب رضای رهبر و پیشوای خود در حفظ آن کتاب بر همدیگر سبقت خواهند جست.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۰

۳ حفظ نمودن قرآن موجب عظمت و شخصیت در میان مردم بود و مسلمانان نسبت به حافظ قرآن با نظر تکریم و احترام فوق العاده می‌نگریستند، و اگر کسی اطلاعی از تاریخ داشته باشد به مقام ارجمند و موقعیت خاصی که قاریان و حافظان قرآن از آن برخوردار بودند پی خواهد برد.

اینها عواملی بود که می‌توانست انگیزه و موجب آن گردد که مسلمانان به جمع آوری و حفظ قرآن اهمیت فراوانی قائل شوند و مجموع قرآن یا هر مقداری که بتوانند، از آیات قرآن را حفظ کنند، تا از این رهگذر چنین مقام عالی و ارجمندی را حائز گردند.

۴ اجر و ثوابی که خواننده و حفظ کننده قرآن به آن نائل می‌گردد، از مهمترین عواملی است که مسلمانان را به قرائت و حفظ کردن قرآن وادار می‌ساخت. و به همین علت بود که مسلمانان نسبت به قرآن و حفظ کردن آن بیش از آنچه به مال و جانشان و به اولاد و فرزندان‌شان اهمیت بدهند اهتمام می‌ورزیدند تا جایی که در تاریخ آمده است که بعضی از زنان نیز همه قرآن را جمع آوری نموده بودند.

ابن سعد در طبقات می‌گوید: فضل بن دکین چنین آورده است که: ولید فرزند عبد الله بن جمیع از مادر بزرگش نقل می‌کند: «ام ورقه» دختر عبد الله بن حارث که تمام قرآن را جمع آوری نموده بود و رسول خدا (ص) او را شهید می‌نامید می‌گفت: هنگامی که رسول خدا به جنگ بدر حرکت می‌نمود عرضه داشتم یا رسول الله به من نیز اجازه بدهید که با شما حرکت کنم و در این جنگ مجروحان را مداوا و معالجه کنم، بلکه خداوند به من نیز پاداش و اجر شهادت را عنایت فرماید.

رسول خدا (ص) در پاسخ من فرمود: خدا برای تو ثواب شهادت را آماده نموده است، با جمع آوری و حفظ قرآن به اجر و ثواب شهادت خواهی رسید. «۱»

آنجا که زنان در جمع کردن و حفظ نمودن قرآن چنین اهمیت دهند، معلوم است که اهتمام مردان و سعی و کوشش آنان در این مورد تا چه حد خواهد بود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۱

آمار و تعداد کسانی که در دوران خود رسول خدا (ص) قرآن را حفظ کرده بودند در کتابهای معتبر تاریخ آمده است. قرطبی می‌گوید: هفتاد تن از قراء در جنگ یمامه به قتل رسیدند و در دوران خود پیغمبر (ص) نیز در بئر معونه به همین مقدار کشته شدند. (۱)

در روایت دهم که قبلا آوردیم تعداد قاریانی که در جنگ یمامه کشته شدند چهار صد نفر نقل گردیده است. گذشته از قاریان و حافظ قرآن که به جمع آوری آیات قرآن اهتمام می‌ورزیدند، خود رسول خدا نیز برای حفظ آیات قرآن اهمیت فوق العاده‌ای قائل بود و نویسندگان متعددی داشت، و قرآن هم به تدریج در مدت بیست و سه سال نازل گردیده است. همه اینها گواه و مؤید این مطلب است که خود رسول خدا (ص) در دوران زندگی خود دستور به کتابت قرآن داده بود. زید بن ثابت نقل می‌کند: ما در حضور پیغمبر (ص) بودیم و قرآن را از رقعها و ورق پاره‌ها در یک جا تدوین و جمع آوری می‌نمودیم.

حاکم در ذیل این حدیث می‌گوید: این حدیث بنا بشرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است ولی آن را در کتابهای خویش نقل ننموده‌اند، آنگاه می‌گوید: بهر حال این حدیث دلیل روشنی است بر اینکه همه قرآن در دوران خود رسول خدا جمع آوری شده بود. (۲)

و اما حفظ کردن بعضی از سوره‌ها و یا بعضی از آیات قرآن در میان مسلمانان انتشار و اشتهاار کامل داشت، و کمتر مرد و زن مسلمان پیدا می‌شد که چند سوره و یا آیه در نزد وی نباشد. عبادۀ بن ثابت نقل می‌کند: هرگاه کسی از جایی به پیش رسول خدا (ص) می‌آمد، وی به علت اشتغالات زیاد و نداشتن فرصت بیشتر او را به یکی از ما واگذار می‌نمود تا قرآن را به وی

(۱). اتقان، نوع ۱۲۲/۲۰.

(۲). مستدرک ۶۱۱/۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۲

تعلیم دهم. (۱)

کلیب نیز نقل می‌کند که من به همراه علی (ع) بودم، آن حضرت صدای ضجه مسلمانان را که در مسجد به قرائت مشغول بودند شنید و فرمود: خوشا بحال آنان ... (۲)

باز از عبادۀ بن صامت نقل است که هرگاه کسی از نقطه دیگر به حضور رسول خدا (ص) می‌آمد، آن حضرت وی را تحویل یکی از ما می‌داد که به او قرآن یاد بدیم، و همیشه از مسجد رسول خدا صدای مردم به خواندن قرآن طنین انداز بود تا اینکه رسول خدا دستور داد مسلمانان، قرآن را آهسته بخوانند و یکدیگر را در خواندن قرآن به اشتباه نیندازند. (۳)

آری، حفظ کردن قرآن در میان مرد و زن مسلمان رایج و معمول بوده، تا جایی که زنان مسلمان یاد گرفتن سوره‌ای از قرآن و یا بیشتر از آن را مهریه خویش قرار می‌دادند.

خواننده ارجمند، آیا با این اهتمام فوق العاده می‌توان ادعا نمود که جمع آوری قرآن تا دوران خلافت ابو بکر به تأخیر افتاده بود و ابو بکر در جمع آوری قرآن به شهادت و نظارت دو نفر احتیاج پیدا نمود؟

با در نظر گرفتن اوضاع و احوال مسلمانان دوران پیامبر (ص) و اهمیتی که آنان به خواندن و حفظ کردن آن قائل بودند این گفتار به هیچ وجه قابل قبول نمی‌تواند باشد.

نتیجه و خلاصه مطالب

از تمام آنچه در این فصل گفته شد به طور خلاصه چنین استفاده می‌شود که نسبت دادن جمع آوری قرآن به خلفا و دوران بعد از پیامبر و سپس نتیجه گرفتن تحریف و یا احتمال تحریف در قرآن همه اینها امری است موهوم و پنداری است غلط و بی‌اساس که با قرآن، سنت، اجماع و عقل مخالف می‌باشد و بلکه طبق دلایل محکم و معتبر تدوین قرآن در دوران

(۱). مسند احمد ۵/ ۳۲۴.

(۲). کنز العمال، فضائل القرآن چاپ ۲ ج ۲/ ۱۸۵.

(۳). کنز العمال ۲/ ۱۸۵.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۳

خود پیامبر و به دستور و نظارت وی انجام گرفته است.

اگر بر فرض قبول کنیم که قرآن را ابو بکر در دوران خلافتش جمع آوری نموده است کیفیت این تدوین آنچنانکه در این روایات آمده که تنها با شهادت دو نفر بوده، دروغ است زیرا جمع آوری قرآن بر پایه قطع و یقین استوار بود.

یعنی آیات قرآن در اثر تواتر و نقلهای فراوان و یقین آور در میان مسلمانان معروف و شناخته شده بود و همان آیات قطعی و شناخته شده که در دلها و سینه‌ها بود و مسلمانان با آنها انس و آشنایی داشتند در قرآن آورده شد و در یکجا جمع آوری گردید.

آری، جای شک و تردید نیست که عثمان در دوران خویش قرآن را جمع آوری نموده است، ولی نه به آن معنی که سوره‌ها و آیات قرآن را در یک مصحف تدوین کند و از پراکندگی به صورت مجموعه واحد در بیاورد، بلکه بدین معنی که او تمام مسلمانان را در قرائت یک قاری معین جمع و متحد نمود، تمام قرائتهای دیگر را که با آن قرائت مورد نظر موافق نبود سوزاند و به تمام بلاد و شهرها نوشت که چنین قرائتها را بسوزانند، و بدین وسیله مسلمانان را از هر گونه اختلاف در قرائت نهی و منع نمود.

عده‌ای از بزرگان اهل سنت نیز بدین معنی تصریح نموده‌اند، چنانکه «حارث محاسبی» می‌گوید: در میان مردم مشهور است که جمع کننده قرآن عثمان است؛ ولی چنین نیست بلکه از اختلافی که در میان اهل شام و اهل عراق در قرائت حروف و کلمات قرآن به وجود آمده بود به ترس و وحشت افتاد و مردم را وادار نمود که قرآن را با یک قرائت و با همان روشی که خود او و عده‌ای از مهاجر و انصار اختیار کرده بودند بخوانند. (۱)

مؤلف: اما عثمان همه مسلمانان را به یک قرائت جمع نمود و آن همان قرائتی بود که در میان مسلمانان معمول و متعارف بوده، و با «تواتر» و نقلهای یقین آور از خود رسول خدا (ص) اخذ کرده بودند و او از این راه مسلمانان را از قرائتهای دیگری که مبتنی بر احادیث بی‌اساس (نزول قرآن با حروف هفتگانه) بود، منع و جلوگیری کرد.

(۱). اتقان نوع ۱۸ ج ۱/ ۱۰۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۴

آری این اقدام و عمل عثمان شایسته بود و لذا مورد انتقاد هیچیک از مسلمانان واقع نگردید؛ زیرا همان اختلاف در قرائت سبب اختلاف بیشتری در میان مسلمانان و موجب پاشیده شدن صفوف آنان و در هم ریختن پایه‌های اتحاد و یگانگی پیروان قرآن می‌شد و بلکه این اختلاف و تشتت به جایی می‌رسید که عده‌ای از مسلمانان عده دیگر را تکفیر و تفسیق کنند.

در صفحات گذشته به روایاتی نیز اشاره گردید که رسول خدا (ص) از اختلاف در قرآن شدیداً نهی نموده است. بنابراین روش

عثمان در این مورد جای رد و انکار و مورد خدشه و ایراد نیست، ولی آنچه درباره این موضوع سبب ایراد و انتقاد از عثمان گردیده است مسئله سوزاندن قرآن‌ها است که به وسیله خود او صورت گرفته و به مردم شهرها نیز این دستور را صادر نموده است. آری عده‌ای از مسلمانان در این موضوع به عثمان اعتراض نمودند تا جایی که او را «حزاق المصاحف» - یعنی سوزاننده قرآن‌ها - نامیدند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۵

۱۱ مسئله نسخ در قرآن

اشاره

معنای نسخ امکان نسخ اقسام نسخ در تورات و انجیل نسخ در قرآن کیفیت نسخ شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۶

معنای نسخ

اشاره

در کتب تفسیر و غیر تفسیر و همچنین در مباحث فقهی بخشی از آیات قرآن به عنوان آیات منسوخه مطرح و معرفی شده است. و «ابو بکر نحاس» در کتاب خود «الناسخ و المنسوخ» تعداد آیات را به ۱۳۸ مورد رسانده است.

نسخ در لغت

: کلمه نسخ در لغت به معنای مختلف آمده است:

۱ نسخ در لغت به معنای نوشتن چیزی از روی نوشته دیگر است و کلمه‌های معروف «استنساخ» و «انتساخ» نیز از همان ماده و به همان معنی می‌باشد.

۲ نسخ در لغت به معنای «نقل» و «تغییر» دادن نیز آمده است، چنانکه می‌گویند «تناسخ الموارث و الدهور» یعنی ثروتها و زمانها متغیر گشته است.

۳ نسخ در لغت به معنای «ازاله» و از بین بردن هم به کار رفته است، چنانکه می‌گویند «نسخت الشمس الظل» آفتاب سایه را از بین برد و «نسخ» در میان صحابه رسول خدا و مسلمانان دورانهای بعد بیشتر در همین معنی استعمال می‌گردیده است که به مخصص و مقید و هر آنچه تبصره‌ای بر قوانین و قواعد کلی است ناسخ می‌گفتند «۱»، زیرا اینها در واقع حکم را تغییر داده و از بین می‌برند.

نسخ در اصطلاح فقهی

: نسخ در اصطلاح خاص علما و دانشمندان دینی و فقه اسلامی عبارت است از برداشته شدن حکمی از احکام ثابت دینی در اثر سپری شدن وقت و مدت آن.

و اینکه در تعریف نسخ اصطلاحی، کلمه «ثابت» را اضافه نمودیم به دلیل این است که اگر حکم ثابت نباشد و یا موضوع آن تغییر پیدا کند نسخ نامیده نمی‌شود مانند برداشته شدن

(۱). در تفسیر منسوب باین عباس معمولاً تبصره زدن بر کلیات نسخ نامیده شده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۷

و جوب روزه ماه رمضان با سپری شدن ماه رمضان که آن را نسخ نمی‌نامند، زیرا وجوب روزه همیشگی نیست و موضوع آن ماه رمضان است که با تمام شدن آن، وجوب روزه هم تغییر پیدا می‌کند و مانند تمام شدن وجوب نماز یا تمام شدن قتش و مانند از بین رفتن مالکیت کسی با مرگ وی، که هیچیک از اینها نسخ نامیده نمی‌شوند.

زیرا در همه این موارد موضوع حکم از میان رفته است نه خود حکم، و برداشته شدن حکم با تغییر موضوع نه نسخ نامیده می‌شود و نه از نظر امکان و وقوع در میان علما و دانشمندان مورد اختلاف و گفتگو می‌باشد.

توضیح: برای روشن شدن نسخ واقعی که مورد بحث و گفتگوی ما می‌باشد و در میان علما مورد اختلاف است نظر خواننده عزیز را به این توضیح جلب می‌کنیم:

هر حکمی که در شریعت اسلام تعیین می‌شود، و هر قانونی که از طرف قانونگذار حقیقی تصویب می‌گردد. از نظر ثبوت و واقعیت دارای دو صورت و دو مرحله می‌باشد:

۱ مرحله ثبوت حکم در واقع: منظور از این مرحله همان مرحله تشریح و قانونگذاری است که در این مرحله، حکم و قانون به صورت کلی و بدون در نظر گرفتن بود و نبود موضوع، تشریح و اعلان می‌گردد. مانند اینکه شارع می‌گوید شراب خوردن حرام است. معنای این نوع تشریح و قانونگذاری این است که به طور کلی و عمومی هر وقت و در هر مورد شراب موجود باشد، از نظر قانون اسلام حکمش حرمت است خواه وجود داشته باشد یا نه.

برداشته شدن یک چنین حکم بجز از راه نسخ امکان پذیر نیست، زیرا در این قانونگذاری وجود و فعلیت موضوع منظور نشده است تا با تغییر و یا انتفاء موضوع تغییر پیدا کند.

۲ مرحله ثبوت حکم در ظاهر: منظور از این مرحله همان مرحله تحقق و پیدایش حکم در خارج است و حکم در صورتی به این مرحله می‌رسد و به عبارت دیگر حکم در صورتی تحقق و فعلیت پیدا می‌کند که موضوع آن در خارج تحقق و فعلیت داشته باشد، مانند تحقق وجود شراب در ظاهر که حکم و حرمتی که در شریعت اسلام برای آن معین و جعل گردیده بود، با پیدا شدن شراب جنبه فعلیت و تحقق پیدا می‌کند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۸

این حکم و حرمت تا استمرار وجود موضوعش در خارج استمرار پیدا می‌کند ولی با از بین رفتن موضوعش از بین می‌رود، حتی اگر همان شراب، شراب بودن خود را از دست داد و به صورت سرکه درآمد. قهراً همان حکم حرمت که در حال شراب بودن بر آن ثابت بود برداشته می‌شود. ولی باید توجه داشت که از بین رفتن چنین حکمی به مسئله نسخ مربوط نمی‌باشد.

حالا- که تفاوت مسئله نسخ، تغییر و انتفاء موضوع معلوم گردیده، به این نکته نیز توجه کنید که مورد بحث و گفتگوی ما در این کتاب و آنچه در میان علما مورد اختلاف می‌باشد، همان نوع اول تغییر حکم است که حکم ثابت با بودن موضوعش در مرحله تشریح و قانونگذاری به طور کلی برداشته شود. و این نوع تغییر حکم را «نسخ» می‌نامند.

امکان نسخ

در سطور پیش با معنای نسخ آشنا شدیم اینک در اینجا می‌خواهیم بدانیم که نسخ به همان معنا می‌تواند به احکام الهی راه یابد؟ یعنی یک حکم و قانون می‌تواند قانون قبلی را نسخ کند یا نه؟

پاسخ این است که بنا به عقیده تمام علما و دانشمندان اسلامی نسخ در احکام محال نیست، بلکه ممکن است که حکمی از احکام

الهی در مرحله تشریح و قانونگذاری برداشته شود و تغییر پیدا کند. ولی یهودیان و مسیحیان با این نظریه مخالفند و می‌گویند نسخ در احکام خدا محال است و امکان پذیر نیست.

دلیل مخالفین: مخالفین نظریه نسخ در احکام می‌گویند: نسخ در احکام خدا امکان ندارد زیرا این عمل مستلزم یکی از دو احتمال است که هر دو در مورد خدا محال است یکی اینکه:

حکم قبلی یا بر مبنای حکمت و مصلحتی تشریح و قانونگذاری گردیده بود که حکم بعدی بر خلاف آن مصلحت تشریح شده است دوم اینکه: حکم اولی بر مبنای مصلحت نبوده که قانونگذار بعدا به این حقیقت متوجه گردیده و با نسخ آن تشریح حکم بعدی آن را تغییر داده و اصلاح نموده است که هر دو احتمال درباره خدا محال و غیر قابل قبول است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۳۹

توضیح اینکه: تشریح و قانونگذاری به طور مسلم و یقین از ناحیه حاکم مطلق و خدای دانا است و باید بر طبق مقتضای مصلحت انجام بگیرد و بر پایه حکمت استوار گردد. زیرا حکم گزاف و بی‌جهت منافی با حکمت قانونگذار عادل و حکیم است. بنابراین تغییر دادن و یا برداشتن حکم قبلی اگر با وجود مصلحتی که در تشریح آن حکم رعایت شده بود انجام گرفته است در این صورت این نسخ با حکمت قانونگذار که حکیم مطلق است کاملا منافات دارد.

اگر این تغییر و نسخ در اثر بدا و کشف عدم صلاحیت در حکم قبلی به وجود آمده است، در اینصورت هم مسئله نسخ، مستلزم جهل خدا در قانونگذاری می‌باشد که خداوند از این هر دو نسبت برتر و بالاتر است و این دو نسبت بر وی محال است.

پاسخ: در پاسخ این دلیل که شبهه‌ای بیش نیست، می‌گوییم: حکمی که از طرف خداوند تشریح می‌شود، گاهی هدف آن حکم عمل و یا ترک نیست بلکه منظور دیگری در کار است، مانند آزمایش و امتحان افراد که در این صورت از تشریح آن حکم جز امتحان هدف دیگری در میان نیست. نسخ در اینگونه موارد کوچکترین اشکال و محذوری ندارد، زیرا هر یک از این دو حکم تکلیف و رفع تکلیف در وقت خود، دارای حکمت و مصلحتی بوده است که مثلا همان آزمایش می‌باشد و با وصول نتیجه آزمایش، وقت آن حکم سپری می‌گردد. یک چنین نسخی مستلزم خلاف حکمت و یا ناشی از بدا و عدم اطلاع از حکمت و مصلحت حکم نیست تا درباره خداوند محال باشد.

گاهی نیز ممکن است حکمی که از روی مصلحت واقعی تشریح شده بود پس از مدتی نسخ شود ولی نه به این معنی که آن حکم برای ابد تشریح شده بوده و بعدا در اثر مصلحت یا برخورد به اشکال، تبصره بخورد و یا تغییر پیدا کند، بلکه بدین معنی که مدت آن حکم در علم خدا از آغاز کوتاه و موقت بوده و پس از اتمام مدت آن، سقوط و یا تغییر آن اعلان می‌گردد.

نسخ بدین معنی نیز هیچ اشکال و محذوری ندارد، نه با علم خدا منافات دارد و نه با صلاح اندیشی و حکمت وی.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۰

بنابراین، نسخ در واقع به این معنی است که مدت حکم از اول محدود و موقت بوده است که با سپری شدن آن، به وسیله نسخ، پایان دوران آن حکم اعلان می‌گردد و نسخ به این معنی امکان پذیر می‌باشد. زیرا تأثیر و مقتضیات زمان در ملاک و حکمت قابل انکار و تردید نیست، و ممکن است یک زمان شرایط و خصوصیتی داشته است که در اثر آن خصوصیت روز شنبه برای پیروان حضرت موسی در آن زمان عید گردیده است و زمان دیگر شرایط و خصوصیت دیگری را دارا است که در اثر آن، روز جمعه در آن زمان برای مسلمانان عید شده و احکامی برای آن تعیین گردیده است و همینطور است نماز و روزه و حج که هر یک در زمان مناسب واجب شده است، یعنی زمان در وجوب دخالت داشته است.

چون وقوع یک چنین حقیقت را در شرایع آسمانی تصور نمودیم، باید این حقیقت را نیز تصور کنیم: همانطور که زمان از نظر اوقات و روزها دارای خصوصیتی است، ممکن است از نظر مدت و استمرار هم دارای خصوصیت و امتیاز خاصی باشد، و انجام

دادن امری در مدت معین و خاصی دارای مصلحت باشد، و پس از انقضای این مدت این مصلحت از بین برود و بالعکس. در اینجاست که به علت و راز تعیین وقت خاصی برای بعضی از اعمال و احکام اسلام پی می‌بریم.

خلاصه اینکه: اگر این معنی ممکن باشد که یک ساعت و یا یک هفته و ماه معینی در انجام دادن عمل دارای مصلحت و مفسده باشد، در وجود مصلحت و مفسده داخل نمودن سال نیز امکان پذیر خواهد گردید و ممکن است انجام دادن فعلی در سالهای معینی دارای مصلحت باشد و پس از انقضای این سالها در انجام دادن آن عمل مصلحتی در میان نباشد بلکه گاهی مفسده‌ای هم به وجود آید.

همانطور که ممکن است حکمی و قانونی با جهات و قیود غیر زمانی مقید و محدود گردد، همچنین ممکن است با قیود و جهات زمانی نیز مقید و محدود شود چنانکه گاهی مصلحت ایجاب می‌کند که حکمی ظاهرا به صورت عمومیت و کلی بیان شود، ولی مراد و هدف واقعی قانونگذار، عموم نباشد بلکه عده خاص، افراد و مصادیق معین و محدودی را از آن عموم،

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۱

منظور کند و این تخصیص و تقیید و یا تبصره و استثنا را بعدا با دلیل جداگانه و در گفتار دیگری بیان نماید، همانطور که این روش بیان یعنی تخصیص و یا تقیید حکم کلی در یک سخن مجزا و مستقل، خالی از اشکال می‌باشد، مسئله نسخ نیز هیچگونه اشکال و محذوری در بر ندارد.

زیرا چنانکه گفته شد نسخ در حقیقت همان تقیید حکم است از نظر زمان، و تقیید حکم هم با هر نوع قید و شرط دارای محذور و اشکالی نیست و با حکمت و علم خداوند هیچگونه منافاتی ندارد.

البته باید توجه داشت که این توضیح و بیان در صورتی لازم است که بگوییم تشریح احکام و قانونگذاری بر پایه مصالح و مفاسدی است که در خود اعمال وجود دارد، و اما بنا به عقیده کسانی که می‌گویند خود احکام و تکالیف دارای مصلحت است نه اعمالی که باید انجام بگیرد یا ترک شود، در این صورت مسئله خیلی ساده و روشن است و با هیچ اشکالی برخورد نمی‌کند تا احتیاج به توضیح و توجیه داشته باشد، زیرا حکم هر وقت تشریح شود دارای مصلحت است و هر وقت نیز رفع شود این نیز در حد خود دارای مصلحت خواهد بود، زیرا ملاک و مدار مصلحت و حکمت همان حکم است که با بودن آن، مصلحت موجود، و با رفع آن نیز منتفی خواهد بود.

اقسام نسخ

اشاره

نسخ به چند قسم قابل امکان و تصور است که بعضی از آنها در اسلام وجود دارد و بعضی از آنها وجود ندارد:

۱ نسخ در تلاوت نه در حکم:

می‌گویند آیاتی وجود دارد که اگر چه در قرآن نیست و خوانده نمی‌شود ولی آنها در میان مسلمانان جاری و مورد عمل می‌باشد، مانند آیه «رجم» که ظاهرا در قرآن نیست.

این نوع نسخ را «نسخ در تلاوت» می‌گویند که تنها تلاوت آیه، نسخ گردیده است نه حکم

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۲

آن. ولی عقیده به نسخ تلاوت همان عقیده به تحریف است، و پایه درست و مبنای صحیح ندارد و مدرک و دلیل این عقیده چند

روایت است که به صورت خبر واحد نقل گردیده است، و در چنین موضوعات مهم خبر واحد نمی‌تواند اثری داشته باشد. زیرا تمام مسلمانان در این موضوع اجماع و اتفاق دارند که: همانطور که خود قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌گردد، نسخ قرآن را نیز نمی‌توان با خبر واحد ثابت نمود.

علاوه بر اجماع مسلمانان، هر حادثه و موضوع مهم طبعاً سرعت انتشار دارد، به طوری که به سرعت در میان مردم شایع و معروف می‌گردد و ناقلان بیشتری پیدا می‌کند و نقل یک حادثه مهم با خبر واحد معمولاً دلیل بر عدم وقوع آن حادثه می‌باشد و نشان می‌دهد که گوینده آن خبر، دروغگو بوده و یا مرتکب اشتباه شده است.

بنابراین چگونه می‌توان قرآن بودن آیه «رجم» را با خبر واحد ثابت نمود و مدعی شد که این هم جزء قرآن بوده ولی تلاوتش منسوخ گردیده و حکمش باقی مانده است.

آری، به طوری که قبلاً بیان شد، عمر آیه رجمی را آورد و ادعا نمود که از قرآن است، ولی چون این آیه را تنها عمر آورده بود مسلمانان نپذیرفتند و در قرآن وارد نکردند و بعدها هم آن را به صورت دیگر آورده و گفتند: که این آیه‌ای بوده است که تلاوتش منسوخ و حکمش باقی مانده است.

۲ نسخ در تلاوت و حکم:

عده‌ای می‌گویند آیاتی در قرآن بود که با آیات و یا طرق دیگر حکم آنها نسخ گردیده و از قرآن ساقط شده و خوانده نمی‌شود. طرفداران این نظریه با روایتی از عایشه به وقوع چنین نسخی در اسلام استدلال می‌کنند. ولی همان ایراد و اشکالی که به نسخ در تلاوت یعنی به قسم اول نسخ وارد بود به این قسم نیز وارد است و روایت عایشه خبر واحد بیش نیست و کوچکترین تأثیری در این مورد نمی‌تواند داشته باشد.

۳ نسخ در حکم نه در تلاوت:

مشهورترین نسخ در قرآن این است که آیه‌ای از آیات قرآن نسخ گردد و مفهوم آن در میان مسلمانان واجب العمل نباشد و یا اصلاً عمل نمودن به

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۳

مفهوم آن جایز نباشد، ولی از نظر تلاوت در قرآن ضبط و ثابت بوده و در ضمن آیات دیگر قرآن تلاوت شود. اکثر دانشمندان مفسر این نوع نسخ را می‌پذیرند و بعضی از علما کتابهای مستقلاً در این باره نگاشته و آیات ناسخ و منسوخ را در کتابهایشان آورده‌اند مانند دانشمند معروف «ابو جعفر نحاس» و «حافظ مظفر فارسی».

بعضی از محققان نیز با نظر مشهور مخالفت نموده و وجود آیات منسوخ در قرآن را انکار کرده و گفته‌اند اصلاً آیه‌ای از قرآن نسخ نگردیده است.

اما باید توجه داشت که اختلاف از نظریه وقوع نسخ است و اما در اصل امکان نسخ و هکذا در وجود آیاتی که ناسخ احکام ادیان گذشته و یا ناسخ پاره‌ای از احکام اسلام که در صدر اول وجود داشته هیچ اختلافی در بین نیست.

نسخ در تورات و انجیل

از تمام آنچه گفته شد پاسخ یهودیان و مسیحیان کاملاً روشن گردید که آنان نسخ را در قوانین و احکام الهی محال می‌دانند و در نتیجه به استمرار و همیشگی بودن شریعتشان معتقد می‌باشند ولی ما گفتیم که:

اولاً: نسخ در شرایع و احکام الهی امکان دارد زیرا که نسخ جز تقیید، استثنا و تبصره در زمان چیز دیگری نیست و همانطور که تبصره و قید زدن بر یک قانون و حکم کلی از جهات دیگر ممکن است، از جهت زمان نیز امکان پذیر است و هیچ اشکال و محذوری ندارد.

و ثانیاً: اینگونه نسخ در موارد متعددی از تورات و انجیل مشاهده و محسوس است با این حال جای تعجب است که این دو گروه به محال بودن نسخ و به استمرار شریعت و احکامشان اصرار و پافشاری می‌کنند.

اینک به عنوان نمونه به چند مورد از تورات و انجیل که نسخ در آنها واقع گردیده است اشاره می‌شود:

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۴

۱ در تورات باب چهارم از سفر اعداد عدد ۱-۳ چنین آمده است: خداوند موسی و هارون را خطاب کرده گفت: به تعداد بنی قهات از میان بنی لاوی بر حسب قبائل آنان و خاندان پدرانیشان بگیر که سی سال به بالا تا پنجاه ساله وارد سپاه شوند و در خیمه اجتماع کار کنند.

ولی به طوری که در باب هشتم از همان سفر اعداد عدد ۲۳-۲۴ آمده است این حکم نسخ گردیده شرط سنی پذیرش در خیمه اجتماع بیست و پنج سالگی تعیین گردیده است، متن تورات این است: «و خداوند موسی را خطاب کرده». گفت این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله به بالا داخل سپاه شوند تا در خیمه اجتماع مشغول خدمت شوند.

ولی باز هم به طوری که در باب بیست و سوم از کتاب اول تواریخ از بند ۳۴-۳۲ آمده است این حکم برای دومین بار نسخ گردیده و مبدأ بیست سالگی معین شده است.

تورات در این باره می‌گوید: «اینان پسران لاوی به تعداد خاندانهای آباء خود و رؤسای خاندانهای آباء از آنانی که شمرده شدند، بر حسب شماره اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله به بالا در عمل خدمت خانه خدا می‌پرداختند و برای نگاهداشتن خیمه اجتماعی و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند».

۲ در باب بیست و هشتم از سفر اعداد بند ۳-۷ چنین آمده است: «و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است دو بره نرینه یک ساله بی‌عیب. هر روز به جهت قربانی سوختنی دائمی. یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن و یک عشرایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی ... و هدیه ریختنی آن یک ربع هین به جهت هر بره‌ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز».

امّا همان گونه که در کتاب حزقیای نبی باب چهل و ششم بند ۱۳-۱۵ آمده است، این حکم نسخ شده، و قربانی آتشین هر روز یک بره یک ساله و هدیه آن یک ششم «ایفه» آرد و یک سوم «هین» روغن تعیین گردیده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۵

متن تورات این است: «و یک بره یک ساله بی‌عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خدمات خداوند گذرانید، هر صبح آن را بگذران و هر بامداد آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی سدسی ایفا و یک ثلث هین روغن که بر آرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دائمی برای خداوند به فریفته ابدی خواهد بود، پس بره و هدیه آردیش و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دائمی خواهند گذرانید».

۲ در باب بیست و هشتم بند ۹-۱۰ از سفر اعداد آمده است: «و در روز سبت دو بره یک ساله بی‌عیب و در عشرایفه آرد نرم سر رشته شده با روغن به جهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن، این است قربانی هر روز سبت سوی قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن».

ولی در باب چهل و ششم از کتاب حزقیای بند ۴-۵ این حکم بدین صورت نسخ گردیده است: «قربانی سوختنی که رئیس در روز

سبت برای خداوند بگذرانند، شش بره بی‌عیب و یک قوچ بی‌عیب خواهد بود و هدیه آردیش یک ایفا برای هر قوچ باشد و هدیه‌اش برای بره‌ها هر چه از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا».

۴ در باب سی‌ام بند ۲ اعداد آمده است: «چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید پس کلام خود را باطل نسازد بلکه بر حسب آنچه از دهانش برآمد عمل نماید».

اما این حکم و جواز قسم خوردن که به دستور تورات ثابت شده است با آنچه که در انجیل متی باب پنجم بند ۳۳-۳۴ آمده نسخ گردیده است که می‌گوید: «باز شنیده‌اید که باولین، گفته شده است که قسم دروغ مخور بلکه قسمهای خود را به خدا وفا کن. لیکن من به شما می‌گویم هرگز قسم مخورید».

۵ در باب بیست و یکم بند ۲۳-۲۴ تورات درباره قصاص چنین آمده است: و اگر اذیتی دیگر حاضر شود آن‌گاه جان به عوض جان بده و چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست، پا به عوض پا و داغ به عوض داغ و زخم به عوض زخم و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۶

لطمه به عوض لطمه.

ولیکن این حکم قصاص در شریعت عیسی نسخ شده. در انجیل متی باب پنجم بند ۲۸-۲۹ به طور کلی قصاص نهی گردیده است، می‌گوید: «شنیده‌اید که گفته شده است چشم به چشم دندان به دندان لیکن من به شما بگویم با شریر مقاومت نکنید بلکه هر کس به رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را بدو واگذار».

۶ در باب ۱۷ از سفر پیدایش بند ۱۰ درباره گفتار خدا با ابراهیم چنین آمده است: «این است عهد من نسبت به شما که باید در میان من و شما و در میان ذریه تو بعد از تو نگهداری گردد و آن این است که از هر ذکوری از شما مختون شود». در قانون حضرت موسی نیز حکم ختنه امضا گردیده است زیرا در بند ۴۸-۴۹ باب ۱۲ از سفر خروج می‌گوید: «و اگر غریبی نزد تو نزیل شود و نخواهد فصیح را برای خداوند مرعی بدارد باید تمامی ذکوراتش مختون شوند و بعد از آن مرعی بدارد و در این صورت مانند بومی خواهد بود و اما هر نامختون از آن خورد یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و به جهت غریبی که در میان شما نزیل شود». باز در بند ۲-۳ از باب ۱۲ از سفر لاویان می‌گوید: «بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو چون زنی آبستن پسری بزاید آن‌گاه هفت روز نجس باشد موافق ایام طمث حیضش نجس باشد و در روز هشتم گوشت نطفه او مختون شود».

اما این حکم نسخ گردیده با آنچه در بند ۲۴-۳۰ از باب پانزدهم اعمال رسولان و در قسمتی از نامه‌های یونس آمده است که: «مشکله ختنه از پیروان موسی و عیسی برداشته شده است».

۷ در موضوع طلاق در تورات سفر تثبیه باب بیست و چهارم بند ۱-۲ چنین آمده است: «چون کسی زنی گرفته به نکاح خود درآورد اگر در نظر او پسندیده نیاید از این که چیزی ناشایسته‌ای در او بیابد آن‌گاه طلاقنامه نوشته به دستش دهد او را از خانه‌اش رها کند و از

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۷

خانه او روانه شده برود و زن دیگری شود. و اگر شوهر دیگری نیز او را مکروه دارد و طلاقنامه نوشته به دستش بدهد و او را از خانه‌اش رها کند یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفته بمیرد شوهر اول که او را رها کرده بود نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد».

ولی انجیل این حکم را نسخ و طلاق را تحریم نموده است، زیرا در باب پنجم بند ۳۱-۳۲ از انجیل متی آمده است که: «و گفته

شده است، که هر کسی از زن خود مفارقت جوید طلاقنامه‌ای بدو بدهد لیکن من به شما می‌گویم هر کسی بجز علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر کس زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد».

و مانند این حکم در باب دهم بند ۱۱-۱۲ از انجیل مرقس و در باب شانزدهم بند ۱۷ از انجیل لوقا نیز آمده است. این موارد هفتگانه که درباره وقوع نسخ در تورات و انجیل آوردیم برای کسانی که دارای گوش شنوا و چشم بینا باشند کفایت می‌کند و کسانی که بخواهند بیشتر از این به دست بیاورند به کتاب «اظهار الحق» (۱) و «الهدی الی دین المصطفی» (۲) مراجعه نمایند.

نسخ در قرآن

در میان مسلمانان کوچکترین اختلافی در این مسئله وجود ندارد که در احکام الهی نسخ واقع گردیده است زیرا به عقیده مسلمانان اکثر احکام و شرایع ادیان گذشته با احکام دین مقدس اسلام نسخ گردیده است و همچنین در خود دین اسلام نیز قسمتی از احکام نسخ شده و به جای آن‌ها احکام دیگری وضع گردیده است. مثلاً: قرآن کریم نسخ شدن حکم نخستین قبله مسلمانان را صریحاً بیان می‌کند که

(۱). کتاب اظهار الحق تألیف شیخ رحمه الله بن خلیل الرحمن هندی است که این کتاب در موضوع خود بهترین و سودمندترین کتاب است.

(۲). تألیف علامه فقید شیخ جواد بلاغی.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۸

پیامبر (ص) و مسلمانان نخست به سوی بیت المقدس نماز می‌خوانده‌اند و بعد طبق صراحت قرآن این حکم نسخ گردید و به جای آن نماز خواندن به سوی مسجد الحرام تشریح شد. ولی آیه‌ای در تشریح حکم قبلی در قرآن وجود نداشت تا با نسخ آن این آیه از اعتبار قانونی ساقط گردد بلکه حکمی بود که از طریق غیر قرآن در اسلام تشریح شده بود و این‌ها مسائلی است که از نظر دانشمندان اسلامی مسلم و مورد قبول همگان است.

ولی در میان مسلمانان تنها سخن و اختلاف در این است که: حکمی که در خود آیات قرآن آمده است، به وسیله چه چیز نسخ شده است؟ به وسیله آیات دیگر قرآن، یا حدیث پیامبر، یا با اجماع و اتفاق ملت اسلامی و یا به وسیله دلیل عقلی؟! و آیا اساساً چنین نسخی در قرآن واقع شده است یا نه؟! سخنی است مفصل، دامنه‌دار و بحثی است عمیق و گسترده و در میان علمای اسلامی مورد بحث و گفتگو است.

به نظر ما اکثر آیاتی که در آن‌ها احتمال نسخ داده شده است، هم اکنون نیز به قوت خود باقی است و نسخی به آنها راه نیافته است.

کیفیت نسخ:

برای به دست آوردن نظریه صحیح، ما ناچاریم بدین گونه توضیح دهیم که: نسخ شدن حکمی که در قرآن وجود دارد به سه صورت متصور است:

۱ حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است با سنت و حدیث‌های متواتر یا با اجماع قطعی که کاشف از عقیده معصوم باشد نسخ شود.

این قسم نسخ از نظر عقل و نقل اشکالی ندارد، و اگر در موردی یک چنین نسخی ثابت شود باید از آن پیروی نمود، و اگر در

موردی سنت متواتر و یا اجماعی محقق نیست در این صورت نسخ مورد قبول نخواهد بود، زیرا چنان که قبلاً توضیح دادیم نسخ با خیر واحد ثابت نمی‌گردد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۴۹

۲ حکمی که به وسیله قرآن ثابت گردیده است به وسیله آیه دیگری که نظارت به آیه منسوخ داشته و حکم آن را بیان و روشن می‌سازد نسخ گردد. این نوع از نسخ نیز دارای اشکال و ایرادی نیست و آیه «نحوی» از این گونه نسخ می‌باشد.

۳ حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است با آیه دیگری نسخ شود که آیه ناسخ هیچ گونه نظارت نسبت به آیه منسوخ نداشته باشد و گوینده، آن را صریحاً بیان نکند بلکه تنها اختلاف و عنادی که در مفهوم این دو مشاهده می‌شود ما را به وجود چنین نسخ رهبری نماید و راسخ بودن آیه متأخر و منسوخ بودن آیه متقدم را نشان دهد.

تحقیق و بررسی نشان می‌دهد که این گونه نسخ در قرآن وجود ندارد، زیرا قرآن مجید هر نوع تنافی و اختلاف را از قرآن نفی می‌کند و می‌گوید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا «۱» آیا در قرآن دقت و تدبیر نمی‌کنند که اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوان در آن می‌یافتند.

ولی عده زیادی از علمای تفسیر و غیر مفسر در معانی آیات تأمل ننموده‌اند و لذا چنان تصور کرده‌اند که در میان آیات زیادی از قرآن تناقض و در مفاهیم آن اختلاف وجود دارد، و در اثر این اشتباه آیه متأخر را ناسخ بر آیه متقدم دانسته و از این رهگذر منافات و تضاد خیالی را از میان آنها برداشته‌اند. تا جایی که بعضی از علما دامنه تضاد و تناقض را به طوری توسعه داده‌اند، که در میان دو آیه عام و خاص و یا مطلق و مقید که در واقع یکی مبین و مفسر آن دیگری می‌باشد، اختلاف و تنافی احساس نموده و در همه این موارد ملتمز به نسخ گردیده‌اند.

البته این عقیده در اثر نداشتن تدبیر دقیق و یا از مسامحه و اشتباه در استعمال کلمه «نسخ» که در معنای لغوی آن به عمل می‌آید ناشی گردیده است.

(۱). نساء: ۸۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۰

بنابراین، بر ما لازم است این گونه آیات را مورد بحث و بررسی قرار دهیم و این گنجینه‌های احکام را از صورت تعطیلی که طرفداران نسخ به وجود آورده‌اند درآورده و در مسیر استدلال و استنباط احکام به جریان بیندازیم.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۱

۱۲ مسئله بدا در آفرینش

اشاره

چرا از بدا بحث می‌کنیم بدا، یا رابطه تقدیر و اراده خدا بدا از نظر یهود بدا از نظر شیعه اقسام قضا و موارد جریان بدا در پیشگوییها بدا از نظر قرآن بدا از نظر روایات بدا از نظر روایات اهل سنت آنجا که بدا راه ندارد آثار عقیده به بدا

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۲

چرا از بدا بحث می‌کنیم:

بحث ما در نسخ احکام بود و به مناسبت همین بحث پیرامون مسئله «بدا» سخن می‌گوییم، زیرا «بدا» همان نسخ است با این تفاوت که «نسخ» در افق تشریح و قانون گذاری است ولی «بدا» در افق تکوین و آفرینش. یعنی تغییر نسخی را که در تکوین به وقوع پیوندد «بدا» می‌گویند و اگر در احکام و قوانین قرآن واقع شود «نسخ» می‌نامند. چون در بخش پیش سخن ما در پیرامون نسخ بود مناسبت و ارتباطی که در میان مسئله «نسخ» و مسئله «بدا» وجود دارد ما را بر آن و می‌دارد که در این بخش هم از بدا سخن بگوییم.

انگیزه و علت دیگری که بحث «بدا» را ایجاب و اقتضا می‌کند این است که در مکتب شیعه مسئله بدا مطرح است و ائمه ما این موضوع را به پیروان و شیعیانشان تعلیم کرده‌اند و می‌توان گفت که عقیده به بدا یکی از امتیازات تشیع می‌باشد ولی گروهی از علمای مسلمین مفهوم و حقیقت بدا را که شیعه بدان معتقد است نیکو نفهمیده‌اند؛ خوب و دقیق بررسی نکرده‌اند و در نتیجه اشتباهات بزرگی مرتکب گردیده و نسبتهای ناروایی در مورد بدا، به شیعه داده‌اند.

در صورتی که اگر این علما عقیده شیعه را در مسئله بدا کاملاً می‌دانستند به اشتباهاتشان پی می‌بردند که شیعه از چنین نسبتها و تهمتها به دور و بری، و از این گونه افتراءات و اتهامات پاک و مبرا است. ای کاش! این علما حقیقت را در می‌یافتند و تقوی و امانت را در نقل آرای دیگران رعایت می‌کردند و از قضاوت‌های بی‌جا و تهمتهای ناروا و اظهار نظرهای ناپخته و نسنجیده، خودداری می‌نمودند.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۳

این است که بر خود لازم می‌دانیم در اینجا مسئله بدا را مورد بحث قرار دهیم تا شاید معنی و حقیقت آن از نظر شیعه روشن شود، اشکالاتی که در این مورد وجود دارد برطرف و لکه‌های این همه تهمت و افترا از دامشان زدوده گردد.

بدا، یا رابطه تقدیر و اراده خدا

بدیهی است که تمام جهان خلقت و آفرینش در زیر سلطه و قدرت پروردگار توانا بوده و به وجود آمدن هر پدیده، وابسته و منوط به مشیت و اراده او است که اگر اراده کند به وقوع می‌پیوندد و اگر اراده او تعلق نگیرد چیزی تحقق نخواهد پذیرفت و به وقوع نخواهد پیوست.

باز بدیهی است که علم خداوند دانا از روز اول به تمام اشیاء و پدیده‌ها تعلق یافته و تمام هستی و هر آنچه در جهان هستی وجود دارد در علم ازلی خداوند تعیین علمی و اندازه معین داشته‌اند که این تعیین علمی الهی را گاهی «تقدیر» و گاهی «قضا» می‌نامند. حالا که به این دو مسئله یعنی مسئله قدرت دائمی و مسئله تقدیر و علم ازلی خداوند توجه نمودید، به این نکته نیز توجه فرمایید که میان این دو مسئله کوچکترین برخورد و اصطکاکی وجود ندارد، یعنی علم ازلی خداوند به تمام موجودات جهان هستی و تعیین علمی هستی‌ها در پیشگاه خداوند، مانع از قدرت خداوند بر «ابدا» و ایجاد نیست و با قدرت جاری و همیشگی خداوند منافات و مزاحمتی ندارد؛ زیرا خلقت هر چیز وابسته به مشیت خداست که آن را گاهی «اراده» و گاهی «اختیار» می‌نامند.

بنابراین اگر مشیت خدا به پیدایش چیزی تعلق گیرد ایجاد می‌شود و اگر نه، به وقوع نخواهد پیوست. این است معنای قدرت جاری و همیشگی خداوند. شناخت قرآن (نجمی و هریسی) ۲۵۳، بدا، یا رابطه تقدیر و اراده خدا ص: ۲۵۳

دیر و علم ازلی خداوند به این معناست که علم خداوند به تمام اشیاء و هستی‌ها با تمام شرایط و واقعیت‌های آنها حتی مشیت و اراده خداوندی که در به وجود آمدن آنها به کار رفته، تعلق گرفته است.

یعنی خداوند از روز اول تمام پدیده‌ها و هستی‌ها را همانطور که در واقع هستند و خواهند بود و اینکه مشیت و اراده خداوند به وجود آنها تعلق خواهد گرفت و یا نه، می‌داند زیرا علم

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۴

خدا به واقعیت اشیاء تعلق می‌گیرد و واقعیت آنها هم آمیخته و توأم با اراده و مشیت خداوند است که بدون آن تحقق نمی‌پذیرد. و این مشیت هم طبق مصالح و مفاسد تغییر و با اختلاف احوال و اوضاع اختلاف پیدا می‌کند و علم خداوند هم به همه این احوال و شرایط و به تمام این مصالح و مفاسد و در نتیجه به تعلق اراده و مشیت بر پیدایش و یا تغییر چیزی و عدم تعلق آن، کاملاً احاطه دارد و این تغییر و تبدیل ناشی از اراده، قدرت، علم و تقدیر قبلی خدا را در اصطلاح علم کلام «بدا» می‌نامند. این است که گفتیم: «بدا» همان رابطه علم و قدرت خداست و یا به عبارت دیگر رابطه تقدیر و اراده الهی است.

بدا و قدرت خدا از نظر یهود

گفتیم که علم پروردگار به موجودات و پدیده‌ها، آنها را از مرحله امکان و از اختیار و سلطه قدرت پروردگار و از قلمرو بدا و تغییر و تبدیل‌های حساب شده خارج نمی‌کند، ولی عقیده یهود بر خلاف این حقیقت و واقعیت است، زیرا به عقیده یهود قلم «قضا و تقدیر» از نخستین روز به ضبط و اندازه‌گیری اشیاء و هستی‌ها، جاری گردیده است و دیگر محال است که مشیت خدا بر خلاف آن تعلق گیرد و آن را تغییر دهد.

در اثر این عقیده است که یهود می‌گویند: خداوند از دادن و پس گرفتن و از کم و زیاد کردن و ایجاد بدا در جهان خلقت دست بسته و عاجز است، زیرا به همه اینها قلم «تقدیر» و علم ازلی جاری شده و به اصطلاح، مقدر گردیده است و تغییر آن محال و غیر ممکن می‌باشد «و قالت الیهود ید الله مغلوله».

واقعا جای شگفت و تعجب است که یهود- خدا خوارشان کند- چگونه خدا را عاجز و دست بسته می‌دانند و از وی سلب اختیار می‌کنند ولی انسان را در اعمالش قادر و صاحب اختیار می‌دانند، در صورتی که ملاک در هر دو مورد یکی است که اگر تقدیر و علم ازلی خداوند باعث سلب قدرت و اختیار خداوند در خلقت و آفرینش گردد در افعال و اعمال انسان نیز مؤثر خواهد بود، قدرت و اختیار را از او هم سلب خواهد نمود. در این صورت در اعمال انسان جبر به وجود خواهد آمد. زیرا همانطور که علم ازلی پروردگار به افعال خویش تعلق یافته است، به افعال و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۵

اعمال انسان نیز احاطه دارد. پس اگر این علم ازلی با اراده و اختیار خدا در افعالش مغایر باشد با اختیار و اراده انسان نیز مغایر خواهد بود.

بدا از نظر شیعه

شیعه درست برعکس یهود دست خدا را به همه گونه خلق و ایجاد و حتی تغییر و تبدیل در خلق شده‌ها و تقدیر شده‌ها باز می‌داند و خداوند را در انجام هر عملی قادر می‌شناسد و نام این عمل را نیز «بدا» می‌نامد. ولی باید توجه داشته باشید که این «بدا» و تغییر در پدیده‌ها و سرنوشتها که شیعه بدان معتقد است در مواردی می‌تواند به وقوع بپیوندد که تقدیر حتمی نبوده و به تصویب نهایی الهی نرسیده باشد؛ و اما مقدرات حتمی و مصوبات نهایی از نظر شیعه هیچ‌گونه قابل تغییر و تبدیل و بدا بردار نیست و اگر می‌خواهید مورد بدا را کاملاً بشناسید به معنی و اقسام قضا و سرنوشت که توضیح داده می‌شود، توجه فرمایید:

اقسام قضا و موارد جریان بدا

قضا و تقدیر کلا به سه گونه است:

۱ علم مکنون و یا اختصاصی:

بعضی از قضاها و تقدیرات الهی به طوری است که جز خدا کسی از آن آگاه نیست، علمی است که خداوند کسی را از آن مطلع و خبردار نساخته و از علوم اختصاصی و انحصاری خدا می‌باشد.

جای تردید نیست که در این نوع قضاها و تقدیرات بدا و تغییری واقع نمی‌گردد، بلکه همانطور که گفتیم «بدا» خود یکی از اقسام و مصادیق اینگونه قضاها و تقدیرات می‌باشد، و از علم انحصاری و اختصاصی خداوند سرچشمه می‌گیرد نه اینکه در قضا و تقدیر الهی تغییری به وجود آرد و آن را بر هم زند.

چنانکه مرحوم شیخ صدوق در «عیون» از حسن بن محمد نوفلی نقل می‌کند که حضرت رضا (ع) به سلیمان مروزی فرمود: پدرم از پدر خویش امام صادق (ع) نقل نمود که: علم خداوند بر دو گونه می‌باشد:

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۶

یکی علم مکنون و یا علم سری و اختصاصی که غیر از وجود اقدس پروردگار کسی بر آن آگاهی ندارد، و بدا هم از همین گونه علوم منشأ و سرچشمه می‌گیرد یعنی بدا در تقدیرات یکی از همان علوم سری و اختصاصی خداوند است.

دوم علمی که خداوند فرشتگان و پیامبرانش را بر آن مطلع و آگاه ساخته است، دانایان اهل بیت و پیامبران نیز از اینگونه علوم و اسرار خداوندی اطلاع و آگاهی دارند.

محمد بن حسن صفار هم در کتاب «بصائر الدرجات» از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام چنین آورده است که خداوند دو نوع علم دارد: یکی علم مخزون و سری است که کسی به جز پروردگار به آن راه ندارد، و علم دیگری نیز دارد که فرشتگان و پیامبرانش را آگاه نموده است و ما هم از آن اطلاع داریم.

۲ قضای حتمی:

آنچه خداوند به پیامبر و یا فرشته‌ای، وقوع حتمی آن را اطلاع داده است قضای حتمی می‌نامند و به اینگونه تقدیرات، بدا و تغییر راه ندارد همانطور که به گونه اول تقدیرات، بدا راه نداشت. با این تفاوت که نوع اول منشأ و سرچشمه بداست ولی نوع دوم به آن ارتباطی ندارد.

چنانکه در همان روایت قبلی حضرت رضا (ع) به سلیمان مروزی چنین می‌فرماید که علی (ع) می‌فرمود: علم خدا بر دو گونه است: یک نوع آن همان است که به فرشتگان و پیامبرانش اطلاع داده است و در اینگونه علوم و تقدیرات تغییر و بدایی حاصل نمی‌گردد زیرا خداوند خود، پیامبران و فرشتگان را با تغییر دادن آنچه را که یادشان داده است در نظر مردم دروغگو نشان نمی‌دهد.

و نوع دوم آن همان علوم و تقدیرات است که خداوند در پیش خود مکنون و مستور ساخته و از اسرار نامکشوف او می‌باشد و کسی را بر آن مطلع و آگاه نمی‌سازد.

در این گونه علوم و تقدیرات است که بدا جریان دارد. خداوند آنچه را که بخواهد مقدم می‌دارد و آنچه را که بخواهد به تأخیر می‌اندازد و هر طور که بخواهد آن را تغییر می‌دهد و یا تحکیم و تثبیت می‌کند.

عیاشی از فضیل نقل می‌کند که از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: وقوع پاره‌ای از امور و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۷

تقدیرات خداوند حتمی و غیر قابل تغییر می‌باشد، و اینگونه تقدیرات به ناچار واقع خواهد گردید و بدایی در آنها رخ نخواهد داد،

ولی پاره‌ای از آنها در نزد خدا مکتوم و مستور می‌باشد که کسی را از وقوع آنها مطلع و آگاه نساخته است، و اینگونه امور قابل تأخیر و تقدم است که خدا آنچه را که بخواهد مقدم می‌دارد و به اراده خود آن را محو و یا اثبات می‌نماید. ولی توجه داشته باشید آنچه را که از این علوم و تقدیرات به پیامبرانش اطلاع داده است حتماً واقع خواهد گردید چون خداوند دانا، پیامبران و فرشتگان خود را تکذیب نمی‌کند.

۳ قضای غیر حتمی

: اگر خداوند وقوع چیزی و یا عدم آن را تقدیر کند و چگونگی آن را به فرشتگان و پیامبرانش اطلاع دهد ولی تحقق و وقوعش را به اراده و مشیت خویش مشروط و معلق سازد، این گونه تقدیر را قضای غیر حتمی می‌گویند، و اینگونه تقدیرات مورد بدا است که گاهی ممکن است به علل و مصالح خاصی، مشیت خدا بر خلاف آن تعلق بگیرد؛ در این صورت تغییری در آن به وجود می‌آید که آن را «بدا» می‌نامند.

بدا در پیشگوییها

اگر یکی از ائمه اهل بیت (ع) از وقوع چیزی در آینده به طور جزم و حتم خبر دهد و آن را مشروط و معلق به مشیت پروردگار نسازد، قضا و تقدیر حتمی نامیده می‌شود. و این همان قسم دوم از اقسام سه گانه قضا می‌باشد که قبلاً توضیح داده شد. اینگونه پیشگوییها، همان طور که پیش بینی شده است به وقوع خواهد پیوست و کوچکترین تغییر و «بدا» ای در آن رخ نخواهد داد، زیرا خداوند با تغییر دادن آنچه را که به مردم ابلاغ نموده است، بندگان راستگو و پیامبرش را در میان مردم دروغگو معرفی نمی‌کند و بدین وسیله آنان را رسوا نمی‌سازد.

و اگر از وقوع چیزی خبر دهند ولی آن را به مشیت و خواست خدا معلق و مشروط سازند، و این شرط و تعلیق هم از قرائن و شواهدی که در همان خبر بکار رفته و از علایم خارجی دیگر استفاده شود، اینگونه پیشگوییها است که مورد «بدا» است و احتمال تغییر در آن وجود دارد. و اگر چنانکه مشیت پروردگار بر خلاف چنین پیشگویی تعلق گیرد و به وقوع نپیوندد شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۸

دروغ محسوب نمی‌شود و می‌توان آن را یک پیشگویی مشروط نامید که خداوند وقوع آن را نخواست است، زیرا به طوری که بیان گردید وقوع آن مشروط به این بود که مشیت و اراده خدا بر خلاف آن تعلق نگیرد.

عیاشی در این مورد از عمرو بن حمق نقل می‌کند که وی می‌گفت: هنگامی که فرق مبارک امیر مؤمنان (ع) شکافته شده بود من به حضورش بار یافتم. امام فرمود: عمرو! من به این زودی از دنیا می‌روم و از شما جدا می‌شوم سپس فرمود: در سال هفتاد بلایی به وقوع خواهد پیوست ... عرضه داشتم: پدر و مادرم فدایت باد، آیا بعد از سال هفتاد از این بلا گشایشی خواهد بود یا نه؟ فرمود: آری ای عمرو بعد از آن گشایش و رفاه است. آنگاه امام (ع) این آیه را تلاوت نمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ خَدَاوند آنچه را که بخواهد از لوح تقدیرات می‌زداید و آنچه را که بخواهد ثابت می‌دارد.

بدا از نظر قرآن

گفتیم که علوم و تقدیرات الهی بر سه گونه است و نوع سوم آن که علوم مشروط و یا به اصطلاح «تقدیرات معلق» نامیده می‌شود گاهی مشیت خدا بر خلاف آنها تعلق می‌گیرد و تغییر در آن رخ می‌دهد و اینگونه تغییر در تقدیرات غیر حتمی و معلق را «بدا» می‌گویند که شیعه بدان معتقد است.

شیعه عقیده به بدا در تقدیرات غیر حتمی را از آیات قرآن مجید و روایات صحیح و معتبر استفاده و استخراج نموده است که دو نمونه از این آیات عبارت است از:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ خدایوند آنچه را که بخواهد محو می‌کند و از صفحه لوح تقدیرات می‌زداید و آنچه را که بخواهد ثابت می‌دارد و در نزد او است نسخه اصلی کتاب (علم حتمی) لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِهِ تمام امور همیشه و در همه حالات در دست قدرت و تحت سلطه خدا است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۵۹

یعنی هم تقدیر و سرنوشت هر پدیده و هم تغییر آن، در تحت قدرت خدا و با علم و اراده او انجام می‌گیرد.

بدا از نظر روایات

روایاتی که به وقوع بدا دلالت دارند فراوان است. اینک نمونه‌هایی چند:

۱ در تفسیر علی بن ابراهیم از عبد الله بن مسکان از امام صادق (ع) چنین آمده است که «چون شب قدر فرا می‌رسد فرشتگان و کاتبان اعمال بندگان به نزدیکترین آسمان فرود می‌آیند و در آنجا تمام تقدیرات همان سال را اندازه‌گیری کرده و آنها را ثابت می‌کنند، و هر وقت خدا خواست چیزی از آن را تقدیم و تأخیر و یا کم و زیاد کند و تغییراتی در آن به وجود آورد، به فرشته مربوط که مأمور این گونه تغییرات می‌باشد، دستور می‌دهد آنچه را که می‌خواهد از صفحه تقدیر بزدايد و به جای آن چیز دیگری را بنگارد.

ابن مسکان می‌گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشتم: همه چیز در پیش خدا ضبط و در کتابی مرقوم است؟ فرمود: آری؛ گفتم: بعد از همه اینها باز چه امر و پدیده‌ای می‌تواند به وقوع پیوندد؟ در جوابم فرمود: آنچه که خدای بزرگ بخواهد.

۲ باز در همان تفسیر از عبد الله بن مسکان از امام باقر و امام صادق و امام کاظم (ع) در تفسیر آیه شریفه «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» چنین آمده است، که خداوند تمام امور و پدیده‌ها و تمام آنچه که در طول یک سال واقع خواهد شد در شب قدر همان سال تقدیر و تثبیت می‌کند؛ ولی با این حال، مشیت، بدا و تغییرات همه آنها در دست قدرت و اختیار او است، از عمرها و روزیها، از امراض و مصائب، از پدیده‌ها و حوادث، آنچه را که می‌خواهد مقدم می‌دارد و آنچه را که بخواهد مؤخر می‌سازد و هر طور که مصلحت و حکمت خداوندی تقاضا کند تغییراتی در آنها به وجود می‌آورد؛ آنجا که بخواهد می‌افزاید و آنجا که بخواهد می‌کاهد

۳ در کتاب «احتجاج» از امیر مؤمنان چنین آمده است که اگر در قرآن یک آیه وجود نداشت من به شما از آن چه تا حال واقع شده و از آنچه تا روز باز پسین به وقوع خواهد

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۰

پیوست، خبر می‌دادم و آن آیه این است «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» خداوند آنچه را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد به جای آن ثبت می‌نماید. یعنی همه گونه تغییرات در جهان خلقت و آفرینش در اختیار خدا و به مشیت و اراده اوست.

صدوق علیه الرحمه مشابه همین روایت را به واسطه اصبح از امیر مؤمنان (ع) در کتاب «امالی» و «توحید» آورده است.

۴ در تفسیر عیاشی به نقل زراره از امام صادق (ع) چنین آمده است که امام سجاد (ع) می‌فرمود: اگر یک آیه در قرآن نبود، از آن چه تا روز رستاخیز واقع خواهد گردید به شما خبر می‌دادم. گفتم آن آیه کدام است؟ فرمود «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» ۵ در قرب الاسناد از بزنی، از امام رضا (ع) نقل می‌کند که: امام صادق و امام باقر و امام سجاد و حضرت حسین بن علی و امیر مؤمنان (ع) می‌فرمودند: به خدا سوگند اگر یک آیه در قرآن نبود، آنچه را که تا به روز رستاخیز به وقوع خواهد پیوست برای شما بازگو می‌نمودیم؛ و آن آیه «محو و اثبات» است.

جز اینها روایات فراوان دیگری نیز درباره وقوع بدا و علوم و تقدیرات غیر حتمی و معلق وجود دارد که برای نمونه فقط به نقل همین پنج روایت اکتفا نمودیم.

بدا از نظر روایات اهل سنت

مسئله بدا در روایات اهل سنت نیز به صورتهای مختلف و با عناوین گوناگون آمده است از جمله اینکه در روایات فراوان نقل گردیده است که اتفاق و دعا سرنوشت انسان را تغییر می‌دهد و این تغییر همان چیزی است که در اصطلاح علمای شیعه «بدا» نامیده می‌شود و اینک دو نمونه از این سلسله روایات را در اینجا می‌آوریم:

۱ راوی به نام سلیمان می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ عاملی نمی‌تواند قضای الهی را برطرف کند مگر دعا، و چیزی عمر انسان را نمی‌افزاید مگر احسان و نیکی به مردم.

ترمذی این روایت را در صحیح خود آورده است.

۲ ثوبان می‌گوید که رسول الله فرمود: چیزی عمر انسان را زیاد نمی‌کند مگر احسان و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۱

نیکی، و هیچ عاملی تقدیر الهی را تغییر نمی‌دهد مگر دعا، اعمال زشت و گناهانند که انسان را از نعمتهای الهی محروم و بی‌نصیب می‌سازند.

این روایت را «ابن ماجه» در سنن و «حاکم» در مستدرک و «احمد بن حنبل» در مسند خود آورده‌اند. حاکم در مستدرک، صحت این روایت را نیز امضا و تصدیق نموده و ذهبی هم ایرادی در این مورد ندارد.

در این زمینه روایات زیادی آمده است که با مراجعه به کتب و فصول مربوطه می‌توانید به تعداد دیگری از این روایات دست یابید. «بدا» از نظر شیعه نیز جز همین معنا که در روایات اهل سنت نیز آمده است چیز دیگری نیست ولی متأسفانه گروهی از افراد مغرض برای ایجاد نفاق و یا افراد غیر محقق به علت عدم آشنایی با نظر شیعه در معنای بدا، تصورات موهوم و پندارهای غلطی در این مورد نموده و بر مبنای تصورات غلط و پندارهای واهی به شیعه و علمای شیعه تاخته و زمینه نفاق و اختلاف را فراهم ساخته‌اند و اینها چنین وانمود کرده‌اند: «بدا» که شیعه بدان معتقد است بدین معناست که «اگر مصلحت واقعی یک پدیده و یا یک تقدیر ظاهر گردد، به دنبال این ظهور خداوند آن تقدیر را تغییر می‌دهد».

و نسبت دادن چنین مسئله به خداوند بدین معنا خواهد بود که خداوند نخست از مصلحت و راز خلقت یک پدیده و یا تقدیر و سرنوشتی، آگاهی نداشته و آن را تقدیر نموده سپس به مصلحت واقعی پی برده و طبق آن، تقدیر قبلی را تغییر داده است. بنابراین نسبت «بدا» به خدا نسبت دادن جهل به خداوند است.

ولی با توضیحی که در اینجا آوردیم معلوم گردید که همه این نسبتها و تفسیرها و توجیه‌ها، جز تهمت و افترا نسبت به شیعه چیز دیگری نیست و بدا در نظر شیعه بدان معنا است که به نامهای دیگر در میان اهل سنت و در روایات آنان نیز مطرح است و «بدا» بدین معنا اختصاص به شیعه ندارد و «بدا» به معنای نسبت جهل به خدا و معانی غلط دیگر آن افترا بی‌بسیار نیست.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۲

آنجا که بدا راه ندارد

از همه آنچه که در اینجا آورده‌ایم چنین به دست می‌آید که: علوم و تقدیرات حتمی خداوند - که گاهی «لوح محفوظ» و گاهی «ام‌الکتاب» و یا «علم مخزون» نامیده می‌شود و در علم خدا، همان طور که واقع خواهد گردید حاضر می‌باشد - اصلاً قابل تغییر و

بدا بردار نیست.

زیرا خداوند از ازل و نخستین روز به تمام اشیا و پدیده‌های جهان هستی آگاه و داناست و در تمام جهان هستی حتی ذره بسیار ریز و بی‌نهایت کوچک نیز از دایره علم و احاطه وی به دور و بیرون نیست.

آیا در چنین علم و احاطه بی‌نهایت و در چنین آگاهی وسیع و نامحدود، بدا و تغییر، امکان خواهد داشت؟! نه هرگز؛ بلکه هر چیز و هر پدیده و حرکت و تغییری آن طور که در علم خداست واقع می‌گردد و در این باره روایات زیادی آمده است که اینک نمونه چندی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱ مرحوم صدوق در کتاب «اکمال الدین» از ابو بصیر و سماعه چنین آورده است که امام صادق (ع) می‌فرماید: دوری کنید از کسی که به خدا نسبت جهل دهد و چنین پندارد که خداوند چیزی را که دیروز نمی‌دانست امروز برای وی آشکار و معلوم گردیده و طبق آن، «بدا» و تغییر در حکم به وجود آورده است. «۱»

۲ عیاشی از ابن سنان نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: خداوند آنچه را که بخواهد مقدم می‌دارد و آنچه را که بخواهد به تأخیر می‌اندازد؛ و هر چه را که اراده کند از لوح تقدیرات می‌زداید و آنچه را هم که مشیتش تعلق گیرد ثابت می‌دارد، و در پیش او است نسخه اصلی کتاب.

امام (ع) افزود: بنابراین، آنچه که خدا اراده کند پیش از وقوع، در علم وی حاضر است؛ بدا و تغییر در چیزی به وقوع نمی‌پیوندد مگر اینکه قبلاً از علم خدا بگذرد یعنی هر بدا و تغییری که

(۱). نقل از بحار، باب بدا و نسخ ۱۳۶/۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۳

در امور و تقدیرات حاضر گردد از روی علم خداست نه در اثر جهل. «۱»

۳ عیاشی از عمار بن موسی چنین آورده است که از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه «یَمحو الله...» سؤال گردید، امام در جواب فرمود: در این مورد دو کتاب وجود دارد. کتابی که نوشته‌های آن قابل تغییر و محو و اثبات است و خداوند آنچه را که بخواهد می‌زداید و آنچه را که بخواهد تثبیت می‌کند. برطرف شدن قضا و سرنوشت به وسیله دعا از مقوله گزارشات همان کتاب است، ولی اگر این قضا و سرنوشت از همان کتاب اول که «کتاب محو و اثبات» نامیده می‌شود بگذرد و در کتاب دیگری به نام «کتاب محفوظ» و یا «ام الكتاب» ضبط و ثبت گردد قابل تغییر نمی‌باشد و دعا در آن مؤثر نخواهد بود و کوچکترین سودی نخواهد داشت. «۲»

۴ شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از بزندی از حضرت رضا (ع) نقل می‌کند که حضرت زین العابدین و امام علی بن ابی طالب و امام باقر و حضرت صادق (ع) می‌فرمودند: ما با وجود آیه «محو و اثبات» چگونه می‌توانیم از آینده خبر دهیم (یعنی قضاها و تقدیرات الهی قابل تغییر و بدا بردار است و به همین جهت هم برای کسی قابل پیش بینی حتمی نیست ولی با این حال خداوند بر حقایق و بر هرگونه تغییر و تبدیلی که شاید بدان راه یابد با تمام جزئیات و شرایطش آگاه می‌باشد).

اگر کسی چنین پندارد که خداوند به علت احتمال تغییر و بدا، چیزی را نمی‌داند مگر بعد از به وقوع پیوستن آن، چنین کسی کافر بوده و از دایره توحید خارج است. «۳»

روایاتی که از ائمه اهل بیت (ع) نقل شده است که خداوند قبل از آفرینش و پیدایش اشیا و موجودات و پیش از وقوع حوادث و پدیده‌ها از آنها اطلاع و آگاهی داشته و همه آنها مشمول علوم بی‌پایان خداوندی می‌باشد، از حد احصا و شمارش بیرون است. و این عقاید شیعه نیز از

- (۱). نقل از بحار، باب بدا و نسخ ۱۳۹/۲.
- (۲). نقل از بحار، باب بدا و نسخ ۱۳۹/۲.
- (۳). نقل از بحار، باب بدا و نسخ ۱۳۶/۲، طبع کمپانی، وافی باب بدا ۱/۱۱۳، کلینی نیز این روایت را از عبد الله بن سنان و او هم از امام صادق چنین آورده است که «بدا» در چیزی رخ نمی‌دهد مگر آنکه خداوند قبلا از آن اطلاع و آگاهی داشته است. شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۴
- گفتار و راهنماییهای پیشوایانشان و از کتاب خدا و از سنت و روش پیامبر (ص) ریشه گرفته و بر پایه عقل و فطرت استوار گردیده است و به همین طریق پیشرفت و تشکل یافته است.

آثار عقیده به بدا

گفتیم که «بدا» در علوم و تقدیرات معلق و مشروط که آن را «لوح محو و اثبات» می‌نامند واقع می‌گردد، و عقیده به وقوع «بدا» در اینگونه موارد ابدا مستلزم آن نیست که نسبت جهل به خداوند داده شود. بنابراین، مسئله بدا نه تنها نسبت جهل به خدا نمی‌باشد و با عظمت و مقام والای الوهیت کوچکترین منافات ندارد، بلکه آثار و فواید مختلفی را نیز مشتمل است:

۱ مسئله بدا انسان را به این نکته متوجه می‌سازد که تمام جهان آفرینش در پیدایش و در چرخش و گردش و در وقوع و بقا و در تغییر و تبدیل و در تمام احوال و شرایط منوط و وابسته به قدرت و سلطه خداوند است؛ مشیت و اراده خداوند در تمام شئون آن همیشه نافذ و جاری می‌باشد، اگر چیزی به وجود آید و ادامه پیدا کند به اراده اوست و اگر تغییر حاصل گردد باز به مشیت و قدرت وی انجام می‌گیرد.

۲ با مسئله بدا تفاوت علم مخلوق و علم خالق روشن می‌گردد و این دو از هم جدا و مجزا می‌شوند. زیرا علم مخلوق و حتی علم پیامبران و امامان نمی‌تواند به آنچه علم خالق دانا بدان احاطه دارد، احاطه داشته باشد زیرا خداوند از بدا و تغییرات نیز آگاه است و همه آنها به مشیت و اراده اوست ولی علم مخلوق تنها به ظاهر تقدیرات تعلق دارد و از بدا و تغییراتی که شاید به مشیت الهی بدان راه یابد ناآگاه و بی‌اطلاع می‌باشد.

به عبارت دیگر گر چه بعضی از مخلوقات و بندگان خدا ممکن است با تعلیم پروردگار علم و اطلاع آنان به تمام زوایای عالم آفرینش احاطه و گسترش یابد ولی به فرض داشتن چنین علمی باز هم به دامنه علم خدا نخواهند رسید.

بنابراین چنین شخصی دیگر نمی‌تواند به آن مرحله از علم مخزون و مکتوم پروردگار که تنها به خود وی اختصاص و انحصار دارد دست یابد مگر اینکه خداوند وقوع حتمی چیزی را به کسی خبر دهد و از تصویب نهایی آن که خالی از بدا می‌باشد وی را آگاه سازد. در غیر

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۵

این صورت هر پیامبر و امامی در هر مورد، احتمال بدا خواهد داد که این احتمال سطح علم آنان را از علم خداوند که به تصویب نهایی، حتی از وقوع بدا و عدم وقوع آن آگاهی کامل دارد پایین می‌آورد.

۳ طرح مسئله بدا و عقیده به آن موجب آن خواهد بود که انسان توجه کامل خود را به خداوند معطوف بدارد و به درگاه وی روی آورد، و از او طلب حاجات و دفع بلاها و مصیبات کند، عزت، توفیق عمل و عبادت و همه گونه وسایل خیر و سعادت را در پیش وی بجوید و از عوامل بدبختی و شقاوت به او پناه ببرد. این مرحله از عبودیت و بندگی در گرو عقیده به «بدا» است.

با در نظر گرفتن مسئله بدا خداوند می‌تواند سرنوشت و تقدیرات را تغییر دهد و در اثر دعا و نیایش، اصرار و الحاح انسان،

دگرگونی‌هایی در تقدیرات ایجاد کند؛ محو و یا اثباتی در سرنوشت به عمل آورد، ولی اگر به مسئله بدا معتقد نباشیم، در این صورت باید ملترم شویم به اینکه آنچه قلم تقدیر به آن جاری گردیده و آن را ثبت و ضبط نموده است، به ناچار واقع خواهد گردید و تغییر و تبدیلی به آن راه نخواهد یافت.

بنا به این عقیده، دعا و نیایش، الحاح و اصرار و توجه به خدا مفهومی نخواهد داشت، زیرا آنچه انسان از خدا می‌خواهد اگر قلم قدرت به وقوع آن جاری شده است به ناچار به وقوع خواهد پیوست و دیگر نیازی به دعا و نیایش و تقاضا و درخواست ما نیست، و اگر قلم قدرت و تقدیر بر خلاف آن جاری گردیده و عدم وقوع آن مقدور شده است، در این صورت واقع نخواهد گردید و دعای ما کوچکترین اثری در وقوع آن نخواهد داشت.

در اثر این طرز تفکر، یأس و نومیدی از پذیرفته شدن دعاها و تأثیر توجه به پروردگار، در دل بندگان خدا و انسانها به وجود می‌آید. دعا و تضرع، ترس و توجه به پروردگار را کنار گذاشته و اینگونه اعمال و اظهار بندگی را یک امر موهوم و بی‌اثر خواهند پنداشت، و این پندار خطرناک را تنها به دعا اختصاص نداده بلکه صدقه‌ها، نیکی‌ها و هرگونه اعمالی که انسان برای به وجود آمدن یک سرنوشت خوب انجام می‌دهد، موهوم و بی‌ثمر می‌پندارد.

آنچه گفته شد نکته بسیار دقیق و حساسی است که به مسئله بدا اهمیت خاصی می‌بخشد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۶

و از همین جاست که این مسئله در روایات ائمه اهل بیت (ع) بسیار آمده و اکیدا مورد سفارش قرار گرفته است، چنانکه مرحوم صدوق در کتاب «توحید» از امام صادق و یا از امام باقر (ع) چنین آورده است که: خداوند بزرگ با هیچ عبادتی به مانند عقیده به بدا، پرستش نگردیده است. «۱»

باز صدوق از هشام بن سالم و او هم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که نسبت به پیشگاه خداوند به هیچ وسیله‌ای به مانند بدا تعظیم و بزرگداشتی به عمل نیامده است. «۲»

از محمد بن مسلم نیز چنین آمده است که امام صادق (ع) می‌فرماید: خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری مبعوث نکرده است مگر این که از وی به سه چیز پیمان گرفته باشد:

اعتراف به بندگی، اجتناب از شرک، عقیده به بدا و اینکه خداوند آنچه را که بخواهد می‌تواند پس و پیش کند. «۳»

علت و راز اینکه ائمه اهل بیت (ع) به مسئله «بدا» اهمیت فوق العاده داده و پیروانشان را به آن سوق می‌دهند این است که انکار نمودن «بدا» مساوی با انکار قدرت است و به این معنی است که خداوند قدرت ندارد آنچه را قلم تقدیر بر آن جاری گردیده است تغییر دهد؛ یعنی تقدیم و تأخیر، زیادت و نقصان که همان «بدا» است در آنها به وجود آورد «تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا». در صورتی که این هر دو عقیده (انکار بدا و انکار قدرت خدا در تغییر مقدرات) علاوه بر اینکه یک پندار باطل و بی‌اساس است، موجب آن خواهد بود که انسان از احادیث دعا و نیایش و از تأثیر آن در سرنوشت و مقدرات خود مأیوس گردد و در موقع نیاز و ضرورت به سوی خداوند توجهی نکند و به پیشگاهش روی نیاورد.

(۱). در بعضی از نسخه‌ها به جای «مثل البداء» جمله «افضل من البداء» آمده است.

(۲). توحید صدوق، باب بدا ۲۷۲ چاپ سال ۱۳۸۶ هجری قمری - کافی، وافی، باب بدا ۱/۱۱۳.

(۳). توحید صدوق باب بدا ۲۷۲، در کافی، وافی باب بدا ۱/۱۱۳.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۷

اشاره

معنای حجیت ظواهر قرآن دلایل طرفداران حجیت ظواهر قرآن دلایل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن ترجمه قرآن و شرایط آن نتیجه و خلاصه بحث شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۸

معنای حجیت ظواهر قرآن

اشاره

قرآن کتابی است که ظاهر آن ساده و برای عموم مردمی که با زبان عربی آشنایی دارند قابل فهم و قابل درک است و مانند گفتگوهای عادی بشر آنچه از ظاهر اکثر آیات قرآن استفاده می‌شود هدف و منظور پروردگار از آن آیات همان معنای ظاهری است که می‌توان آن را گرفت و به آن عمل نمود و در موقع احتجاج و استدلال و به دست آوردن احکام و وظائف اخلاقی و امثال آن به همان معانی که از ظاهر آیات قرآن استفاده می‌گردد تکیه کرد و آن را مورد عمل و یا دلیل و مدرک قرار داد. مدرک قرار دادن معنای ظاهری قرآن را «حجیت ظواهر قرآن» می‌نامند. این است که می‌گوییم: ظواهر قرآن حجیت و مدرکیت دارد و ما می‌توانیم در موارد مختلف به معنای ظاهری آن تکیه نموده، آن را مورد عمل قرار دهیم، و در گفتار و نظریات و استدلال‌های خویش به آن تمسک جویم.

برای اثبات حجیت ظواهر قرآن دلایل فراوانی وجود دارد که اینک قسمتی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱/ قرآن کتاب همگانی است:

شکی در این نیست که پیامبر اسلام (ص) برای محاوره و گفتگوهای عادی خویش و برای فهماندن مقصودش یک روش مخصوص به خود در پیش نگرفته بود، بلکه او هم مانند افراد دیگر و همانند اقوام و عشیره‌اش با همان روش معمولی و متعارف که عموم مردم در محاوره و گفتگوهای روز مرده خویش داشتند سخن گفته است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۶۹

در این حقیقت نیز شکی نیست که پیامبر اسلام قرآن را بدین منظور آورده است که مردم معانی آن را بفهمند و در آیاتش تدبر کنند، دستوراتش را به کار ببندند و از آنچه نهی نموده است خودداری کنند.

در خود قرآن مجید هم به این حقیقت عقلی و انکار ناپذیر مکرر اشاره شده است، آن جا که می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿١﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢﴾ وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿٣﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٦﴾ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٧﴾ «آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است» «ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی آوردیم شاید متذکر شوند».

«براستی این قرآن از سوی پروردگار جهانیان به زبان عربی آشکار نازل شده است.

روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرده است تا مردم را انداز کنی».

«این بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران».

(۱). محمد: ۲۴.

(۲). زمر: ۲۷.

(۳). شعراء: ۱۹۷-۱۹۵.

(۴). آل عمران ۱۳۸.

(۵). دخان: ۵۸.

(۶). قمر: ۱۷.

(۷). نساء: ۸۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۰

«راستی ما آن (قرآن) را به زبان تو آسان نمودیم تا متذکر شوند».

«ما قرآن را برای تذکر آسان نمودیم، آیا کسی هست که متذکر شود» «آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از سوی غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند».

علاوه بر این آیات، در قرآن مجید آیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که از آنها استفاده می‌شود که قرآن کتاب ساده‌ای است که برای عرف و عموم مردم آمده. بنابراین باید مانند تمام گفتگوهای عادی و متعارف معنای ظاهری آن منظور و برای عموم قابل فهم بوده باشد.

۲/ قرآن گواه نبوت

قرآن مجید به عنوان حجت و دلیل بر نبوت پیامبر نازل گردیده و همه مردم را به مبارزه خویش دعوت نموده و در این مبارزه آنان را به آوردن مانند یک سوره همانند سوره‌های قرآن فرا خوانده است.

قرآن وسیله تحدی و مبارزه طلبی و معجزه پیامبر بوده و چنین بر می‌آید که عموم عرب و اهل زبان معانی آن را به سادگی می‌فهمیدند. زیرا اگر قرآن در نظر آنان پیچیده و غیر قابل فهم و معما جلوه می‌کرد:

اولاً: مردم را به معارضه و مبارزه دعوت نمودن و مانند سوره‌های از سوره‌های آن را در خواست کردن مفهومی نداشت.

و ثانیاً: اگر آنان قدرت فهمیدن قرآن را نداشتند و معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت نمی‌گردید، مقصود و هدفی که در فرستادن قرآن بود تأمین نمی‌شد، و با اصل دعوت نمودن مردم به سوی ایمان به قرآن سازگاری نداشت.

۳/ قرآن بزرگترین مرجع مسلمانهاست

در روایات فراوان آمده است که مردم باید به «ثقلین» (کتاب خدا و عترت پیامبر) آن دو امانت سنگین که پیامبر در میان آنان گذاشته است تمسک بجویند و در تمام امور و

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۱

مشکلاتشان به آنها مراجعه کنند و معنای تمسک جستن و مراجعه کردن عموم مردم به قرآن، جز عمل کردن به آن و تطبیق نمودن اصالتشان با احکام و قوانینی که از ظواهر آیات قرآن فهمیده می‌شود چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

۴/ قرآن معیار شناخت روایات

ائمه ما در طی روایات «متواتر» و فراوان، قرآن را معیار و محک شناخت اخبار و احادیث معرفی نموده‌اند، و طبق این روایات باید تمام روایات وارده به قرآن ارائه شود و با آن تطبیق گردد و هر کدام از آن‌ها با قرآن مطابقت نکرد دروغ و باطل بوده و نباید به هیچ وجه آن را پذیرفت.

این روایات دلیل و گواه روشنی هستند بر این که ظواهر الفاظ قرآن حجیت و مدرکیت دارند زیرا یک سخن پیچیده و غیر قابل فهم که ظاهر آن اعتبار نداشته باشد، معیار و وسیله سنجش نمی‌تواند باشد.

و علاوه بر این روایات، روایتهای دیگری نیز وجود دارد که می‌گویند شروط و پیمانها را به قرآن ارائه دهید. هر پیمانی که با قرآن مخالف آید باطل و غیر قابل قبول و آنچه مخالف نیست صحیح و واجب العمل می‌باشد.

۵/ استدلال با ظاهر آیات قرآن

پنجمین دلیل بر حجیت ظواهر قرآن، روش استدلال ائمه (ع) است که در بعضی از موارد به ظواهر قرآن تکیه کرده و احکامی را از آن استخراج نموده‌اند.

اینک نمونه‌ای چند از استدلالهای امام صادق (ع) را که ظواهر الفاظ قرآن را مورد گواهی و شهادت قرار داده است، در اینجا می‌آوریم:

۱ زراره از امام صادق (ع) پرسید: از کجا به دست آوردید که در وضو به قسمتی از سر باید مسح کرد نه به همه آن؟ امام (ع) در جواب وی فرمود «لمکان الباء» یعنی به جهت وجود شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۲

«باء» که در آیه وضو به کار رفته است و از ظاهر آن چنین بر می‌آید که تنها به قسمتی از سر مسح کردن لازم است نه به تمام آن. ۲ روزی امام صادق (ع) منصور دوانیقی را از پذیرفتن گفتار سخن چین و دو بهمنز نهدی می‌فرمود و گفتار خویش را بدینجا رسانید که: گفتار سخن چین مورد اعتبار و قابل قبول نیست، آنگاه این آیه را خواند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا «۱» «ای اهل ایمان! اگر شخص فاسق خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید.»

۳ کسی از امام صادق (ع) می‌پرسد که من در مستراح زیاد می‌نشینم تا به صدای موسیقی که از همسایه به گوش می‌رسد گوش فرا دهم، این عمل من چه حکمی دارد در صورتی که من به قصد شنیدن موسیقی به آنجا نمی‌روم؟

امام (ع) فرمود: این عمل تو حرام و گناه است، زیرا که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا «۲» برآستی که گوش و چشم و دل انسان همه مورد سؤال خواهند بود.

۴ امام صادق (ع) به فرزندش اسماعیل می‌فرماید:

هنگامی که گروهی از مؤمنان در نزد تو شهادت دادند تصدیقشان بکن، زیرا که خداوند می‌فرماید:

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ «۳» (پیامبر) به الله و به مؤمنان عقیده و ایمان دارد.

۵ امام صادق (ع) درباره زنی که سه بار طلاق گرفته و به شوهرش حرام گردیده می‌گوید: اگر این زن با مرد دیگری ازدواج کند و از او طلاق بگیرد در این صورت

(۱). حجرات: ۶.

(۲). اسراء: ۳۶.

(۳). توبه: ۶۱.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۳

می‌تواند با شوهر اولی خود دوباره ازدواج نماید گر چه آن مرد دیگر برده و غلام باشد، زیرا خداوند می‌فرماید:

فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ «۱» (با همسر اول خود نمی‌تواند ازدواج کند) مگر این که قبلاً با مرد دیگری ازدواج نماید.

۶ امام صادق (ع) فرمود: اگر زنی سه بار طلاق گیرد، با ازدواج موقت و متعه شدن به مرد دیگر برای شوهر اولی حلال نمی‌گردد، خداوند می‌فرماید:

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا «۲» اگر شوهر بعدی طلاقش بدهد عیبی ندارد که با شوهر اولی خود دوباره ازدواج کند.

در ظاهر این آیه، حلال شدن زن سه طلاقه به شوهر اولی مشروط به این است که با مرد دیگری ازدواج کند. سپس از وی طلاق بگیرد و چون در ازدواج موقت طلاق نیست پس شرط ازدواج با شوهر اولی فراهم نگردیده است.

۷ مردی ناخن پایش افتاده و به عنوان معالجه «مراره» ای روی آن گذاشته بود، از امام صادق (ع) حکم آن را از نظر مسح سؤال کرد، امام (ع) فرمود: حکم این مسئله و امثال آن در قرآن وجود دارد، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ «۳» در دین خدا سختگیری و حرج نیست.

آنگاه فرمود: در موقع وضو روی همان دارو مسح کن.

۸ حکم ازدواج با بعضی از زنان را از امام صادق (ع) پرسیدند، امام (ع) فرمود: جایز و حلال است، زیرا خداوند می‌فرماید:

(۱). بقره: ۲۳۰.

(۲). بقره: ۲۳۰.

(۳). حج: ۷۸.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۴

وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ «۱» غیر از این‌ها تمام زنان دیگر بر شما حلال گردیده است.

۹ امام (ع) درباره حلال بودن گوشت بعضی از حیوانات بدین آیه استشهاد می‌کند.

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا «۲» بگو در آنچه بر من وحی شده هیچ غذای حرامی نمی‌یابم ...

۱۰ باز امام (ع) بر عدم جواز ازدواج بردگان بدون اجازه صاحبانشان با این آیه استدلال و استشهاد می‌کند که خداوند می‌فرماید:

عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ «۳» برده مملوکی که قدرت و اختیاری از خود ندارد.

دلایل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن

اشاره

گفتیم با ارائه دلایلی که ظواهر الفاظ قرآن از نظر ما حجیت و مدرکیت دارد، ولی با این حال گروهی از دانشمندان و علمای «حدیث» این حقیقت را انکار می‌کنند و می‌گویند که ظواهر قرآن قابل عمل نیست زیرا شاید هدف و منظور پروردگار از آیات قرآن غیر از آن باشد که از ظاهرش فهمیده می‌شود. این است که نمی‌توان معانی ظاهری قرآن را گرفت و در مواقع لزوم به آن تکیه و استناد نمود.

این بود خلاصه نظریه کسانی که حجیت ظواهر قرآن را انکار می‌کنند و بر این گفتار و نظریه دلایلی دارند که هر یک از آن دلایل را به طور مستقل و جداگانه می‌آوریم و مورد گفتگو قرار می‌دهیم و به پاسخ آن می‌پردازیم:

(۱). نساء: ۲۳.

(۲). انعام: ۱۴۵.

(۳). نحل: ۷۵.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۵

۱ / آیا تنها افراد خاصی می‌توانند قرآن را بفهمند؟

اشاره

طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن می‌گویند فهمیدن قرآن جنبه عمومیت ندارد بلکه تنها عده مخصوص و معینی که طرف سخن و مورد خطاب قرآن می‌باشند می‌توانند معنای واقعی قرآن را درک کنند و کلید فهم قرآن تنها در دست آنها است. سپس این نظریه را با یک سلسله از روایات که بدین مضمون وارد شده است، مستدل و منطقی نشان می‌دهند. اینک قسمتی از آن روایتها:

۱ شعیب بن انس در یک روایت «مرسل» «۱» از امام صادق (ع) نقل نموده است که آن حضرت به ابو حنیفه فرمود:

- تو، فقیه مردم عراقی؟

- آری.

- از روی کدام مدرک به آنان فتوا می‌دهی؟

- با کتاب خدا و سنت پیامبرش.

- ابو حنیفه! آیا کتاب خدا را آنچنان که شایسته است می‌شناسی و آیا نسخ و منسوخ آن را می‌دانی؟

- آری.

- ابو حنیفه! وای بر تو که دانش بزرگی را ادعا نمودی! آیا نمی‌دانی که خداوند علم آن را قرار نداده است مگر در نزد متخصصان قرآن و آنان که قرآن بدان‌ها نازل گردیده است؟! و این چنین علم و دانشی بر کسی میسر نیست جز افراد خاصی از خاندان پیامبر (ص)؟! ابو حنیفه! بدان که خداوند از قرآن خود حتی یک حرف هم به تو ارث و نصیب نداده است.

۲ در روایت زید شحام آمده است که قتاده به محضر امام باقر (ع) وارد گردید، امام به وی فرمود: تو فقیه مردم بصره هستی؟ گفت:

چنین می‌پندارند. آنگاه امام فرمود: شنیده‌ام که

(۱). روایتی که سلسله ناقلین آن ذکر نشود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۶

قرآن را تفسیر می‌کنی؟ عرضه داشت: آری. تا آن جا که امام فرمود: قتاده! اگر از پیش خود قرآن را تفسیر کنی هم خودت هلاک گشته‌ای و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای و اگر با گفتار دیگران تفسیر کنی باز هم خود و دیگران را به هلاکت کشانده‌ای، وای بر تو قتاده! که قرآن را تنها کسانی می‌توانند بفهمند که مورد خطاب قرآن و طرف صحبت و گفتگوی آن هستند.

پاسخ:

هدف و منظور این گونه احادیث و روایات به طور کلی این است که فهم حقیقت قرآن و پی بردن به عمق مطالب و تأویلات آن، آشنا بودن با ظاهر و باطن، ناسخ و منسوخش، به کسانی اختصاص دارد که مورد خطاب قرآن می‌باشند چنان که روایت اول در این معنی صریح و روشن است.

زیرا در این روایت سؤال از معرفت و شناخت عمیق و واقعی و تشخیص دقیق ناسخ و منسوخ بوده و امام نیز ابو حنیفه را از نظر ادعای چنین تسلط علمی به قرآن و آشنایی کامل با آن، مورد توییح و ملامت قرار داده است.

و در روایت دوم نیز کلمه «تفسیر» بکار رفته است، و تفسیر به معنای کشف حقیقت و پی بردن به عمق و ریشه آیات قرآن و به معنای پرده برداشتن از ظواهر قرآن می‌باشد، و این عمل مهم و خطیری است که در فراخور همه کس نیست ولی فهمیدن ظواهر آیات قرآن به طور ساده برای اهل زبان و آشنایان به زبان عربی ممکن است. آنچه این روایتها برای عموم غیر قابل درک می‌دانند همان شناخت کامل قرآن و تأویل با تفسیر عمیق آن می‌باشد نه معنای ظاهری و عادی آن.

روایاتی که در فصل پیش آوردیم این حقیقت را تأیید می‌کنند، زیرا از آن‌ها نیز استفاده می‌شد که فهمیدن ظاهری آیات قرآن اختصاص به ائمه معصوم ندارد.

گواه دیگر بر این گفتار آن است که در روایت اول امام (ع) به ابو حنیفه می‌فرماید: خداوند از

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۷

کتاب خود حتی یک حرف هم به تو ارث نداده است. امام با این بیان بدین معنی اشاره می‌کند که خداوند اوصیا و جانشیان حق پیامبر را وارث قرآن گردانیده و به این مقام عالی اختصاصشان داده است، آنجا که می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا «۱» سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم» بنابراین، فهم و شناخت واقعی و کامل قرآن و آیاتش و پی بردن به حقیقت آن و تأویلاتش اختصاص به اولیای خاص و بندگان ممتاز خدا دارد و دیگران بهره و نصیبی در آن ندارند و هیچکس و یا گروه و سازمانی نمی‌تواند قرآن را دست آویز خود قرار دهد و در استدلال به مرام و مسلک خود آن را تأویل نموده و با افکار و عقاید خود تطبیق کند که این عمل خطرناکترین چیز است در اسلام و گناه نابخشودنی و خیانت است به اسلام و قرآن، زیرا راه پیدایش افکار و عقاید مختلف و گروه گرائیها را در اسلام باز نموده و هر گروهی اسلام و قرآن را در اجرای امیال خویش دست آویز قرار خواهد داد.

این است معنای گفتار امام صادق (ع) به ابو حنیفه؛ زیرا درست نیست که گفته شود ابو حنیفه کوچکترین چیزی از قرآن را نمی‌دانست و حتی مثلاً «قل هو الله احد» و مانند آن را که معنای صریح و روشنی دارد نمی‌فهمید.

این بود خلاصه معنای روایاتی که می‌گویند کلید فهم قرآن تنها در دست عده خاص و افراد مخصوصی است، و در این مورد روایات فراوانی وجود دارد که قسمتی از آنها را در ضمن مباحث گذشته در همین کتاب آورده‌ایم.

۲/ تفسیر دلخواهی در قرآن ممنوع

اشاره

طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن می‌گویند: اتکا به آنچه از ظواهر قرآن فهمیده می‌شود همان تفسیر به رأی و دلخواهی است که در روایات فراوان و یقین آور از آن نهی و جلوگیری

(۱). فاطر: ۳۲.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۸
به عمل آمده است.

پاسخ:

به طوری که در فصل پیش گفتیم، تفسیر به معنای برداشتن پرده ابهام و نشان دادن معنای غیر ظاهری و درونی لفظ است، تکیه به معنای ظاهری لفظ را تفسیر نمی‌نامند؛ زیرا در معنای ظاهری ابهامی نیست تا با بکار بردن تفسیر، پرده ابهام بالا رود و عمق و حقیقت آن نمایان گردد.

بر فرض اگر معنای ظاهری قرآن تفسیر نامیده شود تفسیر به رأی و شرح دلخواهی نیست بلکه تفسیری است عمومی و عرفی که عموم و یا بیشتر مردم آن معنی را از همان لفظ می‌فهمند.

مثلاً: اگر کسی یکی از خطبه‌های نهج البلاغه، گفتار عمیق و پر ارج علی (ع) را به طور ساده و دور از تکلف ترجمه کند و قرائن لازم و شواهد موجود را که از الفاظ آن فهمیده می‌شود در این ترجمه رعایت نماید، هیچگاه این عمل وی تفسیر به رأی نامیده نمی‌شود.

امام صادق (ع) نیز در گفتار خویش به این حقیقت اشاره فرموده آن جا که می‌گوید: راستی مردم در آیات متشابه و پیچیده بدبخت و بیچاره گردیدند، زیرا آنها معنای این سلسله آیات را نفهمیدند و پی به عمق واقعی آن نبردند، از پیش خود تأویلاتی بر آن آیات یافتند، و بدین گونه خود را در برابر اوصیای خدا و دانایان حقیقی قرآن منطقی و بی‌نیاز دیدند و از آنان نپرسیدند تا آشنایشان سازند.

باز در اینجا می‌بینیم که منظور امام (ع) از تفسیر به رأی ممنوع و حرام، این است که کسی بدون مراجعه به اهل بیت و استمداد از گفتار آنان و الهام گرفتن از افکارشان، مستقلاً فتوا دهد و حکمی از احکام را صادر کند. در صورتی که رسول خدا (ص) آنان را پشتوانه و همدوش قرآن معرفی نموده است و مردم باید در اینگونه موارد به آنان مراجعه کنند و از آنان الهام و روشنایی

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۷۹
بگیرند و هدایت شوند.

اگر یک مفتی و یا مفسر، کلیات و اطلاقات قرآن و قوانین عمومی آن را در نظر بگیرد، از تخصیص‌ها و تقيیدها و تبصره‌ها و استثنائاتی که به وسیله ائمه (ع) بر این گفتارها و قوانین عمومی قرآن به عنوان توضیحات وارد گردیده، غفلت ورزد، آن را تفسیر به رأی و توجیه دلخواهی می‌نامند که در این روایتها سخت مورد انتقاد قرار گرفته و ممنوع گردیده است.

از همه آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که: گرفتن معنای ظاهری لفظ آن هم با در نظر گرفتن قرائن و شواهدی که در قرآن و یا در گفتار ائمه (ع) وجود دارد و با رعایت دلایل عقلی و عرفی آن معنای ظاهری، که مخالف هیچ یک از اینها نباشد، تفسیر به رأی بلکه اصلاً تفسیر نامیده نمی‌شود.

گذشته از این، دلایل و روایات فراوانی در دست داریم که مراجعه به قرآن و گرفتن معنای الفاظ آن را تجویز می‌کنند، و جمع این دو گروه از دلایل به این است که بگوئیم:

تفسیر به رأی غیر از عمل به ظواهر الفاظ قرآن است که اولی حرام و ناروا، دومی جایز و شایسته می‌باشد.

اشاره

یکی دیگر از دلایل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن این است که قرآن دارای صفاتی بلند و دقیق و مشتمل بر مطالب فوق العاده مشکل و عمیق می‌باشد و همان معانی دقیق و مطالب مشکل مانع از درک مفاهیم و مقاصد اصلی قرآن می‌باشند. چنانکه افراد معمولی از درک مطالب قسمتی از کتابهای علمای گذشته عاجز و ناتوانند و تنها عده معدود و انگشت شماری می‌توانند مطالب این گونه کتابها را درک کنند. این افراد که از درک مطالب کتابهای دانشمندان عاجزند، چگونه می‌توانند به سادگی پی به حقایق قرآن ببرند و به نکات و دقایق آن دست یابند، در صورتی که قرآن کلام خداست و علوم گذشته و آینده و دانش اولین و آخرین در آن جمع گردیده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۰

پاسخ:

در جواب این گفتار باید گفت قرآن گرچه علوم گذشته و آینده را در بردارد و بدون تردید فهمیدن این علوم از قرآن، اختصاص به اهل بیت و خاندان نبوت دارد ولی این حقیقت با این مطلب نیز منافات ندارد که قرآن علاوه بر علوم و دقایق عمیق باطنی دارای معانی ظاهری هم باشد که هر کس با زبان و قواعد عربی آشنا باشد می‌تواند آن معانی را درک کند و با در نظر گرفتن شواهد نقلی از گفتار و دستورات پروردگار استفاده نماید.

۴/ پیروی از آیات متشابه ممنوع است**اشاره**

طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن باز می‌گویند: عمل کردن به ظاهر قسمتی از آیات قرآن که آیات «متشابه» و مشکل نامیده می‌شوند، از نظر خود قرآن ممنوع و نارواست. قرآن کسانی را که از ظاهر چنین آیاتی پیروی می‌کنند سخت به باد انتقاد می‌گیرد و چنین می‌گوید:

مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ «۱» قسمتی از آیات آن (قرآن) محکم (صریح و روشن) است که آنها وسایل این کتاب می‌باشند و قسمتی دیگر متشابهات و سخنان مشکل. اما کسانی که درونشان انحراف هست از آیات متشابه قرآن پیروی می‌کنند.

چون معلوم نیست که خداوند ظواهر الفاظ قرآن را اراده کرده است و یا یک معنای دیگری از آن الفاظ مراد و مقصود وی می‌باشد، این است که این گونه ظواهر از متشابهات محسوب گردیده، اتکا و عمل به آنها روا و درست نخواهد بود.

(۱). آل عمران: ۷.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۱

پاسخ:

معنای کلمه «متشابه» واضح و روشن است، هیچگونه تشابه و اجمالی در معنای آن نیست، «متشابه» لفظی را می‌گویند که دارای دو

معنی و یا بیشتر از دو معنی باشد، و همه این معانی هم نسبت به آن لفظ در یک درجه بوده باشند، به طوری که وقتی آن لفظ گفته می‌شود، هر یک از آن معناها یکسان و بدون تفاوت به ذهن شنونده تبادر و سبقت کند.

در این جا است که باید توقف شود و هیچ یک از آن معناها انتخاب نگردد تا آن گاه که قرینه و شاهدی به دست آید و مقصود گوینده را معین و روشن سازد.

بنابراین معنا و ظواهر الفاظ از تشابهات محسوب نمی‌گردد، زیرا معنای ظاهری الفاظ روشن و معین می‌باشد منتهی گاهی در یک معنا و گاهی در معانی مختلف.

اگر فرض کنیم که یک کلمه «متشابه» از نظر معنای ظاهری نیز دارای تشابه و اجمال می‌تواند باشد و باز فرض کنیم که به ظاهر الفاظ نیز متشابه گفته می‌شود باز نمی‌تواند ما را از عمل نمودن به ظواهر الفاظ باز بدارد. زیرا سیره و روش عرف و عقلا در همه جا و در هر زمان و دوران قابل عمل و اجرا است. حتی در ظواهر قرآن نیز باید از همان روش عرفی و عقلی پیروی نمود، مگر در صورتی که دلیل قطعی و گواه روشنی ما را از معنای ظاهری یک کلمه و یا جمله منحرف سازد و به یک معنای دیگر رهبری کند.

ترجمه قرآن و شرایط آن

با در نظر گرفتن حجیت ظواهر قرآن و عمومی بودن استفاده صحیح و اصولی از ظواهر الفاظ آن، مسئله ترجمه قرآن پیش می‌آید که مهمترین و در عین حال ضروری‌ترین مسئله‌ای است که باید امروز از نظر علمی و فنی مطرح و از نظر عملی نیز اقدام قاطع و اساسی شود و خلاء و کمبودی که در این مورد وجود دارد برطرف گردد و اینک در این جا به تناسب بحث حجیت ظواهر الفاظ قرآن اهمیت و شرایط این موضوع را به طور خلاصه و فشرده مطرح می‌کنیم.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۲

خداوند پیامبر اسلام را برای هدایت و راهنمایی مردم برانگیخته و او را در این مسیر مقدس به وسیله قرآن پیروز گردانیده است، پس قهرا این قرآن به هر آنچه که انسان را به سعادت ابدی می‌رساند و به اوج عزت و عظمت و کمالش می‌کشاند مشتمل می‌باشد. این کتاب لطف و عنایتی است از پروردگار که به تمام افراد بشر متوجه می‌باشد و به علت خاصی اختصاص ندارد، منتهی حکمت الهی چنین اقتضا کرده است که خداوند کتاب خویش را با زبان قوم پیامبرش نازل کند ولی قوانین و تعالیم آن همگانی، هدایتها و راهنماییهای آن عمومی و جهانی است. پس همه باید قرآن را بفهمند تا بتوانند از آن الهام و رهبری گیرند و این چراغ فروزان را به دست گرفته در مسیر سعادت و هدایت پیش بروند.

تردیدی نیست که همگانی بودن قرآن ترجمه آن را اقتضا می‌کند و باید این کتاب آسمانی به تمام زبانهای زنده جهان ترجمه گردد تا عموم حتی کسانی که با زبان قرآن آشنا نیستند بتوانند از حقایق عالی و همگانی آن برخوردار شوند، ولی نکته‌ای که باید در ترجمه قرآن بدان توجه داشت این است که ترجمه کننده قرآن باید هم به زبان قرآن و هم به زبانی که قرآن را به آن زبان برمی‌گرداند کاملاً احاطه و تخصص داشته باشد.

زیرا ترجمه هر چه هم محکم و شیوا باشد باز نمی‌تواند مزایای بلاغتی قرآن را که اختصاص به خود قرآن دارد و آن را معجزه و از دیگر سخنان ممتاز می‌سازد، به خود بگیرد.

ولی با این حال باید مترجم قرآن نکات و دقایقی که در آیات و اسلوب قرآن بکار رفته است در ترجمه خود بگنجانند، معنی و مفهوم اصلی آیات و کلمات را با عبارات ساده و شیوا به روشنی نشان دهد.

این هم در صورتی ممکن خواهد بود که مترجم معنی و منظور قرآن را خوب بفهمد و در فهم دقیق آن نیز شناخت سه موضوع ناگزیر است:

۱ آنچه از ظاهر لفظ استفاده می‌گردد.

۲ آنچه عقل و فطرت سالم انسان بر آن حکم می‌کند.

۳ روایاتی که در تفسیر قرآن از معصوم و خاندان وحی آمده است.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۳

مترجم قرآن باید این سه موضوع را کاملاً بشناسد و در ترجمه قرآن آنها را به کار بندد و به کمک آنها معنی و مفهوم اصلی قرآن را خوب دریابد و سپس آن را به سادگی به زبان دیگر برگرداند.

و اما آراء و نظرات شخصی مفسرین که در کتابهای تفسیرشان آورده‌اند از درجه اعتبار ساقط است و مترجم نباید در ترجمه خویش به آنها و یا به افکار و سلیقه‌های شخصی و یا گروهی خویش اتکا و استناد کند.

اگر در ترجمه قرآن همه این شرایط رعایت گردد، در این صورت نه تنها ترجمه قرآن اشکالی نخواهد داشت بلکه بسیار لازم و به جا خواهد بود که هر قوم و ملتی بتواند با زبان خودشان از حقایق و مفاهیم قرآن برخوردار شوند، زیرا قرآن برای عموم مردم فرود آمده است و نباید لغت و زبان قرآن اختصاصی باشد و کسانی که با این زبان اختصاصی آشنایی ندارند از حقایق عالی و تعالیم ربانی آن محروم و بی‌نصیب گردند.

نتیجه بحث

از همه آنچه گفتیم چنین بر می‌آید که ظواهر الفاظ قرآن حجیت و مدرکیت دارد و انسان می‌تواند به آن استناد کند زیرا قرآن اساس محکم و خلل‌ناپذیر شریعت اسلام است. میزان حق و باطل و محک و معیار ارزشها است. هر روایت و گفتاری که با آن مخالف باشد از درجه اعتبار ساقط است و قابل عمل نخواهد بود ولی حجیت ظواهر قرآن و استفاده از آن شرایطی دارد که باید رعایت گردد و مورد توجه قرار گیرد. در غیر این صورت خطری از این طریق متوجه اسلام و مسلمین خواهد گردید که قابل جبران نباشد و آن شرایط این است که:

۱ در قرآن آیات متشابهی وجود دارد که به علل و مصالح خاصی این آیات در قرآن به صورت مجمل آمده است و معانی ظاهری آنها مراد و منظور پروردگار نیست. مسئله حجیت ظواهر قرآن در این گونه آیات جریان ندارد و «آیات متشابه» در قرآن خود بحث مستقل و جداگانه‌ای دارد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۴

۲ حجیت ظواهر قرآن این مقدار می‌تواند به ما اجازه و امکان دهد که با آشنایی کامل به لغات و قواعد عربی ترجمه و معنای ظاهری قرآن را بفهمیم و آن را یک کتاب غیر قابل فهم و معما ندانیم و اما تأویل و تفسیر و درک دقیق حقایق و دقایق قرآن و به دست آوردن احکام و عقاید اسلامی به صورتی که بتوان بر آن اعتماد کرد به قواعد مختلف دیگر و مراجعه به متخصصان قرآن و روایات مورد اعتمادی که در تفسیر قرآن از ائمه معصومین و آشنایان به علوم قرآن آمده است و به شناخت کامل ناسخ و منسوخ و مطلق و مفید و عام و خاص و شأن نزولهای قرآن و به این گونه مقدمات لازم نیازمند است و هر کس بدون اطلاع از این گونه مقدمات تنها با اتکا به حجیت ظواهر قرآن در این نوع مسائل قضاوت کند و نظر قطعی دهد هم خود گمراه گردیده و هم دیگران را در گمراهی و ضلالت فرو خواهد برد.

۳ حجیت ظواهر قرآن غیر از این است که هر کس و یا هر گروهی بتواند قرآن را به دلخواه خود تفسیر و توجیه نموده و آن را با افکار، عقاید و سلیقه‌های شخصی، گروهی و سازمانی خویش تطبیق کند زیرا این عمل را تفسیر به رأی و تطبیق و تحمیل آراء بر قرآن می‌نامند که در اسلام اکیدا ممنوع و تحریم شده و خطرناکترین عملی است که باید از آن اجتناب ورزید و با آن مبارزه نمود.

۴ ترجمه قرآن به زبانهای مختلف در عین این که ضروری‌ترین عملی است که باید در مورد قرآن انجام گیرد، باید در این موضوع نیز از بکار بردن سلیقه‌ها و افکار شخصی و گروهی اکیدا اجتناب گردد. علاوه بر تکیه به ظواهر الفاظ قرآن شرایط لازم دیگری نیز در ترجمه رعایت شود تا یک ترجمه مستند، سالم، اطمینان بخش علمی و فنی و در عین حال شیوا و رسا در اختیار مسلمانان قرار بگیرد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۵

۱۴ قواعد کلی در تفسیر قرآن

اشاره

معنای تفسیر مدارک و منابع تفسیر قرآن با خبر واحد تخصیص قرآن با خبر واحد بررسی دلایل مخالفین تخصیص ظنیت روایت و قطعیت قرآن قرآن معیار سنجش روایات است همگونی نسخ و تخصیص شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۶

معنای تفسیر

تفسیر، روشن ساختن مفهوم آیات قرآن مجید و واضح کردن منظور پروردگار است. بنابراین، در تفسیر نباید به مدارک ظنی و غیر قابل اطمینان اعتماد و استناد نمود، بلکه باید از دلایلی تبعیت کرد که عقلا و یا شرعا حجیت و اعتبار آن ثابت و مسلم است زیرا:
اولا: پیروی از دلایل ظنی و غیر ظنی شرعا ممنوع و نارواست.
و ثانيا: نسبت دادن مطلبی به خداوند بدون فرمان وی حرام و گناه بزرگ و نابخشودنی است. چنانکه خداوند می‌فرماید:
قُلْ اَللّٰهُ اٰذِنٌ لِّكُمْ اَمْ عَلٰى اللّٰهِ تَتَفَتَّرُوْنَ «۱» وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ «۲» (به آنان) بگو که آیا «در این گفتار» خدا به شما اذن داده است و یا به وی افترا می‌بندید.
از آنچه علم و آگاهی بر آن نداری پیروی مکن.

در این مورد آیات و روایات فراوانی در دست داریم که آنان را از استناد و عمل نمودن به آنچه که اطلاع دقیقی از آن در دست نیست، سخت بر حذر می‌دارد. علاوه بر آن، روایات فراوان دیگری نیز از طریق شیعه و سنی به ما رسیده است که از تفسیر به رأی و سلیقه‌ای و تطبیق قرآن با افکار و عقاید شخصی و گروهی و از تأویلات دلخواهی شدیدانهی و جلوگیری می‌کند. با این بیان، روشن می‌شود که در تفسیر قرآن اعتماد نمودن به گفتار شخصی مفسرین و

(۱). یونس: ۵۹.

(۲). اسراء: ۳۶.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۷

پیروی کردن از رأی و نظر آنان صحیح و روا نیست، زیرا تبعیت از چنین گفتار جز پیروی از ظن و گمان، چیز دیگر نخواهد بود و گمان هم، انسان را به حق و واقعیت نمی‌رساند «و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا».

مدارک و منابع تفسیر

گفتیم که در تفسیر قرآن، نباید از ظن و گمان و آنچه حجیت و اعتبار عقلی و یا شرعی ندارد پیروی گردد بلکه به دلایل علمی و اطمینان بخش و به مدارکی که از نظر عقل و یا شرع اعتبار و مدرکیت آن ثابت گردیده است استناد شود. مفسر قرآن در مسیر تفسیرش باید تنها از این گونه منابع و مدارک علمی، عقلی و شرعی که در موضوعات ذیل خلاصه می‌گردد پیروی کند:

۱. ظواهر الفاظ قرآن یکی از مدارک معتبر تفسیر است، زیرا در صفحات گذشته روشن گردید که ظواهر الفاظ قرآن اعتبار و حجیت قطعی دارد.

۲. عقل فطری و عاری از تأثیرات افکار و عقاید و سلیقه‌های شخصی نیز در مسیر تفسیر یکی از مدارک قابل تبعیت است، زیرا عقل حجیت و راهنمای صحیح و معتبر درونی است همان طور که پیامبر حجت و راهنمای برونی است.

۳. دستورها و گفتارهایی که به طور حتم از ناحیه معصوم رسیده است در تفسیر قرآن کاملاً دارای اعتبار و قابل تبعیت می‌باشند زیرا آنان در مسائل دینی متخصص، مرجع معتبر و اطمینان بخشی هستند، و پیامبر اکرم نیز لزوم تمسک به گفتار آنان را برای ما به صراحت و قاطعیت اعلان کرده و فرموده است: «من در میان شما دو امانت سنگین به یادگار می‌گذارم که اگر بدان‌ها تمسک بجوئید هرگز به ضلالت و گمراهی نخواهید افتاد» (۱).

(۱). این حدیث در کنز العمال، باب اعتصام به کتاب و سنت ۱/ ۱۵۳ و ۳۳۲، چاپ دائرة المعارف عثمانی آمده است که مطالب زیادی را از طریق این حدیث می‌توان اثبات نمود مصادر این حدیث را در پاورقی فصل اول این کتاب مطالعه فرمائید.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۸

۴. اخبار ظنی معتبر هم در تفسیر قرآن قابل استناد و اتکا می‌باشند، توضیح این که:

روایات صحیحی که به طور قطع از معصوم صادر گردیده، در تفسیر قرآن بدون شک قابل اتکا و استناد است: همان گونه که استناد کردن به روایات ضعیف جایز و روا نیست، ولی آیا از روایات غیر قطعی معتبر یعنی از «خبر واحدی» که دارای شرایط حجیت و اعتبار است می‌توان در تفسیر قرآن پیروی نمود یا نه؟

این مسئله‌ای است که در میان مفسران و دانشمندان تفسیر و حدیث بسیار مورد اختلاف می‌باشد؛ و به نظر ما این گونه روایات در تفسیر قرآن قابل اعتماد و تبعیت است و مفسر می‌تواند در مسیر تفسیرش به آنها استناد کند، زیرا اقتضای حجیت و اعتبار همان است.

تفسیر قرآن با خبر واحد

گفتیم: خبر واحد موثق، خبری که شرایط حجیت و اعتبار را دارا است در تفسیر قرآن نیز حجیت دارد و می‌توان قرآن را با این گونه اخبار و روایات تفسیر نمود ولی گروهی در این مورد اشکالی دارند که توضیح آن بدین‌قرار است.

می‌گویند: معنای اعتبار و حجیتی که برای خبر واحد و یا دلایل ظنی دیگر ثابت شده، این است که در صورت عدم اطلاع از واقعیت، می‌توان خبر واحد و یا دلیل ظنی را راهی برای یافتن آن، قرار داد و از آنها پیروی نمود. به همان گونه که از خود واقع در صورت شناختن آن پیروی می‌شود.

این گونه پیروی نمودن از روایت ظنی، در صورتی صحیح است که مفهوم و مدلول آن روایت حکم شرعی باشد و یا به موضوعی دلالت کند که دارای حکم شرعی است، زیرا در احکام شرعی است که انسان در صورت عدم اطلاع از حکم واقعی به ظاهر مکلف است و باید طبق آنچه از دلایل ظنی ظاهر می‌شود عمل کند.

این است معنی و شرط حجیت و اعتبار روایات ظنی، ولی این شرط گاهی در روایاتی که از معصوم درباره تفسیر نقل گردیده است

وجود ندارد چون روایات تفسیری غالباً مربوط به غیر

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۸۹

احکام شرعی است؛ مانند روایاتی که در تفسیر آیات قصص و سرگذشت ملل و اقوام گذشته و یا در تفسیر آیات اصول و عقائد و امثال آن آمده است. پس دلایل حجیت و اعتبار خبر واحد نمی‌تواند شامل تمام اخبار تفسیری گردد و اعتبار همه آنها را تثبیت کند.

این بود خلاصه اشکالی که در اعتبار روایات غیر قطعی تفسیری وجود دارد. ولی این اشکال، به نظر ما بسیار سست و مخالف تحقیق است، زیرا در مباحث «علم اصول» ثابت گردیده است که معنای اعتبار علائم و امارات که به طور ظنی و احتمالی، واقع را ارائه و نشان می‌دهد، این است که آن علائم شرعا و طبق نظر شارع به جای دلایل علمی و یقین آور بکار می‌رود، ظن به واقع و واقع یابی احتمالی که از آنها استفاده می‌گردد جانشین قطع و یقین است که از دلایل علمی به دست می‌آید.

با این حساب در هر موردی که از دلایل علمی پیروی می‌شود از این گونه علائم و دلایل ظنی نیز که شرعا معتبر می‌باشند می‌توان تبعیت کرد، و خبر واحدی معتبر است که شرعا در تمام موارد به جای یک دلیل علمی می‌توان از آن استفاده نمود.

دلیل ما بر آنچه گفتیم روش جاری و دائمی عقلا- و خردمندان است، زیرا عقلا- همان گونه که از دلایل علمی و یقین آور پیروی می‌کنند، از علائم و دلایل ظنی معتبر نیز که «امارات» نامیده می‌شود پیروی می‌کنند و در ترتیب اثر دادن به دلایل معتبر، فرقی میان دلایل علمی و ظنی قائل نمی‌شوند.

مثلا: در تصرف داشتن چیزی به اصطلاح «ید» به ظاهر نشانه مالکیت متصرف است.

مردم با همان علامت و نشانه، او را رسماً مالک و صاحب آن چیز می‌شناسند و شارع هم مردم را از این روش همیشگی باز نداشته و آن را یک روش نادرستی معرفی نکرده است.

آری آنچه که در خبر واحد و طرق ظنی دیگر شرط و لازم می‌باشد این است که تنها به وجود آنها نتوان تکیه کرد؛ بلکه باید تمام شرایط حجیت را دارا و جامع باشد، و یکی از آن شرایط خالی بودن از دروغ قطعی است، خبری که قطعاً دروغ است، مشمول دلایل حجیت خبر واحد نمی‌تواند باشد.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹۰

بنابراین، اخباری که مخالف اجماع و یا مخالف سنت و گفتار قطعی پیامبر (ص) و یا مخالف قرآن و یا حکم عقلی صحیح است، قطعاً حجیت و اعتبار نخواهد داشت گرچه سایر شرایط حجیت را دارا و جامع باشد، و در این مورد تفاوتی در این نیست که آن دلیل ظنی معتبر مربوط به احکام شرعی باشد و یا به مسائل و موضوعات دیگر.

علت لزوم شرایط خاص در پذیرش خبر این است که ناقل یک خبر گرچه در مرحله‌ای از اطمینان و وثاقت باشد باز هم احتمال خلاف در گفتارش وجود دارد زیرا حداقل، احتمال اشتباه درباره وی داده می‌شود؛ مخصوصاً اگر وسائط سلسله ناقلین بیشتر باشد، احتمال اشتباه و خلاف واقع بودن به تناسب آن افزونتر خواهد بود.

با وجود این احتمال، عمل کردن به خبر واحد جایز و روا نیست مگر این که دلایلی داشته باشیم که اعتبار خبر واحد را ثابت کند و احتمال اشتباه را در آن، بی‌اثر سازد. با داشتن چنین دلایلی - که همان ادله حجیت «خبر واحد» است - می‌توانیم احتمال اشتباه را در خبر واحد نادیده بگیریم، ولی اگر به دروغ بودن آن یقین کنیم در این صورت درست نیست که این علم و یقین را نادیده بگیریم و آن را به جای عدم یقین بپذیریم.

زیرا نشان دادن واقع و کشف واقعیت، در ذلت و طبیعت یقین است و اعتبار و مدرکیت آن عقلی و فطری است، آنجا که قطع و یقین به دروغ بودن خبر وجود دارد دلایل حجیت خبر و امارات ظنی، مفید نمی‌باشد و حجیت چنین خبری را ثابت نمی‌کند و اساساً

شامل چنین خبری نیست؛ بلکه این دلایل به مواردی اختصاص دارند که یقین به دروغ بودن مضمون خبر در میان نیست. این حقیقتی است که فصول و مسائل فراوانی از آن منشعب می‌گردد، و پاسخگوی اشکالات و اعتراضات زیادی می‌باشد و لذا خواننده عزیز باید آن را همیشه در مد نظر بدارد.

تخصیص قرآن با خبر واحد

خبر واحدی که با دلایل محکم و قطعی حجیت و اعتبار آن ثابت گردیده است آیا می‌تواند مخصص عمومات قرآن باشد؟ شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹۱

به عبارت دیگر: آیا تخصیص زدن عمومات قرآن با خبر واحد معتبر، صحیح و رواست؟ اکثر دانشمندان به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند و تخصیص آیات قرآن را با خبر واحد معتبر، جایز می‌دانند ولی عده‌ای از علمای اهل سنت در این مسئله اختلاف دارند بعضی از آنها به طور کلی تخصیص قرآن را با خبر واحد صحیح نمی‌دانند و بعضی دیگر به تفصیل معتقدند مثلاً:

«عیسی بن ابان» می‌گوید اگر عمومیت آیه‌ای قبلاً با یک دلیل قطعی دیگر تخصیص و تبصره برداشته است می‌توان آن را با خبر واحد هم تخصیص زد و در غیر این صورت درست نیست.

«کرخی» می‌گوید اگر عمومیت آیه قرآن با یک دلیل جداگانه و غیر قرآنی قبلاً- تخصیص پذیرفته باشد با خبر واحد نیز قابل تخصیص خواهد بود.

«قاضی ابو بکر» نیز در این مسئله توقف کرده در نفی و اثبات این امر، نظریه‌ای نداده است.

نظر ما در این مسئله این است که خبر واحد واجد شرایط اعتبار و حجیت قطعی و مدرکیت حتمی دارد و می‌توان عمومات قرآن را با چنین خبری تخصیص زد، زیرا مقتضای اعتبار و حجیت هر دلیل و گفتار معتبر این است که- در صورت نبودن رادع و مانع- در هر مورد باید از آن پیروی شود و مفهومش مورد عمل قرار گیرد.

بررسی دلایل مخالفان تخصیص قرآن با روایت

اشاره

گفتیم که با خبر واحد معتبر می‌توان به عمومات و آیات کلی قرآن تخصیص و تبصره زد، ولی عده‌ای از علما این نظریه را نمی‌پذیرند و اشکالاتی بر این نظریه آورده‌اند که ما اینک به بررسی و پاسخ آن می‌پردازیم:

۱/ ظنیت روایت و قطعیت قرآن

می‌گویند: قرآن گفته خداست و بدون شک و تردید، تمام کلمات آن به هر صورتی که هست از خدا صادر گردیده است ولی خبر واحد نه صدورش از معصوم قطعی است و نه مطابق

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹۲

بودن مضمون آن با واقع، مسلم و ثابت است زیرا احتمال می‌رود که راوی در نقل آن، مرتکب اشتباه شده باشد و از طرف دیگر عقل انسانی جایز و روا نمی‌داند که به خاطر یک دلیل ظنی و گفتاری که احتمال خطا و اشتباه در آن می‌رود. از یک مدرک قطعی و یقینی دست برداشت.

پاسخ: گر چه صدور قرآن قطعی است و شک و تردیدی در آن نیست ولی مفهوم کلی عمومات و مورد نظر خدا بودن عین آن، قطعی نیست؛ و این که عمل کردن به عمومات قرآن واجب می‌باشد به این دلیل است که کلیت و عمومیت در بعضی از آیات قرآن از ظاهر آن استفاده می‌گردد و روش همیشگی عقلا و عرف مردم هم همیشه بر اعتبار و حجیت ظاهر کلام یکدیگر است و شارع نیز آنان را از بین روش دائمی منع و جلوگیری نکرده است.

ولی این روش که عقلا- به ظواهر کلام یکدیگر حجیت و اعتبار قائلند به مواردی اختصاص دارد که سخن و یا دلیل دیگری بر خلاف ظاهر آن کلام وجود نداشته باشد، اگر یک علامت و دلیل متصل و یا منفصلی بر خلاف آن در میان باشد در این صورت باید از آن ظاهر صرف نظر نمود و بر طبق آن دلیل و یا علامت عمل کرد.

با این حساب، اگر روایت و خبری که با دلیل قطعی حجیت و اعتبار آن ثابت گردیده است بر خلاف عمومیت مضمون آیه‌ای به دست ما رسد ناچاریم که از عمومیت و کلیت آن آیه دست برداریم و مفهوم کلی و عام این آیه را با آن خبر معتبر گر چه خبر واحد باشد تخصیص و تبصره بزنیم، زیرا معنای حجیت و اعتبار خبر واحد این است که مضمون آن خبر از معصوم صادر گردیده است گر چه این صدور، تعبدی و به عنوان تبعیت از گفتار شارع باشد.

می‌توان این مطالب را با بیان دیگر و به طور خلاصه چنین آورد که: سند قرآن گر چه قطعی و مسلم ولی دلالت آن ظنی است، و از نظر عقل هیچ اشکال و مانعی نیست که از یک مفهوم و دلالت ظنی بخاطر یک دلیل ظنی دیگری- که حجیت و اعتبار آن با دلایل مسلم و قطعی ثابت گردیده است- دست برداشته شود.

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹۳

۲/ قرآن معیار سنجش روایات است

می‌گویند: طبق مضمون روایات صحیح که از معصومین به دست ما رسیده است، باید روایات را به قرآن عرضه داشت، پایه اعتبار و صحت و سقمش را با همان قرآن سنجید و هر روایتی که مخالف قرآن است آن را طرد کرد و نباید مضمون چنین روایتی را پذیرفت زیرا سخنی بر خلاف قرآن از معصوم صادر نمی‌گردد، و هیچ سخن مخالف قرآن، گفتار معصوم نیست.

پاسخ: درست است که باید هر گفتار و روایت مخالف با قرآن رد گردد و مورد عمل قرار نگیرد ولی سخن این جاست که باید معنای صحیح مخالف را فهمید و دید که مخالف چیست؟

کدامست؟ اگر در موردی علائم و قرائن عرفی وجود داشته باشد مراد و هدف واقعی بعضی از آیات قرآن را که خلاف ظاهرش می‌باشد بیان کند، این گونه بیان مراد، از نظر عرف و عقل مخالفت نامیده نمی‌شود و چنین علائم و دلایل مخالف قرآن محسوب نمی‌گردد بلکه روشنگر و بیان کننده واقعیت و هدف اصلی آن می‌باشند.

بنابراین اگر خبر واحد معتبری به ما برسد که با کلیت و عمومیت ظاهر آیه‌ای از آیات قرآن تصادم جزئی داشته باشد نه با اصل آن، اینگونه خبر، مبین و مفسر آن آیه می‌باشد و نشان دهنده این است که کلیت و عمومیت ظاهر آیه‌ای از آیات قرآن تصادم جزئی داشته باشد نه با اصل آن، اینگونه خبر، مبین و مفسر آن آیه می‌باشد و نشان دهنده این است که کلیت ظاهری آن آیه منظور و مقصود نبوده است نه این که متضاد با آن آیه باشد.

این نوع تصادم را مخالف نمی‌نامند، مخالفت در صورتی است که خبر واحد به طوری با آیه قرآن معارض و مخالف باشد که اگر آنها هر دو از یک گوینده صادر می‌شد، مخاطبان در درک معنای آنها توقف می‌نمودند و یا به تناقض گویی حمل می‌کردند، ولی در میان مفهوم خبر واحد «خاص» و مفهوم آیه نه «عام» تنها چنین مخالفت و تصادم کلی وجود ندارد بلکه یکی روشنگر و بیان کننده مفهوم آن دیگری است.

مثلاً: اگر آیه‌ای از آیات قرآن به صورت کلی از علم و علما تمجید و تجلیل کند و روایتی هم از یک عالم و دانشمند خاصی با نام و نشان مشخص تنقید نماید تصادم و تناقض در میان

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹۴

این دو احساس نمی‌شود بلکه این روایت در صورت معتبر بودن، تخصیص و استثنا از کلیت آن آیه خواهد بود. از طرف دیگر ما می‌دانیم که روایات زیادی به عنوان متخصص و بیان کننده عموماً قرآن و یا مقید مطلقاً آن به طور دقیق تر و نه به صورت خبر واحد، از ائمه معصومین (ع) وارد گردیده است.

بنابراین، اگر به تخصیص و تقیید آیات قرآن با خبر واحد، مخالف با قرآن محسوب گردد با گفتار معروف ائمه (ع) - که فرموده‌اند: «آنچه مخالف گفتار خدا باشد سخن ما نیست» یا گفتار مخالف قرآن، باطل و بی پایه است - سازش نمی‌کند زیرا همان طور که اشاره گردید تخصیص قرآن با گفتار حتمی و متواتر ائمه (ع) بسیار وجود دارد و صدور این تخصیصها و تقییدها که از ائمه نقل گردیده است گواه این است که تخصیص و تقیید قرآن مخالف با قرآن محسوب نمی‌شود.

دلیل دیگر اینکه: ائمه اهل بیت (ع) موافق بودن یکی از دو خبر متمارض با قرآن را موجب انتخاب و ترجیح خبر موافق معرفی نموده‌اند. و این خود دلیل بر این است که خبر مخالف با ظاهر عموم آیه قرآن به ذات خود اعتبار و حجیت داشته است؛ منتها در اثر داشتن یک معارض قویتر و موافق با قرآن از آن خبر به ظاهر مخالف، انصراف حاصل گردیده است و اگر اصلاً اعتبار و حجیت نداشت دیگر مجالی برای معارضه و ترجیح دادن باقی نمی‌ماند.

۳/ همگونی نسخ و تخصیص

آخرین دلیل مخالفان تخصیص قرآن با خبر واحد، این است که می‌گویند اگر تخصیص و تبصره زدن به قرآن به وسیله خبر واحد صحیح باشد باید نسخ قرآن هم با خبر واحد صحیح باشد در صورتی که مسلماً نسخ قرآن با خبر واحد جایز نیست پس تخصیص هم جایز نمی‌باشد.

دلیل ارتباط و ملازمه نسخ و تخصیص این است - به طوری که در بخش نسخ توضیح

شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹۵

دادیم - نسخ همان تخصیص است ولی در ادامه و مدت حکم، نه در کمیت آن. نسخ نشان دهنده این است که حکم قبلی تا به زمان معین و محدودی بوده و با آمدن حکم بعدی دوران آن سپری گردیده است. بنابراین، نسخ یک حکم، در واقع برداشتن آن حکم نیست بلکه بیان عدم استمرار و ادامه حکم است.

و به عبارت دیگر، نسخ تبصره زدن بر یک حکم از نظر زمان است همان طور که تخصیص تبصره‌ای است از نظر کمیت و افراد، و برگشت نسخ و تخصیص هر دو به تبصره زدن می‌باشد بنابراین در هر موردی که تخصیص صحیح باشد نسخ نیز صحیح خواهد بود، و اگر تخصیص قرآن با خبر واحد جایز می‌شد نسخ قرآن با خبر واحد هم صحیح و بلا اشکال بود در صورتی که کسی آن را جایز نمی‌داند.

پاسخ: گر چه نسخ و تخصیص هر دو تخصیص‌اند، ولی آن چه که در میان این دو نوع از تخصیص زمانی و مصداقی فرق می‌گذارد و آن دو را از هم جدا می‌سازد، وجود اجماع قطعی و مسلم علماست بر این که، نسخ قرآن با خبر واحد صحیح نیست ولی در تخصیص این چنین اجماعی وجود ندارد. اگر اجماع در نسخ هم نبود آن نیز به مانند تخصیص جایز می‌گردید؛ زیرا - چنان که قبلاً گفتیم - قرآن گر چه از نظر سند قطعی است ولی از نظر دلالت و مفهوم قطعی نمی‌باشد.

بنابراین هیچ گونه اشکال و مانعی ندارد که از یک مفهوم ظنی به وسیله خبر واحدی که اعتبار آن با دلیل قطعی ثابت گردیده است

دست برداشته شود، این دست برداشتن و انصراف خواه به صورت نسخ باشد و یا به صورت تبصره و تخصیص. آری، تنها تفاوت این است که در عدم جواز نسخ قرآن با خبر واحد، اجماع وجود دارد و این اجماع مانع از آن است که آیه‌ای از قرآن را به وسیله خبر واحد- گر چه اعتبار و حجیت آن ثابت گردیده باشد- نسخ کنیم.

به این نکته هم باید توجه نمود که این اجماع یک اجماع تبعدی، بی پایه و بلا دلیل نیست بلکه اجماعی است که اساس آن را یک دلیل عقلی تشکیل داده است زیرا بعضی از شناخت قرآن (نجمی و هریسی)، ص: ۲۹۶

امور و مسائل از نظر اهمیت و موقعیت در شرایطی می باشد که اگر در جهان هستی تحقق یابد با تواتر و نقلهای فراوان و پیاپی به مردم می رسد، و اگر چنین مطلب پر اهمیتی را تنها عده کم و معدودی نقل کنند، نشانه دروغ و اشتباه بودن آن خواهد بود، و دلایل حجیت و اعتبار خبر واحد شامل چنین نقل ها نمی باشد و اعتبار آن را نمی تواند ثابت کند.

از اینجا است که گفتیم، قرآن بودن چیزی با نقلهای معدود و خبر واحد ثابت نمی گردد بلکه نقلهای پیاپی و متواتر لازم است و نسخ قرآن هم از همین مقوله است که با خبر واحد به ثبوت نمی رسد. زیرا اگر آیه‌ای از قرآن به راستی نسخ می گردید، به علت موقعیت و اهمیت جریان، همه مسلمانان و یا اکثرشان از آن اطلاع پیدا می کردند و آن را به صورت متواتر نقل می نمودند، و اگر نسخ قرآن را عده معدودی نقل کنند و به صورت خبر واحد به ما برسد، قابل اعتماد و اطمینان نیست؛ این است که قبلاً گفتیم نسخ قرآن با خبر واحد ثابت نمی گردد.

در اینجا است که تفاوت «نسخ» و «تخصیص» ظاهر می شود؛ ارتباط و ملازمه‌ای که در میان آن دو تصور می شد از بین می رود و اشکالات تخصیص قرآن با خبر واحد برطرف و جواز آن ثابت می گردد و به فضل پروردگار گفتار ما هم در این قسمت پایان می پذیرد.

پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

